ویژه اهل سنت

جلد اوّل

جلوه‌های درخشان

از زندگی صالحان

مؤلف:

محمد نذیر مکتبی

مترجم:

عبدالخالق شاهوزهی

بسم الله الرحمن الرحيم

جلوه‌های درخشان

از زندگی صالحان

مؤلف:
محمد نذیر مکتبی

مترجم:
عبدالخالق شاهوزهی

سرشناسه : مکتبی، محمد نذیر
عنوان و نام پدیدآور : جلوه هایی درخشان از زندگی صالحان/ محمد نذیر مکتبی، مترجم: عبدالخالق شاهوزهی
مشخصات نشر : مشهد: کتابدار توس، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : ۱٤٤ص.
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۱۴-۲۲-۸
یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع : اهل سنت
شناسه افزوده : شاهوزهی، عبدالخالق
رده بندی کنگره : ۱۳۹۰ ۹ج۷الف/۲۳۱/۴P
رده بندی دیویی : ۲۸۳۲/۹۷۸

شناسنامه کتاب

نام کتاب: جلوه‌های درخشان از زندگی صالحان
مؤلف: محمدنذیر مکتبی
مترجم: عبدالخالق شاهوزهی
صفحه‌آرا: خدمات کامپیوتری سعید
ناشر: کتابدار توس
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۱۴-۲۲-۸
قطع: رقعی
تیراژ: ۲۰۰۰
قیمت: ۲۰۰۰ تومان
نوبت چاپ: اول ـ بهار ۱۳۹۰

فهرست

فصل سوم: تلاش و جدیت در عبادت

فصل چهارم: فواید و ثمره دعا

فصل پنجم: توبه و استغفار

فصل ششم: تقوی و خداترسی

فصل هفتم: پرهیز و اجتناب از حرام

فصل هشتم: زهد و بی‌رغبتی

فصل نهم: قدر دانی و شکرگذاری

فصل دهم: سرمایه و دارایی دنیا

مقدمه‌ی نویسنده

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا محمد و علی آله وصحبه اجمعین

مورخین و دانشمندان علم فلسفه بر این باورند که حوادث و وقایع تاریخ انسان، غیرت‌های نهفته را آشکار و ظاهر می‌نمایند. و افراد سودمندی تحویل جامعه انسانی می‌دهند. اما من معتقدم که این مردان بزرگ و غیور هستند که حوادث و وقایع مهم تاریخ را به وجود می‌آورند. چرا که حوادث و وقایع شگفت‌آور گذشته را مردان بزرگ و غیور به وجود آورده‌اند.

از اینرو بر مسلمانان است که به تاریخ گذشتهٔ خود بنگرند و سرگذشت درخشان آن‌ها را سر لوحهٔ زندگی خویش قرار دهند.

اگر مسلمانان می‌خواهند معنی واقعی اسلام را در میدان عمل بفهمند، باید به تحقیق و پژوهش دربارهٔ زندگی گذشتگان خود و در رأس آن‌ها زندگی و سیرت پاک و مطهر آن‌حضرتﷺ بپردازند.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً﴾ [احزاب/۲۱]

سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه پندار گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما است برای کسانی‌که (دارای سه ویژگی باشند) امید به خدا داشته و جویای قیامت باشند و خدا را بسیار یاد کنند.

در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [توبه/۱۰۰]

پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخ‌های) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.

وقتی زندگی بزرگان گذشتهٔمان را ورق می‌زنیم، با جلوه‌ای از زندگانی «نسیبه بنت کعب» روبرو می‌شویم کسی‌که در جنگ احد صف‌های دشمنان را در هم شکست و مشاهده کرد که پدر، برادر و شوهرش شهید شدند، نگران و اندوهگین نشد و زمانی‌که چشمش به جمال جهان آرای آن‌حضرت ﷺ افتاد گفت: «ای رسول خدا! وقتی شما سلامت باشید، هر مصیبتی سهل و آسان خواهد بود؛» سپس شمشیرش را برداشت و برای دفاع از کیان اسلام و مسلمین جنگید.

هنگامی که ما این واقعهٔ شگفت‌آور را در باب از خود گذشتگی و جان نثاری می‌خوانیم، معنی واقعی محبّت و دوستی با خدا و رسولش را می‌فهمیم.

در صفحه‌ای دیگر از زندگی آن بزرگواران، به جلوه‌ای از زندگی حضرت بلال رضی الله عنه برخورد می‌کنیم؛ در آخرین لحظات زندگیش هنگامی‌که دارد با مرگ دست و پنجه نرم می‌کند، همسرش فریاد می‌زند و می‌گوید: «وای چه مصیبت بزرگی!» حضرت بلال رضی الله عنه

می‌گوید: «چه خوشی و سعادت بزرگی زیرا من فردا آن‌حضرتﷺ و یارانش را ملاقات می‌کنم.»

آن‌گاه که وقتی جلوهٔ از زندگی سیدنا ابوبکر صدیقؓ را می‌بینیم که تمام اموال و دارایی خود را آورده و خدمت آن‌حضرتﷺ تقدیم می‌کند؛ معنی واقعی انفاق و خرج کردن در راه خدا را می‌فهمیم. در جایی دیگر به عبادت «منصور بن معتمر» می‌رسیم که شب‌ها در پیشگاه رب العالمین همانند چوبی راست می‌ایستد، یک سوم شب را تلاوت می‌کند، یک سوم را با گریه و زاری می‌گذراند و یک سوم دیگرش را به دعا و استغفار مشغول می‌شود؛ با مشاهده این صحنه‌ها معنی و مفهوم این فرمودهٔ الهی را می‌فهمیم.

﴿كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ[١٧] وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ [ذاریات/۱۸ـ۱۷]

آنان اندکی از شب می‌خفتند و آنان در سحرگاهان درخواست آمرزش می‌کردند.

در جایی دیگر وقتی حضرت ابوهریرهؓ را در آخرین لحظات زندگیش می‌بینیم که می‌گرید، مردم از او علت گریه‌اش را می‌پرسند؛ می‌فرماید: «خبردار باشید من برای زندگی دنیای شما گریه نمی‌کنم، بلکه گریه‌ام بخاطر سفری است که در پیش دارم؛ سفر بس طولانی است و توشه‌ام کم است. بر لبهٔ پرتگاهی هستم که در یک طرفش جهنم و طرف دیگرش جنت است و نمی‌دانم که پس از مرگ مرا به کدام سو می‌برند.»

وقتی این حالت حضرت ابوهریرهؓ را مشاهده می‌کنیم به یاد این فرمودهٔ الهی می‌افتیم:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ﴾ [معارج/۲۷]

کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناک و ترسانند.

در جای دیگری می‌خوانیم، هنگامی‌که حضرت عمرﷺ به شام تشریف می‌بُرد، در میان راه به رودخانه‌ای رسید کفش‌ها را از پا در آورد و به دست گرفت و وارد رودخانه شد. حضرت ابو عبیده از این کار حضرت عمرﷺ خوشش نیامد واعتراض نمود (زیرا حضرت عمرﷺ امیرالمومنین بود) حضرت عمرﷺ در پاسخ به اعتراض حضرت ابو عبیدهﷺ فرمود: «ای ابو عبیده! بگذار کسی دیگر اعتراض کند، ما گروهی هستیم که خداوند متعال عزت ما را در دین نهاده است؛ هرگاه ما عزت و شرافت را در غیر دین جستجو کنیم خداوند متعال ما را ذلیل و زبون خواهد کرد.»

این جملهٔ حضرت عمرﷺ تداعی کنندهٔ این آیه قرآن است:

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾

(عزت و قدرت از آن خدا و فرستاده او و مومنان است.)

آری، ما هرگاه چگونگی امانت‌داری آنان را می‌خوانیم، معنی امانت را می‌فهمیم؛ هرگاه در مورد صدق و راستی آنان می‌خوانیم معنی و مفهوم صدق را می‌فهمیم؛ هرگاه وفاداری آنان را مشاهده می‌کنیم معنای وفاداری را می‌دانیم و هرگاه شجاعت و از خود گذشتگی آن‌ها را مشاهده می‌کنیم معنی و مفهوم شجاعت و از خود گذشتگی را می‌فهمیم؛ لذا بر ماست که به سر گذشت اسلاف خود اقتدا کرده و از آن‌ها اتباع و پیروی کنیم تا به کرامت و سعادت، عزت و شرافتی، که آن بزرگواران به آن دست یافتند، دست یابیم زیرا باید به این مطلب توجه داشت؛ قومی که به تاریخ گذشته‌اش توجه نکند و از اشتباهات گذشته‌اش درس نگیرد، سرانجام شکست خواهد خورد و زیان خواهد دید و در مقابل قومی که نکات ضعف و قوت گذشته‌اش را بررسی کند و از آن در پیشرفت حال و آینده‌اش استفاده کند پیروز و سر بلند خواهد شد.

حال با توجه به مشکلات و سختی‌هایی که مسلمانان جهان پیش‌روی خود دارند، بر آنان لازم است که به گذشتهٔ خود بنگرند و به زندگی درخشان و پر افتخار آن بزرگواران چنگ بزنند و در این راه احساس ضعف و سستی نکنند تا در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به پیروزی برسند. به امید آن روز.

این مقدمه کوتاهی بود که برای کتابم «صفحات مشرقة من حياة السابقين» نوشتم و امیدوارم مورد قبول ذات احدیت قرار گیرد و آن را سبب نفع و استفاده عموم مسلمین قرار دهد و در روز قیامت آن‌را برای نویسنده، [مترجم] و خواننده‌اش سبب نجات از آتش جهنم قرار دهد؛ زیرا اوست شنوا و اجابت کننده دعا.

نذیر محمد مکتبی

مقدمه‌ی مترجم

خوانندهٔ عزیز کتابی که پیش‌روی شما قرار دارد جلوه‌هایی از حوادث و وقایع زندگی اسلاف ماست که به صورت مختصر و کوتاه در موضوعات مختلف نگاشته شده است و خواننده را برای دعوت الی‌الله و خدمت به دین تشویق می‌کند. از این رو مطالعه آن برای جوانان عزیز و آینده سازان غیور و داعیان جان برکف لازم و ضروری است. حقا که مطالعه مکرر آن باعث تقویت ایمان و طراوت روح و روان و افزایش همت و نشاط می‌گردد. و امیدوارم که مورد قبولیّت درگاه خداوند متعال قرار گیرد و صدقه جاریه‌ای برای اینجانب باشد.

در پایان از کلیهٔ کسانی‌که با بنده همکاری نموده‌اند؛ به خصوص از برادران مولوی حبیب‌الله مرجانی، مولوی عبدالرحیم صفرزهی و برادر دین‌محمد شاهوزهی که در قسمت تصحیح، ویراش، چاپ و نشر آن با بنده همکاری نموده‌اند تشکر می‌کنم.

«ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم»

عبدالخالق شاهوزهی

۲۲ ربیع‌الثانی ۱۴۳۲هـ ق

فصل اول

فضیلت ذکر و یاد الله

واقعه هبة الله قشیری و شیخ عبدالملک طبری

هبة الله قشیری می‌گوید:

وقتی در مکه بودم خواستم به ملاقات شیخ عبدالملک طبری بروم، آدرسش را گرفتم و پیشش رفتم دیدم که تب دارد و بر بستر بیماری افتاده است؛ وقتی مرا دید با سختی نشست و گفت: «خوشحالم که تب دارم چرا که نفسم مشغول تب خود است و به من فرصتی دست می‌دهد تا با قلبم آن چنانکه می‌خواهم خلوت کنم. (یعنی با ذکر و یاد الله تعالی).» [طبقات الشافعیه امام سبکي ۱۹۱/۷]

آرامش و سکون فقط با یاد الله است و بس

ابونعیم از رباح نقل می‌کند:

یکی از بزرگان در شبانه‌روز هزار رکعت نفل می‌خواند تا جایی که توان ایستادن نداشت و هزار رکعتش را نشسته می‌خواند؛ روزی پس از ادای نماز عصر رو به قبله کرد و گفت: «خدایا در شگفتم از طبیعتی که با غیر تو انس گرفته است بلکه تعجبم بیشتر از قلبی است که با چیزی غیر از یاد تو الفت گرفته است.»

۲ـ ابو اسامه می‌گوید: «نزد محمد بن نضر حارثی رفتم، دیدم که دارد آخرین لحظات زندگی خود را سپری می‌کند؛ از او پرسیدم این‌طور که معلوم است مرگ را نمی‌پسندی؟»

با تمسخر گفت: بله.

سپس از او پرسیدم: نمی‌ترسی؟ گفت: «چگونه بترسم در حالیکه همنشین کسی هستم که مرا فراموش نمی‌کند (یعنی الله ﷻ).»

۳ـ از مالک بن مغول سؤال شد از این‌که در منزلت تنها هستی نمی‌ترسی؟ در پاسخ گفت: «آیا کسی‌که با خدا باشد می‌ترسد؟!»

٤ـ مسلم بن یسار می‌گوید:
«هیچ لذّتی به پای لذّت مناجات و خلوت کردن با الله تعالی نمی‌رسد.» [جامع العلوم و الحکم ابن رجب ص ۸٤/۱]

امیدوار بودن به رحمت الهی

۱ـ ابوبکر بن عیاش هنگام وفات به فرزندش چنین گفت: «چگونه الله تعالی اعمال پدرت را ضایع و بر باد می‌کند در حالیکه تا چهل سال هر شب قرآن کریم را ختم می‌کرد.»

۲ـ آدم بن ابی ایاس در حالیکه بر بستر بیماری افتاده بود قرآن را ختم کرد و گفت: «به سبب محبتی که با تو (قرآن) دارم مرا در این لحظات سخت و دشوار تنها نگذار، من برای چنین روزی به تو چشم امید بسته بودم، امیدوارم آخرین جمله زندگی‌ام «لا الـه الا الله» باشد.» این را گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد. [جامع العلوم و الحکم ۲۲٦/۲]

کسی که امید و توکلش به الله باشد از مخلوق قطع امید می‌کند

بیهقی و ابن عساکر از ابوالمنذر هشام بن محمد نقل می‌کنند که او از قول پدرش می‌گوید: حضرت حسن رحمه‌الله از نظر مالی در مضیقه بود، سهمیهٔ سالانه او از بیت‌المال صد هزار درهم بود. سالی حضرت معاویه‌ﷺ این مبلغ را برای او نفرستاد. حضرت حسن می‌گوید: کاغذ و قلم خواستم تا برای حضرت معاویه‌ﷺ نامه‌ای بنویسم و او را از حال خود خبر کنم؛ از این تصمیم منصرف شدم.

رسول اللهﷺ را در خواب دیدم از من پرسید: حالت چطور است؟ عرض کردم خوبم پدر جان و از تأخیر مالی که باید توسط حضرت معاویه‌ﷺ به من می‌رسید نزد ایشان شکایت کردم. آن‌حضرتﷺ

فرمودند: «تو خواستی به مخلوقی مثل خودت نامه بنویسی و او را از وضع خود خبر کنی؟» گفتم: بله، ای رسول خدا! چه کار باید می‌کردم؟ فرمودند: این دعا را بخوان: «خدایا! امید به ذات خود را در دلم ایجاد کن و امید به غیر را از من دور گردان تا جز تو امیدی نداشته باشم. خدایا! آنچه از توانم خارج بوده و یا در توانم بوده ولی از من کوتاهی سر زده و آنچه از امور خیر را که نخواسته‌ام و یا از تو سؤال نکرده‌ام نصیبم بگردان و آن یقین و باوری که به اولین و آخرین عطا کردی به من نیز عطا کن».

حضرت حسنؓ می‌فرماید: «من مدام این دعا را می‌خواندم هنوز یک هفته نگذشته بود که حضرت معاویهؓ یک میلیون و پانصد هزار درهم برایم فرستاد.» گفتم: «شکر خدایی را که بنده‌ای را که در یاد اوست فراموش نمی‌کند و کسی را که از او چیزی درخواست کند، ناامید نمی‌کند.» سپس آن‌حضرتﷺ را در خواب دیدم حالم را پرسید. گفتم: «خوبم و موضوع را به ایشان گفتم. فرمودند: «ای فرزندم! حال شخصی که توکل و اعتمادش به مخلوق نداشته و امیدش تنها به الله باشد چنین است». [تاريخ الخلفاء سيوطي، ص:۱۹۳]

امیدواری امّ غسّان

ام غسان که فردی نابینا بود می‌گوید:

«اگر الله تعالی یک نماز از نمازهایم را قبول کند مرا عذاب نخواهد داد؛ پرسیدند: چطور ممکن است؟ گفت: «الله تعالی ذاتی است که در رحمت و بردباری نظیر ندارد.» راوی می‌گوید: معنی این گفتهٔ غسان را نفهمیدم تا وقتی که این حدیث به گوشم رسید: «من كتبت له حسنة دخل الجنة»؛ هر کس یک نیکی برایش نوشته شود وارد بهشت خواهد شد.

تقاضای حضرت داوود از الله تعالی

امام شافعی رحمه‌الله از فضیل نقل می‌کند که حضرت داوود علیه‌السلام فرمودند: «خدایا! بعد از من با فرزندم حضرت سلیمان چنان باش که با من بودی، الله تعالی به حضرت داوود علیه‌السلام وحی کرد، به فرزندت سلیمان توصیه کن با من چنان باشد که تو با من بودی، من نیز با او چنان می‌شوم که با تو بودم.» [بستان العارفين نووي، ص:۱۱۲]

ضامن و محافظ حقیقی الله است

ابو نعیم در «الدّلائل» از جعفر بن محمد نقل کرده است که او از قول پدرش می‌گوید: «دو نفر که با هم اختلاف داشتند، پیش حضرت علی رضی‌الله‌عنه آمدند، حضرت علی رضی‌الله‌عنه در سایهٔ دیواری نشستند، یکی از آن دو به آن‌حضرت گفت: «ممکن است دیوار بیفتد؛ حضرت علی رضی‌الله‌عنه بدون اینکه به سخنش توجه کند از او خواست حرفش را بگوید. سپس فرمود: «الله جل‌جلاله حفاظت می‌کند». هنگامی‌که حضرت علی رضی‌الله‌عنه بین آن دو قضاوت نمود و بلند شد، بعد دیوار افتاد. [تاريخ الخلفا، ص:۱۷۸]

در کتاب «المنتظم فی أخبار من سکن المقطم» در زندگی‌نامه یونس بن عبدالأعلی این واقعه ذکر شده است که مردی پیش نحّاس آمد و از او خواست تا به او هزار دینار قرض دهد. نحاس گفت: «چه کسی ضامن شما می‌شود؟ آن مرد گفت: «الله جل‌جلاله» نحاس به او هزار دینار داد و آن مرد به مسافرت رفت. هنگامی‌که زمان پرداخت وام رسید، خواست پیش نحّاس برگردد و پول‌هایش را بدهد، دریا در وسط بود و از قضا هوا طوفانی بود و عبور و مرور امکان پذیر نبود، آن مرد صندوقی از چوب ساخت و هزار دینار را در آن گذاشت و به دریا انداخت و گفت: «خدایا این همان چیزی است که تو ضامنش شدی؛

صاحب مال از منزلش بیرون آمده و کنار دریا منتظر آمدن نحّاس بـود، صندوق را دید و باز کرد؛ دید که هزار دینار داخلش است.

[وفیات الأعیان ابن خلّکان، ۲۵۲/۷]

دیدار الله تعالی در روز قیامت

ربیع می‌گوید: روزی نزد امام شافعی نامه‌ای آمد که در آن از معنـی و مفهوم آیه زیر سوال شده بود:

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ [مطففین/۱۵]

هرگز، قطعاً ایشان در آن روز از پروردگارشان محـروم و مطرودند.

امام در جواب نوشت:

وقتی گروهی به سبب نارضایتی الله ﷻ از ملاقاتش محرومنـد خـود بیانگر این مطلب است گروهی که الله ﷻ از آنان راضی و خشنود است افتخار دیدار الله را حاصل می‌کنند.

ربیع در ادامه می‌گوید: من از امام شافعی پرسیدم آیا شما بر همـین باورید؟ امام در جواب گفت: «قسم به خدا اگر محمد بن ادریس (امـام شافعی) می‌دانست که خدایش را روز قیامت ملاقات نمی‌کنـد او را در دنیا عبادت نمی‌کرد.» [طبقات الشافعیه سبکی ۸۱/۲]

معنای لفظ «زیادة»

ابی بن کعب می‌فرماید: «از رسول الله ﷺ از معنی لفظ (زیادة) که در دو جای قرآن آمده است سوال کردم،

﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ﴾ [یونس/۲٦]

کسانی‌که کارهای نیکو می‌کنند منزلت نیکو (یعنی بهشت از آن ایشان است) و افزون بر آن دیدار الله است

فرمودند: «منظور از (زیاده) دیدار الله است.»

﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾ [صافات/۱٤۷]

و او (یونس) را به سوی جمعیتی یکصد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم. فرمودند: منظور از (أَوْ يَزِيدُونَ) بیست هزار نفر است.

[اخرجه الترمذي]

گفته‌های بزرگان در بارهٔ ذکر الله

حضرت ابوهریره‌ﷺ می‌فرماید: «خانه‌های ذاکرین برای اهل آسمان، همچون ستارگان برای اهل زمین می‌درخشند.»

از امام حسن سؤال شد: منظور از اینکه می‌گویند تهجد خوانان خوش سیما و زیبایند چیست؟

فرمود: «آنان با خدای خود خلوت می‌کنند الله تعالی از جانب خود نوری به آن‌ها عطا می‌کند.»

عبدالله بن عیسی می‌گوید: «سرچشمه‌های علم و سالکان طریق هدایت، در خانه‌ها ماندگار باشید، دل‌های زنده، لباس‌های کهنه و شب‌های روشنی داشته باشید آنگاه اهل آسمان شما را می‌شناسند گر چه در نظر اهل زمین نیایید.» [عیون الأخبار ابن قتيبه ۳۰۱/۲ـ۳۰۰]

معنای واقعی یقین و بندگی

سهل بن عبدالله رحمه‌الله می‌گوید: «دلی که با چیزی جز یاد الله آرامش و انس بگیرد بوی یقین را استشمام نمی‌کند. و دلی که در آن چیزی باشد که الله نمی‌پسندد نور بر آن دل حرام است.»

[بستان العارفين نووي ص ۱۵۰]

از عبدالله بن خفیف سوال شد که بندگی بنده چه زمانی پذیرفته می‌شود؟ فرمودند: زمانی‌که خودش را به مولایش واگذار کند و بر آنچه از جانب خدای به او می‌رسد صبور و شکیبا باشد.
[طبقات الشافعيه سبكي ٣٨١٥٦]

اعتماد و توکل رسول گرامی اسلامﷺ

حضرت جابرﷺ می‌فرماید: «رسول اکرمﷺ با قبایل مُحارِب و غطفان در نخلستانی به جهاد پرداخت در این بین ناگهان کفار متوجه شدند که سپاه مسلمانان در غفلت و بی‌خبری به سر می‌برند، یک نفر از آن‌ها بنام غورث بن حارث آمد، شمشیر بدست گرفت، و بالای سر پیامبر ایستاد و گفت: «حال چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟» آن‌حضرت فرمود: الله. فوراً شمشیر از دستش افتاد، رسول اکرمﷺ شمشیر را برداشت و فرمود، حال چه کسی تو را نجات می‌دهد؟ او گفت:(کُن خیرآخذ) بهترین یاری کننده باش و مرا معاف کن، رسول اکرمﷺ فرمود: آیا مسلمان می‌شوی و به وحدانیت خداوند گواهی می‌دهی؟ او گفت نه اما عهد می‌کنم که بعد از این با شما نجنگم و با کسانی که با شما می‌جنگند هم پیمان نشوم، رسول اکرمﷺ او را آزاد نمود، او نیز به سراغ همراهانش رفت و گفت من از نزد بهترین انسان‌ها پیش شما می‌آیم. [حياة الصحابه ٦٨٢/٢]

خداوند بهترین حافظ و نگهدار است

۱ـ در مسند امام احمد آمده است که آن‌حضرتﷺ فرمودند: «زنی خانه نشین در یکی از جنگ‌ها با مسلمانان همراه شد، او دوازده بز و یک دوک بافندگی داشت آن‌ها را به امان خدا رها کرده وقتی برگشت دید که یکی از بزها و دوک بافندگی‌اش گم شده است گفت: خدایا!

کسانی که در راه تو بیرون می‌روند تو ضمانت و حفاظت اموال آنان را نموده‌ای من بز و دوکِ گم شده‌ام را از تو می‌خواهم.» و همواره بر این **خواسته‌اش اصرار داشت تا آنکه صبحِ یکی از روزها دید که دو بز و** دوک نزد او هستند. [جامع العلوم و الحکم ابن رجب ۲۱٦/۲]

۲ـ حاکم از سفینه (غلام آزاد شده آن‌حضرتﷺ) نقل می‌کند که سفینه می‌گوید: «من سوار بر تخته چوبی به جنگلی که پر از شیر بود رسیدم، یکی از شیرها داشت به سویم می‌آمد، من گفتم ای شیر، من غلام آزاد شده آن‌حضرتﷺ هستم، شیر سرش را پایین انداخت و نزد من آمد و من را تا بیرون جنگل همراهی نمود و در کنار جاده‌ای مرا گذاشت و خودش رفت. و چنین به نظر می‌آمد که با من وداع می‌کند.» [المستدرك ٦۰٦/۳ تهذیب التهذیب ١۲٥/٤]

۳ـ بهاء الدین بن شدّاد در سیرت صلاح الدین ایوبی چنین نوشته است یکی از غلامان سلطان بنام سراسنقر که بسیار دلیر بود و تعداد زیادی از دشمنان خدا را کشته بود، روزی دشمن به قصد کشتنش کمین کرده بود از هر طرف بر او حمله کردند یکی موهایش را گرفت و دیگری که سراسنقر یکی از خویشاوندان نزدیکش را کشته بود خواست گردن او را بزند در این میان شمشیر به دست آن یکی که موها را گرفته بود اصابت کرد و دستش را قطع نمود، سراسنقر فرصت را غنیمت شمرد و به سوی مجاهدین شتافت. دشمنان در تعقیبش بودند اما موفق نشدند او را دستگیر کنند و او توانست جان سالم به دربرد. [النوادر السلطانیه و المحاسن الیوسفیه ص١١٧]

٤ـ در کتاب محاسن الإسلام امام بخاری واقعه زیر ذکر شده است

شیخ ابوبکر کتّانی مشغول نماز بود که مردی شالش را که شیخ به دور خودش پیچیده بود برداشت، شیخ اصلاً متوجه نشد زیرا قلبش مشغول ذکر الله بود دزد شال را فروخت و خواست آن‌را تحویل

مشتری دهد دستش فلج شد شال را در دست گرفت و در حالی پیش شیخ آمد که هنوز فلج بود موضوع را برای شیخ بیان نمود شیخ دست به دعا برداشت و گفت: «**خدایا بنده‌ات آنچه را از من گرفته بود به من بازگرداند تو نیز آنچه را که از او گرفته‌ای به او باز گردان**.دستش به حالت اوّل برگشت و سالم شد.

در ادامه آمده است که دزدی وارد خانه رابعه عدویه رحمها الله شد چیزی برداشت و خواست بیرون رود راهی نیافت، چیزی را که برداشته بود سر جایش گذاشت، دید که راه باز است. تا سه بار این عمل را تکرار کرد یعنی وقتی کالا را بر می‌داشت راه را بسته می‌دید وقتی کالا را می‌گذاشت راه باز می‌شد، ندایی آمد: ما از خانه‌اش محافظت می‌کنیم الله بهترین حافظ و نگهدار است.

[محاسن الإسلام امام بخاري ٦٤_٦٥]

فصل دوم

گریه بر اثر ترس از خداوند

گریه پیامبر گرامی اسلامﷺ

حضرت عبدالله بن مسعودؓ می‌فرماید: «باری رسول اکرمﷺ به من گفت برایم قرآن بخوان تا بشنوم.» من گفتم آیا برای شما قرآن بخوانم حال آنکه قرآن بر شما نازل شده است؟ آن‌حضرت فرمود: «دوست دارم قرآن را از کسی غیر از خودم بشنوم،» حضرت عبدالله بن مسعودؓ می‌گوید من سوره نساء را خواندم تا اینکه به این آیه رسیدم:

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ [نساء/۴۱]

«حال آن‌ها چگونه است آن روزی که از هر امتی شاهد و گواه (بر اعمالشان) می‌آوریم و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد».

وقتی بدینجا رسیدم آن‌حضرت فرمود: «بس است.» وقتی به آن‌حضرت نگاه کردم اشک از چشمانش سرازیر بود.[حیاةالصحابه ۶۹۲/۲]

فوایدی که ترس از اللهﷻ درپی دارد

حضرت عبدالله بن عباسؓ می‌فرماید: الله تعالی آیه ذیل را بر پیامبرش نازل فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ [تحریم/۶]

ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگهاست حفاظت کنید.

یک روز رسول اکرمﷺ این آیه را بر اصحاب تلاوت کرد که با شنیدن آن نوجوانی از هوش رفت و به زمین افتاد رسول اکرمﷺ دست مبارکش را بر قلب او گذاشت، دید که هنوز قلبش می‌تپد. سپس به او

گفت ای جوان بگو: (لا اله الا الله) او نیز کلمه‌ی توحیدرا برزبان راند آنگاه رسول اکرمﷺ به او مژده بهشت داد. صحابه عرض کردند: «ای رسول خدا این مژده فقط به او اختصاص دارد.» آن‌حضرتﷺ فرمود: «مگر شما این آیه را نشنیده اید که الله تعالی می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ﴾ [ابراهیم/١٤]

این (موفقیت) برای هر کسی است که از مقام (عدالت) من بترسد و از عذاب من بیمناک باشد.

[حیاة الصحابه ٦٨٨/٢]

اشک ریختن اصحاب رسول خداﷺ

١ـ حضرت حسن می‌گوید: «یک بار حضرت عمر این آیات را خواند:

﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ﴾ [طور ٨ـ٧]

قطعاً عذاب پروردگارت واقع می‌شود و چیزی از آن مانع نخواهد بود.

بعد از خواندن این آیات نَفَس عمیقی کشید و تا بیست روز بیمار شد. و مردم به عیادتش می‌آمدند. [حیاة الصحابه ٦٩٣/٢]

٢ـ حضرت نافع رحمه الله می‌گوید: «هرگاه حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما دو آیه اخیر سوره بقره را می‌خواند اشک می‌ریخت.»

﴿وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ [بقره/٢٨٤]

(و اگر آنچه را در دل دارید آشکار یا پنهان، خداوند شما را بر طبق آن محاسبه می‌کند) بعد از آن می‌فرمود این محاسبه بسیار شدید و سخت است.

۳ــ حضرت مسلم بن بشیرﷺ می‌گوید: «یک بار حضرت ابوهریرهﷺ در حالت بیماری گریه می‌کرد عرض کردند ای ابوهریره چرا گریه می‌کنی؟ گفت: «من به خاطر دنیا گریه نمی‌کنم علت گریه من این است که مسافت سفرم بسیار طولانی و توشه‌ی راهم اندک است. و من بر چنان گردنه ای در حال صعود هستم که آن سویش بهشت و دوزخ قرار دارند و نمی‌دانم مرا به کدام یک از این دو مسیر می‌برند.» [حياة الصحابه ٦٩٦/٢]

ترس از خداوند و آتش جهنم

۱ـ اسد بن وداعه می‌گوید: «هنگامی‌که شداد بن اوس انصاری بر بستر خواب تشریف می‌بُرد خوابش نمی‌آمد، به این پهلو و آن پهلو می‌غلتید بعد بلند می‌شد و می‌گفت: «ترس از آتش جهنم خواب را از چشمانم گرفته، آنگاه بلند می‌شد و تا صبح مشغول نماز خواندن می‌شد. [اقامة الحجه علاّمه لكنوي ص٦٤]

۳ـ حضرت انسﷺ می‌گوید: «یک روز وارد باغی شدم، از پشت دیوار صدای حضرت عمر را شنیدم که خطاب به خودش می‌گفت: عمر بن خطاب، امیر المومنین، ای ابن خطاب از الله بترس و گرنه عذابت می‌دهد.» [تاريخ الخلفاء سيوطي ١٢٩]

ترس امام ابوحنیفه از آتش جهنم

یزید بن کمیت می‌گوید: «امام ابوحنیفه‌ﷺ از الله‌ﷻ بسیار می‌ترسید، شبی علی بن حسین که امام جماعت بود، سوره زلزال را در نماز عشا خواند، نماز که تمام شد مردم رفتند نگاهی به امام انداختم دیدم نشسته و با نگرانی به چیزی می‌اندیشد. گفتم: «مزاحمش نشوم هنگامی‌که از مسجد بیرون آمدم چراغ کمی روغن داشت، صبح هنگام

اولین کسی بودم که وارد مسجد شدم، دیدم امام ایستاده محاسن مبارک خود را گرفته و می‌گوید ای خدایی که با اندک نیکی پاداش نیکو می‌دهی، و با اندک بدی عذاب می‌دهی، بنده‌ات نعمان را از آتش جهنّم و هر آن چه که سبب ورود به آن می‌شود دور بدار، و رحمت‌های خود را شامل او بگردان.

یزید بن کمیت در ادامه می‌گوید: «برای نماز صبح که اذان دادم، دیدم که چراغ هنوز روشن است و امام ایستاده، نزدیکش رفتم، به من گفت: «می‌خواهی چراغ را برداری؟» گفتم: صبح شده و من برای نماز صبح اذان گفتم. به من گفت در این رابطه با کسی صحبت نکن، دو رکعت سنت صبح را خواند و نشست، نماز صبح را با وضوی عشا خواند. [وفيات الأعيان ابن خلّكان ٤١٢/٥]

ترس عمر بن عبدالعزیز از خداوند متعال

۱ـ از فاطمه همسر عمر بن عبدالعزیز درباره‌ی عبادت عمر بن عبدالعزیز سوال شد، گفت: قسم به خدا از دیگران نه بیشتر نماز می‌خواند و نه روزه می‌گرفت. اما از همه بیشتر از الله ﷻ می‌ترسید. در بستر خوابش به ذکر الله مشغول بود، به سبب ترس و خوفی که از الله داشت مانند گنجشک از جایش می‌پرید تا جاییکه با خود می‌گفتم فردا که مردم صبح کنند ببینند که خلیفه‌ی شان در میانشان نیست. (یعنی وفات کرده باشد).

۲ـ شبی در نماز عشا شروع به تلاوت سوره لیل کرد. تا به آیه ذیل رسید:

﴿فَأَنذَرۡتُكُمۡ نَارٗا تَلَظَّىٰ﴾ [لیل/١٤]

من شما را از آتش هولناکی بیم می‌دهم که شعله‌ور می‌شود و زبانه می‌کشد.

به سبب گریه نتوانست به تلاوت ادامه دهد، شروع به تلاوت آیه‌های قبلی نمود تا به آیه فوق رسید، باز هم گریه مانع از ادامه تلاوت او شد این سوره را گذاشت و سوره دیگری خواند.

[سیره عمر بن عبدالعزیز ابن حکم ص٤٦]

خوف علما و اندیشمندان دینی از خداوند متعال

ابوالقاسم قشیری در رساله‌اش از قول ابوعلی الدقاق نوشته است که می‌گوید: «برای عیادت ابوبکر بن فورک رفتم. وقتی مرا دید، اشک از چشمانش جاری شد، گفتم الله تو را معاف کند و شفا دهد گفت فکر می‌کنی من از مرگ می‌ترسم؟ خیر، بلکه ترس من از سختی‌های بعد از مرگ است. [وفیات الأعیان ٢٧٢/٤]

۲ـ حافظ ابو عبدالله حمیدی در کتاب جذوة المقتبس از قول قعنبی آورده است که می‌گوید: «برای عیادت مالک بن انس رفتم سلام کرده و نشستم، دیدم گریه می‌کند. پرسیدم: «ای مالک چرا گریه می‌کنی؟» گفت: «ای پسر قعنب چرا گریه نکنم، چه کسی بیشتر از من سزاوار گریه است؟ به خدا قسم دوست دارم در مقابل هر مسئله‌ای که به نظر و اجتهاد خود فتوی داده‌ام با شلاق زده شوم این برایم آسان‌تر است. ای کاش به رأی و اجتهاد خود فتوی نمی‌دادم.»

[وفیات الأعیان ١٣٦/٤ـ١٣٧]

۳ـ سفیان ثوری از اعمال گذشته و چگونگی خاتمه‌اش بسیار آشفته و پریشان بود، گریه می‌کرد و می‌گفت بیم دارم مبادا از اشقیا که ذکرشان در قرآن مجید آمده است باشم، سپس گریه می‌کرد و می‌گفت: «می‌ترسم مبادا بدون ایمان از دنیا بروم.» [جامع العلوم و الحکم ١٢٥/١]

چهار خطر بزرگ

حاتم بن اصمّ می‌گوید: «کسی‌که دلش از یاد چهار چیز خالی باشد در واقع فریب خورده و بدبخت خواهد شد:

اول: از خطر روز قیامت هنگامی‌که اعلان می‌شود گروهی به بهشت می‌روند و گروهی به جهنم، و او در این دنیا بی‌تفاوت باشد در حالیکه نمی‌داند از کدام گروه است؛

دوم: زمانی‌که بصورت جنین در شکم مادر بوده و فرشته‌ای به سعادت یا شقاوتش ندا داده در حالیکه او نمی‌داند از کدام گروه است؛

سوم: دلش از ذکر و یاد روز قیامت خالی باشد حالانکه نمی‌داند خداوند متعال در آن روز از او راضی و خشنود خواهد بود یا ناراضی؛

چهارم: غفلت از روزی که انسان‌ها از قبر بلند می‌شوند در حالی‌که او نمی‌داند به سوی بهشت یا جهنّم رهسپار می‌شود.

واقعه ابن منکدر و ابوحازم

شبی ابن منکدر بسیار گریه می‌کرد. خانواده‌اش آشفته و پریشان گشته و به دنبال ابوحازم فرستادند. ابوحازم آمد و گفت: «چه چیزی باعث گریه‌ات شده؟ خانواده‌ات را پریشان و مضطرب کرده‌ای» ابن منکدر گفت: «در حین تلاوت به این آیه رسیدم»

﴿وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾ [زمر/٤٧]

و از جانب خدا چیزی از شکنجه و عذاب برای ایشان جلوه‌گر و پدیدار می‌شود که گمانش نمی‌بردند. (و به فکرشان هم نمی‌رسید)

ابوحازم هنگامی‌که این آیه را شنید. همراه ابن منکدر شروع به گریه کرد خانواده‌اش گفتند: «ما تو را آوردیم تا او را آرام کنی تو که به گریه‌اش افزودی.» [أحسن المحاسن ابو اسحاق رقّي ۱۷۷]

فصل سوم

تلاش و جدیت در عبادت

عبادت پیامبر گرامی اسلامﷺ

ابن عساکر از عطا روایت می‌کند که او از حضرت عایشهؓ خواست که عجیب‌ترین حالت عبادت آن‌حضرتﷺ را که به یاد دارد برای او بگوید، حضرت عایشهؓ فرمود: «کدام قسمت از زندگی آن‌حضرتﷺ عجیب نبود. شبی آن‌حضرتﷺ بر بستر خواب آمدند. پس از لحظه‌ای گفتند. بگذار تا به عبادت خدایم مشغول شوم بلند شد، وضو گرفت و به نماز ایستاد شروع به گریه نمود تا آنجا که اشک بر سینه مبارکش سرازیر شد در رکوع، سجده و میان دو سجده گریه می‌کرد شب را تا صبح به همین حالت سپری نمود. تا آنکه حضرت بلال آمد. و برای نماز صبح حضرت رسول اللهﷺ را خبر کرد من سوال کردم: ای رسول خدا چه چیزی باعث شد شما اینقدر گریه کنید در حالی‌که الله تعالی تمام لغزش‌های شما را معاف نموده، فرمودند: «آیا بنده شکرگذار الله‌ﷻ نباشم در حالیکه الله تعالی امشب آیه‌های ذیل را بر من نازل کرده است:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ [آل عمران/۱۹۰]

مسلماً در آفرینش آسمان و زمین و آمد و رفت شب و روز نشانه‌ها و دلایلی برای خردمندان است.

عبادت و قیام شب صحابه کرامؓ

عثمان بن عبدالرّحمن تیمی می‌گوید: «پدرم گفت»: «می‌خواهم در مقام ابراهیم به عبادت الله مشغول شوم، می‌گوید هنگام که نماز عشا به مقام ابراهیم رفته و آنجا ایستادم مردی از پشت آمد و دست خود را بر روی شانه‌ام گذاشت. نگاه کردم دیدم عثمان بن عفان است. مشغول

نماز شد. پس از تلاوت سوره حمد کل قرآن را در یک رکعت ختم نمود سپس رکوع و سجده‌اش را بجا آورد بعد از آن کفش هایش را برداشت و رفت.» راوی می‌گوید: «یادم نیست که قبلش نماز خوانده بود یا نه.»

محمد بن سیرین می‌گوید: «هنگامی‌که باغیان به قصد کشتن حضرت عثمان منزلش را محاصره کرده بودند. همسرش گفت: «او را شهید کنید یا بگذارید امّا به یقین بدانید او کسی است که شب به عبادت الله مشغول است و قرآن را در یک رکعت ختم می‌کند.»

[اقامة الحجه لكنوي ص ٦٠]

عبادت اویس قرنی

اصبغ بن زید می‌گوید: «بعضی از شب‌ها اویس قرنی می‌گفت این شب، شب رکوع است و شب را تا صبح در حالت رکوع سپری می‌کرد. و شب بعد می‌گفت این شب سجده است و تا صبح سر از سجده بر نمی‌داشت. بعضی از شب‌ها هر چه غذا و لباس اضافه از نیاز در منزل می‌داشت صدقه می‌کرد. و می‌گفت: «خدایا هر کس از شدت گرسنگی یا در حالت برهنگی مرد مرا مواخذه نکن.»

[إقامة الحجه لكنوي ص ٦٥]

عبادت و قیام شب امام ابو حنیفه

شمس الأئمه کردری در رساله‌اش می‌نویسد: امام ابوحنیفه بیش از سی سال نماز صبح را با وضوی عشا می‌خواند و در جایی دیگر ٤٠ سال نیز آمده است.

ابن مبارک می‌گوید: «امام ابوحنیفه ﷬ تا ٤٥ سال نمازهای پنج وقت را با یک وضو می‌خواند.»

امام ابویوسف می‌گوید: «روزی با امام ابوحنیفه از جایی عبور می‌کردم، امام شنید که یکی از رفیقش پرسید: آیا این همان ابوحنیفه است که شب‌ها خواب ندارد؟ امام گفت: «کاری را که نمی‌کنم نگو که انجام داده‌ام». حالانکه امام شب‌ها را با نماز و تضرع و نیایش سپری می‌کرد.

زائده می‌گوید: «شبی نماز عشا را با امام ابوحنیفه خواندم نماز که تمام شد مردم همه رفتند، من خواستم از ایشان مسئله‌ای بپرسم ایشان که متوجه حضور من نشدند شروع به نماز کردند، تا اینکه در حین تلاوت به آیه ذیل رسیدند:

﴿فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ﴾ [طور/۲۷]

سرانجام خداوند در حق ما لطف و مرحمت فرمود و از عذاب سراپا شعله دوزخ ما را به دور داشت.

تا صبح آیه فوق را تکرار می‌کرد و من منتظر بودم تا سوالم را بپرسم.

قاسم بن معن می‌گوید:

«یک شب تا صبح امام ابوحنیفه آیه ذیل را با گریه و تضرع و زاری تلاوت می‌کرد.»

﴿بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ﴾ [قمر/٤٧]

بلکه موعدشان قیامت است. و قیامت که بلای آن عظیم‌تر و تلخ‌تر است. [اقامة الحجه لكنوي ٧٨ـ٧٦]

شیخ عطّار در کتاب تذکره‌اش نوشته است:

امام ابوحنیفه در اوایل شبی سیصد رکعت نماز می‌خواند تا اینکه روزی بر گروهی از بچه‌ها گذر کرد بچه‌ها به هم دیگر گفتند: این مرد شبی هزار رکعت می‌خواند و شب‌ها خواب و استراحت ندارد امام

می‌گوید: «من نیت کردم که شبی هزار رکعت بخوانم و شب‌ها نخوابم.» [اقامة الحجه لكنوي ٨٠ـ٨١]

اسد بن عمرو می‌گوید: «امام تا چهل سال نماز صبح را با وضوی عشا خوانده است بیشتر شبها قرآن را در یک رکعت ختم می‌کرد در جایی که وفات کرده بود هفت هزار بار قرآن را در آن جا ختم کرده بود شب‌ها صدای آه و ناله‌اش به گوش همسایه‌ها که می‌رسید متاثر می‌شدند و بر او دل می‌سوختند. [وفيات الأعيان ٤١٣/٥]

تلاش و جدیت سعید بن مسیب، سلیمان تیمی و کهمس در عبادت

عبدالمنعم بن ادریس از پدرش چنین نقل می‌کند:

سعید بن مسیب تا پنجاه سال نماز صبح را با وضوی عشا می‌خواند. [اقامة الحجه لكنوي ٦٧]

سلیمان تیمی امام مسجد جامع بصره تا چهل سال نماز عشا و صبح را با یک وضو می‌خواند. [اقامة الحجه ص ٧٣]

کهمس قیسی در شبانه روز هزار رکعت نماز نفل می‌خواند وقتی خسته می‌شد خطاب به نفسش می‌گفت: «بلند شو ای منزلگه هر بدی، قسم به خدا (من بدلیل اطاعت از خدا) لحظه‌ای تو را خشنود نخواهم کرد.» [احسن المحاسن ابواسحاق ص ٣٤٨]

عبادت بیمناکان

وقتی شب می‌شد صله بن اشیم برای عبادت به جنگل می‌رفت. شخصی متوجه این موضوع شد به دنبالش می‌رفت و به عبادتش نگاه می‌کرد، یک شب حیوان درنده‌ای آمد صلهٔ به او گفت: «برو جایی دیگر دنبال روزیت بگرد.» حیوان رفت صله به عبادتش ادامه داد تا اینکه سحر شد. در این هنگام دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا

صله شایستگی این را ندارد که از تو بهشت را بخواهد اما او را از آتش جهنّم رهایی بخش.» [اقامة الحجه ص ٦٩_٧٠]

مغیره بن حبیب می‌گوید: «یک شب نماز عشا را با مالک بن دینار خواندم. بعد از نماز، مالک کمی غذا خورد و شروع به نماز خواندن کرد سپس محاسن مبارکش را گرفت و گفت: «خدایا روزی که تمامی انسان‌ها را برای حساب و کتاب جمع کردی مالک پیر را از آتش دوزخ نجات بده. مغیره می‌گوید: «مالک این دعا را تکرار می‌کرد تا آنکه به خواب رفتم پاسی از شب گذشته بود که من بیدار شدم دیدم، هنوز مالک همین دعا را تکرار می‌کند. و تا صبح پیوسته همین دعا را می‌خواند.» [اقامة الحجه لکنوي ص ٧٣]

وقایع عجیبی از عبادت بزرگان

سنان از پدرش نقل می‌کند و می‌گوید: «هنگامی‌که ثابت را داخل قبرش گذاشتیم در حال هموار کردن قبر بودیم که حمید یا کسی دیگر همراه من بود، خشتی افتاد و نگاه ما به داخل قبر افتاد. دیدیم که ثابت در حالت نماز خواندن است، به همراهم گفتم: تو هم می‌بینی، به من اشاره نمود که خاموش باش و چیزی نگو، هنگامی‌که از کَفن و دفن فارغ شدیم. پیش دخترش رفتیم، و از او سوال کردیم پدرت در دنیا چه عمل خاصی انجام می‌داده است؟ پرسید: شما چه چیزی دیده اید. موضوع را برای او بیان نمودیم. گفت: «پدرم پنجاه سال تمام، شب‌ها به عبادت الله مشغول بود و هنگام سحر این دعا را می‌خواند خدایا! اگر به بنده‌ای از بندگانت در قبر توفیق نماز خواندن دادی به من نیز بده الله تعالی این دعایش را اجابت نموده است. [اقامة الحجه ص ٧١]

صفوان بن سلیم با خدایش عهد کرده بود تا دم مرگ بر بستر خواب دراز نکشد. می‌گویند تا چهل سال بر بستر خواب دراز نکشید

هنگام وفاتش فرا رسید به او گفتند خداوند بر تو رحم کند چرا اکنون دیگر دراز نمی‌کشی؟. گفت: «با خدایم عهد کرده‌ام که تا نَفَس در بدن دارم دراز نکشم،» او را به چیزی تکیه دادند تا که جان به جان آفرین تسلیم کرد. [احسن المحاسن ص۱۷۸]

ابواحوص می‌گوید: «شب هنگام منصور بن معتمر به محراب (محل عبادتش) وارد می‌شد. و با قامت راست تا صبح می‌ایستاد. از مادرش در مورد اعمال او سوال کردند گفت: «یک سوم شب را نماز می‌خواند، یک سوم را گریه می‌کند و یک سوم دیگر را به دعا و نیایش مشغول می‌شود. بعضی اوقات در حیاط خانه نماز می‌خواند وقتی وفات نمود پسر همسایه از مادرش پرسید: درختی که در خانه منصور بود دیده نمی‌شود؟ مادرش گفت: «آن درخت نبود بلکه منصور بود که وفات کرده است.» [احسن المحاسن۲۹۹]

واقعه کنیز حسن بن صالح

حسن بن صالح کنیزی داشت او را فروخت، نیمه‌های شب، کنیز بلند شد و گفت: «ای اهل خانه برخیزید که وقت نماز است». اهل خانه پرسیدند مگر صبح شده، کنیز گفت: مگر شما غیر از فرایض نماز دیگری نمی‌خوانید؟ گفتند: نه، کنیز پیش حسن آمد و گفت: «مرا به کسانی فروخته‌ای که غیر از فرایض نماز دیگری نمی‌خوانند مرا نزد خودت باز گردان حسن او را باز گرداند.»

[البصائر في تذكير العشائر لكنوي ص٢٣٤]

گفته‌های ماندگار

قاسم جوعّی می‌گوید: «اصل دین در تقوا خلاصه می‌شود، بهترین عبادت‌ها پایداری و تحمّل سختی عبادت شب است، آسان‌ترین راه رسیدن به بهشت باور و یقین درست است.»

ابوبکر زقّاق می‌گوید: ما بر چهار چیز پایبندیم

۱ـ تا وقتی کاملاً گرسنه نشویم غذا نمی‌خوریم.

۲ـ تا خواب غلبه نکند نمی‌خوابیم.

۳ـ بیشتر اوقات سکوت اختیار می‌کنیم. مگر اینکه تصور و گمان ترس رَوَد.

٤ـ جز در وقت نیاز سخن نمی‌گوییم.

[بستان العارفين امام نووي ص۹۲]

اهمّیت و فایدهٔ توجه به فرایض

در زندگی نامه عالم گیر اورنگ زیب آمده است:

که او و لشکریانش در حال جنگ با عبدالعزیز بلخی بودند که وقت نماز ظهر شد در حالی‌که آتش جنگ به سختی شعله ور بود عالم گیر از اسبش پایین آمد. و با گروهی از یارانش مشغول نماز شد همراهانش به او گفتند اکنون وضعیت برای ادای نماز مناسب نیست اما او بدون توجه به گفته آنان نمازش را به بهترین وجه ممکن ادا کرد. عبدالعزیز بلخی متأثر و خواستار آتش بس شد و گفت: «جنگیدن با چنین شخصی نتیجه‌ای جز شکست و ذلت در پی ندارد.»

[حاشيه كتاب تاريخ الدعوة الاسلامية في الهند ص۱۲۲]

امام مالک در کتاب مؤطا از ابوبکر بن سلیمان بن ابی حثمه چنین نقل می‌کند: یک شب حضرت عمرﷺ دید که سلیمان بن ابی حثمه برای نماز صبح به مسجد نیامده است فردای آن شب حضرت عمرﷺ

به بازار رفت چون منزل سلیمان در مسیرش بود شفاء (مادر سلیمان) را دید و از او پرسید: چرا سلیمان برای نماز صبح نیامده بود؟ مادرش گفت: «او شب گذشته مشغول نماز بوده بر اثر غلبه خواب نماز جماعت صبح از او فوت شده است.» حضرت عمرﷺ فرمودند: «اگر نماز صبح را با جماعت بخوانم برایم بهتر از اینست که تمام شب را به عبادات نفلی مشغول باشم.»

نمازهای پنج وقت میان پیامبران الهی به این صورت بود که نماز صبح از حضرت آدم، نماز ظهر از حضرت داوود، نماز عصر از حضرت سلیمان، نماز مغرب از حضرت یعقوب و نماز عشا از حضرت یونس بود. [اعانة الطالبين سيّد بكري ٢١/١]

عشق و علاقه و اهتمام به تلاوت قرآن

سمعانی در کتاب انساب نوشته است:

که تمیم در یک رکعت همه قرآن را می‌خواند و گاه تمام شب یک آیه را تکرار می‌کرد. [اقامة الحجه ص ٦٢ـ٦٣]

مسعر بن کدام می‌گوید: «یک شب وارد مسجد شدم دیدم مردی نماز می‌خواند خیلی نحوه تلاوتش توجهم را جلب کرد هفت جزء که خواند، گفتم شاید رکوع کند. اما او رکوع نکرد. و تمام قرآن را در یک رکعت خواند، نگاه کردم امام ابوحنیفه بود. [اقامة الحجه لكنوي ص٧٨]

در جایی دیگر نوشته که امام ابوحنیفه در شبانه روز یک بار قرآن را ختم می‌کرد. هنگامی‌که ماه مبارک رمضان فرا می‌رسید. روزانه دو بار ختم می‌کرد. یک مرتبه در شب، و یک بار در روز.

ابن مبارک می‌گوید: «امام ابوحنیفه تمام قرآن را در دو رکعت نماز می‌خواند و فقط چهار نفر از بزرگان هستند که تمام قرآن را در دو رکعت خوانده اند. عثمان بن عفان، تمیم داری، سعید بن جبیر، امام

ابوحنیفه.» می‌گویند: مکانی که امام ابوحنیفه در آنجا وفات نمود هفت هزار بار قرآن را در آنجا ختم کرده بود. [اقامة الحجه لكنوي ص ٧٦_٧٧]

عشق و علاقه بزرگان دین به قرآن کریم

یافعیّ در مرآة الجنان نوشته است: سعید بن جبیر در یک رکعت تمام قرآن را در خانه کعبه تلاوت کرد.

شعبه می‌گوید: «ثابت بنانیّ هر شبانه روز یک بار قرآن را ختم می‌کرد.» سلام بن ابومطیع می‌گوید: «قتاده بن دعامه هفته‌ای یک بار قرآن را ختم می‌کرد، هنگامی‌که ماه مبارک رمضان فرا می‌رسید هر سه شب یکبار ختم می‌نمود. و در دهه‌ی آخر شبی یک بار ختم می‌کرد.

[اقامة الحجه ص ٧١_٧٠]

ربیع بن سلیمان می‌گوید: «محمد بن ادریس (امام شافعی) در ماه رمضان شصت بار قرآن را ختم می‌کرد بیشتر این ختم‌ها در نماز بود.»

[اقامة الحجه ص ٩١]

ابوالعبّاس احمد بن محّمد هر شب یک بار قرآن را ختم می‌کرد. هنگامی‌که ماه مبارک رمضان فرا می‌رسید. در یک شبانه روز سه بار ختم می‌نمود. [اقامة الحجه ص ٩٤]

اسود بن یزید هر دو شب یک بار قرآن را ختم می‌کرد.

[إقامة الحجة ص ٦٧]

واصل بن عبدالرحمن و وکیع بن جرّاح هر شب قرآن را ختم می‌کردند.

سلیم بن عتر تابعی، در نماز و خارج از نماز هر شب سه بار قرآن را ختم می‌کرد. محمد بن مسعر می‌گوید: «شب‌ها پدرم تا وقتی نصف قرآن را تلاوت نمی‌نمود نمی‌خوابید.» [اقامة الحجه ص ٩٦_٩٥]

ابو بشر، احمد بن محمد هر شب قرآن را ختم می‌کرد.

[اللبّاب ابن أثير ٣٠٠/١]

خانواده‌ای که اهتمام خاصی به تلاوت قرآن داشتند

وکیع می‌گوید: «حسن و علی (دو فرزند صالح) و مادرشان، قرآن را به سه قسمت تقسیم کرده بودند. و هر یک از آنان یک سوم را می‌خواندند. و شبی یک بار قرآن را ختم می‌نمودند. تا اینکه مادرشان وفات کرد، پس از آن حسن و علی هر یک نصف قرآن را تلاوت می‌کردند. و شبی یک بار قرآن ختم می‌شد. تا اینکه علی هم وفات یافت. بعد از آن، حسن به تنهایی هر شب همه‌ی قرآن را تلاوت می‌کرد. [تهذیب التهذیب ابن حجر ۲۸۸/۲]

کسی که چهار هزار بار قرآن را در خانه‌اش ختم کرد

امام نووی در شرح صحیح مسلم به روایت از ابو محمد عبدالله بن ادریس نوشته است: که او هنگام وفاتش به دخترش که گریه می‌کرد فرمود: «گریه نکن دخترم، زیرا من چهار هزار بار قرآن را در این خانه ختم کرده‌ام.»

علاقه‌ی ابوبکر بن عیاش به تلاوت قرآن

امام نووی در شرح صحیح مسلم در مورد ابوبکر بن عیاش به نقل از پسرش نوشته است: پدرم به من گفت: «فرزندم! پدرت هیچ گاه کار فحشا و منکری انجام نداده است و تا سی سال، در شبانه روز یک بار قرآن را ختم می‌کرد. در جایی دیگر به فرزندش می‌گوید: فرزندم! خدا را در این اتاق نا فرمانی مکن زیرا در این خانه دوازده هزار بار قرآن را ختم نموده ام. هنگام وفات به دخترش که گریه می‌کرد گفت: «دخترم گریه نکن آیا می‌ترسی خداوند من را به عذابش گرفتار کند در حالی‌که من بیست و چهار هزار بار قرآن را در گوشه این اتاق ختم کرده‌ام.»

حاکم می‌گوید: «ابوالولید از ابن سریج سوال نمود، معنی این قول پیامبر که سوره اخلاص برابر با یک سوم قرآن است چیست؟ ابن سریج در جواب گفت: یک سوم قرآن مربوط به احکام است، یک سوم مربوط به وعده و وعید، و یک سوم دیگر مربوط به اسما و صفات الهی می‌باشد که در سوره اخلاص اسما و صفات الهی جمع شده‌اند.

[طبقات الشافعیه سبکي ۲۸۸/۳]

آیات شفا

فرزند شیخ ابوالقاسم قشیری سخت بیمار شد. تا جاییکه استاد از علاجش نا امید گردید و این مسئله استاد را بسیار رنج می‌داد، الله را در خواب دید و از حال فرزندش گله مند شد. الله تعالی به وی گفت: «آیات شفا را بر او بخوان و آن‌ها را نوشته در آب حل کن و بده تا بنوشد.» استاد این کار را انجام داد فرزندش شفا یافت. آیات شفا از قرار ذیل‌اند:

﴿وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ﴾ [توبه/۱٤]

﴿وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ﴾ [یونس/۵۷]

﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ﴾ [نحل/٦۹]

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [اسراء/۸۲]

﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾ [شعراء/۸۰]

﴿قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ﴾ [فصلت/٤٤]

تاج الدین سبکی می‌گوید: «بسیاری از بزرگان را دیده‌ام که آیات شفا را برای مداوای بیمار می‌نویسند تا بیمار در آب حل کند و بنوشد.»

[طبقات الشافعیه امام سبکي ۱۵۹/۵]

معالجه و مداوا با سوره فاتحه

گروهی از صحابه در سفری می‌رفتند تا اینکه نزدیک یکی از روستاهای یهودی ساکن شدند و از آن‌ها غذا خواستند اما به ایشان غذایی ندادند، در این هنگام بزرگ روستا را مار گزید هر چه تلاش کردند نتوانستند مداوایش کنند. با خود گفتند: «پیش این مسافران (صحابه) برویم شاید بتوانند او را مداوا کنند.» رفته گفتند: «سردار ما را مار گزیده، و ما نتوانستیم کاری برایش بکنیم. شما می‌توانید درمانش کنید.» یکی گفت: بله. می‌توانیم اما ما از شما نان خواستیم شما به ما چیزی ندادید تا هنگامی‌که مزدمان را تعیین نکنید معالجه‌اش نمی‌کنیم بر چند رأس گوسفند توافق کردند. یکی از اصحاب سوره فاتحه را خواند و از آب دهان خود بر روی زخم مالید فوراً خوب شد. گویا اصلاً مشکلی نداشته، بلند شد و به راه افتاد. صحابه گوسفندان را گرفتند تعدادی از صحابه گفتند: «تقسیم شان کنیم» اما کسی که معالجه را انجام داده بود گفت: «دست به گوسفندان نزنیم تا در این مورد از رسول الله ﷺ سوال کنیم» هنگامی‌که موضوع را برای آن‌حضرت گفتند. پیامبر ﷺ فرمود: «شما از کجا فهمیدی که سوره فاتحه علاج هر دردی است؟» سپس فرمود: «گوسفندان را تقسیم کنید و برای من نیز سهمی تعیین نمایید.» [اخرجه البخاري و مسلم عن ابي سعيد الخدري]

مداوا نمودن با آیاتی از قرآن

عوف بن مالک اشجعی بیمار شد به او گفتند: «معالجه‌ات کنیم؟.» گفت: «برایم آب بیاورید زیرا الله تعالی فرموده است: وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا سپس فرمود: برایم عسل بیاورید. چرا که الله تعالی می‌فرماید: فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ و در آخر گفت: «برای من روغن زیتون بیاورید. زیرا الله

تعالی می‌فرماید: مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ سپس آب، عسل و روغن را مخلوط نمود و نوشید و بهبود یافت.

بعد گفت: «لازمه این مداوا این است که یقین داشته باشیم که الله تعالی بوسیله این دوا شفا می‌دهد. به راهنمایی کلام الله مجید یقین و باور کامل داشته باشیم.»

آیات اعتماد به خدای متعال

عامر بن عبد قیس عنبریؒ می‌گوید: «چهار آیه از کلام الله مجید هستند هنگام مغرب آن‌ها را می‌خوانم تا صبح از هیچ کس و هیچ چیزی بیم و هراسی ندارم و هنگام صبح آن‌ها را می‌خوانم تا شام از هیچ کس یا چیزی ترسی ندارم.»

۱ـ ﴿مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ﴾ [فاطر/۲]

۲ـ ﴿وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ [یونس/۱۰۷]

۳ـ ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ [هود/۷]

٤ـ ﴿سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا﴾ [طلاق/۷]

[عیون الأخبار ابن قتیبه ۱۸٤/۳]

فصل چهارم

فواید و ثمره دعـــا

فضیلت ذکر لا حول و لا قوّة الا بالله

ابن ابی حاتم و محمد بن اسحاق روایت کرده اند: که مالک اشجعی پیش آن‌حضرت آمد و گفت: «فرزندم عوف بدست دشمن اسیر شده است.» پیامبر فرمودند: «به او پیغام بده که رسول الله به تو توصیه کرده تا این ذکر را بکثرت بخوانی «لا حول و لا قوّة الاّ بالله».

مالک نیز چنین کرد. دشمن که عوف را با بند چرمی بسته بود عوف توانست خود را از آن بند آزاد کرده و بیرون آید و سوار بر شتری شده و بگونه‌ای فریاد کشید که شتران دیگر نیز به دنبال او دویدند تا اینکه به منزل خود رسید و صدایش را بلند کرد. پدرش که داخل منزل بود گفت: «به خدا سوگند عوف است.» مادرش گفت: «چگونه ممکن است، او که در دست دشمن اسیر است.» وقتی به کنار درب منزل آمدند دیدند عوف با تعدادی شتر آمده است. عوف موضوع را برای پدرش تعریف کرد. عوف و پدرش خدمت آن‌حضرتﷺ آمدند و قضیه را برای آن‌حضرتﷺ بازگو کرده و سوال کردند که با شتران چه کنیم. آن‌حضرتﷺ فرمودند: «فرض کن مال خودت هستند هر گونه صلاح می‌بینی همان‌طور عمل کن. در این هنگام آیات ذیل نازل شد:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (٢) وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ [طلاق ۲/-۳]

هر کس از خدا بترسد، و پرهیزگار باشد، خداوند راه نجات را برای او فراهم می‌سازد، و به او از جایی روزی می‌دهد که تصورش را نمی‌کند، هر کس بر خدا توکل کند خدا او را کافی است. خداوند فرمان خویش را به انجام می‌رساند و هر چه را بخواهد بدان دسترسی پیدا می‌کند، خدا برای هر چیزی زمان و اندازه‌ای را قرار داده است.

نفرین کردن آن‌حضرتﷺ پسر ابولهب را

هنگامی‌که سوره مسد نازل شد ابو لهب به پسرش عتبه گفت: «حق خودم را بر تو نخواهم بخشید مگر اینکه دختر محمد را طلاق دهی» در آن موقع رقیه در نکاح پسر ابولهب بود اما هنوز خلوتی صورت نگرفته بود. هنگامی‌که ابولهب و عتبه خواستند به سفر شام بروند پسرش گفت: «امروز پیش محمّد می‌روم و او را به خاطر یکتا پرستی. آزار و اذیت خواهم نمود. پیش آن‌حضرتﷺ آمد و آب دهن بر سیمای مبارک آن‌حضرتﷺ انداخت و دخترش را طلاق داد پیامبرﷺ فرمودند: «خدایا سگی از جانب خود بر او مسلط گردان» سپس پیش پدرش ابولهب برگشت و قضیه را برای پدرش بیان کرد سپس او و پدرش که آماده سفر بودند، به سوی شام حرکت کردند. در میان راه می‌خواستند استراحت کنند، راهبی که اهل آن منطقه بود به آنان گفت: «این طرف پر از حیوانات درنده و وحشی است.» ابولهب به همراهانش گفت: «شما از جایگاه و نسب من در میان عرب آگاه هستید.» گفتند: بله! ابولهب گفت: «پس امشب مرا کمک کنید زیرا من از دعای محمد بر فرزندم بیم دارم کالا و وسایل خود را درون معبد بگذارید و بستر خواب پسرم را میان خودتان پهن کنید.» آن‌ها علاوه بر آن، جهت اطمینان بیشتر شتران را اطراف خود خواباندند. نیمه‌های شب شیری آمد و چهره‌هایشان را می‌بویید تا که به عتبه رسید و او را کشت.

دعای امام شافعی و نشستن خشم هارون الرشید

فضل بن ربیع دربان هارون الرشید می‌گوید: «یک روز نزد هارون الرشید رفتم، دیدم جلویش چند عدد شمشیر و ابزارآلات شکنجه موجود است.»

به من گفت: «ای فضل! برو این حجازی (امام شافعی) را نزد من بیاور با خود گفتم «اناالله و انا الیه راجعون» این مرد (امام شافعی) کشته خواهد شد، نزد امام شافعی رفته، و به او گفتم. «امیرالمؤمنین شما را احضار کرده است.» از من اجازه خواست تا دو رکعت نماز بخواند، نمازش را که خواند سوار بر قاطرش شد و به سوی قصر هارون الرشید حرکت کردیم. وقتی به اولین دالان قصر رسیدیم دیدم چیزی زیر لبش زمزمه می‌کند هنگامی‌که وارد دالان دوم قصر شدیم دوباره متوجه زمزمه‌اش شدم هنگامی‌که به حضور هارون الرشید رسیدیم از روی تختش بلند شد و پایین آمد، و امام را بر روی تخت نشاند و خودش عاجزانه جلویش نشست و از او عذر خواهی کرد. حاضرین از این برخورد بسیار متعجب شدند و با خود گفتند: «أمیرالمؤمنین او را احضار کرده بود تا شکنجه دهد، اکنون ببین چه رفتاری با او دارد، لحظه‌ای امام شافعی و هارون الرشید با هم صحبت کردند سپس به امام اجازه رفتن داد. هارون الرشید به من گفت: «ای فضل! به امام شافعی یک کسیه درهم بده» من کیسه را دادم و به دنبالش حرکت کردم. هنگامی‌که می‌خواست از دالان اول بیرون رود از او سوال کردم چه چیزی باعث شد تا خشم امیرالمؤمنین نشیند و با تو چنین رفتار محترمانه‌ای داشته باشد؟ گفت: «ای فضل! به برکت این دعاها بود از من به تو هدیه، بگیر و حفظ شان کن.»

(شهد الله أنه لا اله الا هو اللّهم انی اعوذ بنور قدسک و ببرکة طهارتک و بعظمة جلالک من کل عاهة وآفة و طارق الجن و الإنس الا طارقاً یطرقنی بخیر یا ارحم الراحمین اللهم بک ملاذی فیک ألوذ و بک غیاثی فیک أغوث یا من ذلت له رقاب الفراعنة و خضعت له مقالید الجبابرة اللهم ذکرک شعاری و دثاری و نومی و قراری اشهد ان لا اله الا أنت إضرب علی سرادقات حفظک وقنی رعبی بخیر منک یا رحمن)

فضل می‌گوید: «دعاها را نوشتم و حفظ شان کردم. هرگاه هارون الرشید بسیار خشم و غضب می‌کرد و یا می‌خواست خشم کند این دعاها را می‌خواندم خشم او می‌نشست و از برکت دعاهای امام شافعی بود.

[طبقات الشافعیه سبکي ۱۵۲/۲ـ۱۵۳]

واقعه‌ی جعفر بن محمّد و منصور

هنگامی‌که ابو جعفر (منصور) در راه بازگشت از سفر حج از مدینه عبور می‌کرد آن جا توقف کرد. و به ربیع دستور داد تا جعفر بن محمد را برایش پیدا کند و گفت: «اگر امروز او را نکشم خدا مرا زنده نگذارد» وقتی جعفر پیش او حاضر شد نخست چیزی زمزمه کرد. سپس نزدیک آمد و سلام کرد. منصور که عصبانی بود در جواب گفت: «چه سلامی (ای دشمن خدا) در قلمرو خودم برایم مصیبت و آشوب می‌کنی، خدا من را بکشد اگر تو را زنده بگذارم.»

جعفر گفت: «ای أمیرالمؤمنین! خداوند متعال به حضرت سلیمان ملک وپادشاهی عطا کرد او شکر خدا را بجای آورد. حضرت ایوب را با انواع مصایب و مشکلات آزمود اما او صبر پیشه کرد. در حق حضرت یوسف؈ خویشاوندان نزدیک او ستم روا داشتند اما او بخشید و در گذشت. تو از وارثین آن بزرگوارانی، لذا شایسته است از آنان پیروی کنی و به شیوه آن‌ها عمل کنی.» منصور لحظه‌ای سرش را پایین انداخت سپس سرش را بلند کرد و گفت: «نزدیک بیا ای جعفر تو از نزدیکان و درباریانی و ما جز خیر از تو ندیده ایم اگر خیانت کوچکی هم از شما سر زده از آن گذشت می‌کنیم.» سپس با او مصافحه کرد و او را در بغل گرفت و کنار خود نشاند و با چهره شاد و بشاش شروع به احوال پرسی و گفتگو نمود.

سپس دستور داد برای جعفر لباس و هدیه بیاورند. ربیع می‌گوید: «هنگامی‌که جعفر می‌خواست بیرون برود من لباس هایش را گرفتم، **گفت: «فکر نمی‌کنم حکم حبس من صادر شده باشد، گفتم: «خیر. اما** من خودم با شما کاری دارم، گفت: «بگو چه می‌خواهی.» گفتم: «سه روز است که در محضر خلیفه از شما دفاع می‌کنم و بسیار سعی کردم تا او را از باز خواست شما منصرف کنم اما موفق نشدم ولی شما همین که وارد شدید و چیزی زیر لب خواندید، برخوردش کاملاً تغییر کرد من خادم خلیفه هستم و از او بی‌نیاز نیستم، دوست دارم آن کلمات را به من هم تعلیم دهی قبول کرد و گفت: آن کلمات از قرار ذیل اند:

(اللهم احرسنی بعینک اللتی لا تنام و اکنفنی برکنک الذی لا یرام و لا اهلک و انت رجایی فکم من نعمة أنعمتها علی قلّ عندها شکری فلم تحرمنی و کم من بلیة ابتلیتنی بها قلّ عندها صبری فلم تخذلنی اللهم بک ادرا فی سخره و اعوذ بخیرک من شره) [العقدالفرید ابن عبد ربه۳/۲۲٤ـ۲۲۵]

دعای مصون ماندن از بلا و مصیبت

شخصی نزد ابو درداءﷺ آمد و گفت: «خانه‌ات دوچار حریق شده است.» ابو درداء گفت: «خیر. خانه‌ام نسوخته زیرا من از آن‌حضرتﷺ شنیدم که فرمودند: «کسی که کلمات زیر را صبح بخواند تا شب به او آسیبی نخواهد رسید.» و آن کلمات از قرار ذیل‌اند:

(اللَّهُمَّ أنتَ رَبی، لا إلهَ إلاَّ أنْتَ عَلَيْکَ توَكَّلْتُ وأنْتَ رَبُّ العَرْشِ العَظِيمِ، ما شاءَ اللَّهُ كانَ، وَمَا لَمْ يَشأْ لَمْ يَكُنْ، لا حَولَ وَلا قُوَّةَ إلاَّ باللَّـهِ العَلِيِّ العَظِيمِ، أعْلَمُ أنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وأنَّ اللَّهَ قَدْ أحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً، اللَّهُمَّ إنِی أعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أنْتَ آخِذٌ بِناصِيَتِها، إنَّ رَبِّی علی صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)

در روایت دیگری آمده است، که آن مرد چند بار آمد و این خبر را به ابو درداء می‌داد اما هر بار پاسخ ابو درداء همان بود و گفت: «من از پیامبرﷺ شنیده‌ام هر کس کلمات فوق را بخواند هیچ آسیبی به جان و مال، اهل وعیالش نمی‌رسد و من امروز این کلمات را خوانده‌ام.»

سپس ابو درداء به آرامی به اطرافیان خود گفت: «برویم. ببینیم چه شده است.» هنگامی‌که نزدیک منزل رسیدند، دیدند آتش تا اطراف خانه او آمده است، اما به منزل او نرسیده است. [الاذکار نووي ۷۹ـ۸۰]

دعای زدودن غم و اندوه و ادای دَین

روزی آن‌حضرتﷺ وارد مسجد شد دید، ابو امامه انصاری آن جا نشسته است پیامبر پرسیدند: «ای ابوامامه! چه شده است که این وقت روز که وقت نماز نیست این جا نشسته‌ای؟»

ابو امامه گفت: «غم و اندوه بر من غلبه کرده و از بابت دین مردم ناراحتم آن‌حضرتﷺ فرمودند: «ای ابو امامه به تو کلماتی تعلیم می‌دهم که غم و اندوه تو را دور و اداء دیونت را بر تو آسان خواهد کرد. آن‌ها را هر روز صبح و شام بخوان و آن کلمات از قرار ذیل‌اند»:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِکَ مِنْ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ الْعَجْزِ وَالْکَسَلِ وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ الْجُبْنِ وَالْبُخْلِ وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ غَلَبَة الدَّيْنِ وَ قَهْرِ الرِّجَالِ)

ابو امامه می‌گوید: «من همواره این دعاها را می‌خواندم تا اینکه الله تعالی غم و اندوهم را دور کرد و مرا توفیق داد تا دین مردم را ادا کنم.» [الأذکار نووي ٧٦ـ٧٧]

خالد بن ولید در محضر آن‌حضرتﷺ از بی‌خوابی شکایت کرد که شب‌ها خواب ندارد پیامبر فرمودند: «هر گاه خواستی بخوابی این دعا را بخوان»:

(اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَما أَظَلَّتْ، وَرَبَّ الأَرضِينَ وَمَا أَقَلَّتْ، وَرَبَّ الشَّياطِينِ وَمَا أَضَلَّتْ، كُنْ لِى جاراً مِنْ خَلْقِكَ كُلِّهِمْ جَمِيعاً أَنْ يَفْرطَ علىَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَو أَنْ يَبْغِى علىَّ، عَزَّ جارُكَ، وَجَلَّ ثَناؤُكَ وَلا إلهَ غَيْرُكَ، وَلا إلهَ إلاَّ أنْتَ) [الأذكار نووي ۹۰ـ۹۱]

اتباع از دعای آن‌حضرتﷺ

علی بن ربیعه می‌گوید: «حضرت علی را دیدم که می‌خواست بر مرکب سوار شود وقتی پا در رکاب گذاشت فرمود: بسم الله و هنگامی که بر حیوان سوار شد فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِى سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ»

سه بار الحمدلله و الله اکبر گفتند و سپس فرمودند: (سُبحانک انی ظلمت نفسی فاغفرلی إنّه لا یغفر الذنوب الاّ أنت) سپس خندید، از او سوال کردند چرا می‌خندی؟ فرمود: «من آن‌حضرت را دیدم وقتی خواستند بر مرکب سوار شوند دعاهای فوق را خواندند و خندیدند من از ایشان سوال کردم چه چیزی باعث شد که شما بخندی؟ فرمودند: «الله تعالی از این گفته بنده‌اش که می‌گوید: «از گناهانم بگذر.» خشنود و راضی می‌شود، زیرا بنده می‌داند که گناهان را کسی دیگر بجز الله نمی‌بخشد.» [الأذكار نووي ۱۹۷ـ۱۹۸]

طلب باران ابومسلم

در زمان خلافت حضرت معاویه قحط سالی شد حضرت معاویه همراه مردم برای طلب باران به مصلّی رفتند حضرت معاویه به ابو مسلم گفت: «اوضاع و احوال مردم را که مشاهده می‌کنی دعا کن باران ببارد.» ابو مسلم گفت: «با گناهان خود چکار کنم؟» سپس بلند شد و کلاهی که بر سر داشت آن را گذاشت و دست به دعا برداشت و گفت

«خدایا ما از تو باران می‌خواهیم من با باری از گناه آمده‌ام مرا نا امید و سر شکسته نکن» هنوز مردم از مصلی به خانه‌های خود بر نگشته بودند که باران شروع به باریدن کرد. سپس ابو مسلم گفت: «خدایا این کار حضرت معاویه سبب مشهور شدن من نزد مردم شد اگر جای خوبی نزد تو دارم مرا نزد خودت فراخوان.» روز پنج شنبه بود که این واقعه رخ داد و ابو مسلم پنج شنبه هفته بعد وفات کرد.

[بستان العارفين نووي ١٨٤ـ١٨٥]

درهای رحمت الهی همیشه بر روی انسان‌ها باز است

ابن جریج می‌گوید: «که عطاء به من گفت: «طاووس نزد من آمد و به من توصیه کرد ای عطاء! حاجت خود را از کسی که در را بر تو می‌بندد هرگز طلب نکن بلکه از کسی طلب کن که درهای بارگاه او تا قیامت بر روی مخلوقاتش باز هستند و به تو توصیه می‌کنم که حاجت خود را فقط از او بخواهی که وعده اجابت نیز داده است. در این خصوص شاعر عرب زبان چه خوب گفته است: «حاجت و نیاز خود را از انسانی طلب نکن بلکه از کسی طلب کن که درهایش همیشه بر روی تو باز است که اگر از او طلب نکنی از تو ناراحت و ناراض می‌شود اما عادت انسان برعکس است، زیرا اگر حاجت خود را از انسانی طلب کنی از تو ناراض خواهد شد.»

[وفيات الأعيان ابن خلّكان ٥١١/٢]

شخصی از طاووس خواست که برای او دعا خیر کند طاووس گفت: «خودت دعا کن زیرا خداوند متعال دعای نیازمند و انسان پریشان را اجابت می‌کند.» [وفيات الأعيان ٥١٠/١]

فضیلت دعای خیر

مادر حسان بن محمد می‌گوید: «ای حسان! زمانی‌که تـو در شـکمم بودی عباس بن حمزه مجلس موعظه‌ای داشـت. مـن از پـدرت بـرای شرکت در آن مجلس اجازه گرفته و رفتم؛ هنگامی‌که مجلس موعظه به پایان رسید به حاضرین گفت: «بر خیزید و بایستید.» من نیز برخاستم آنگاه دست به دعا برداشت من نیز دعا کردم، خدایا به من فرزند عالمی عطا کن. پس از پایان دعا به خانه بازگشتم آن شب خواب دیدم مردی نزد من آمد و گفت: «مژده باد که خداوند دعایت را اجابت نمود و بـه تو فرزند پسری خواهد داد که در آینده عالمی خواهد شد، و عمری به اندازه عمر پدر خود دارد. حسّان بن محمد می‌گوید: «که مادرم گفـت: «پدرت ۷۲ سـال عمـر کـرد.» مـن اکنـون نیـز ۷۲ سـال دارم.» حـاکم می‌گوید: «که حسان چهار روز پس از بیان ایـن واقعـه جـان بـه جـان آفرین تسلیم کرد.» [طبقات الشافعیه سبکي ۲۲۷/۳]

فضیلت دعای والدین

سهل اسفرایینی می‌گوید: «که سلیم برایم تعریف کرد و گفت: «مـن ده ساله بودم که به سفر ری رفتم آن جا استادانی را دیدم که به دانـش آموزان خود علم دین می‌آموختند، یکی از آن‌ها به من گفت: «بیا جلـو تو هم بخوان.» من هر چه سعي کردم نتوانستم سوره فاتحه را درسـت بخوانم برای اینکه لکنت زبان داشتم. شیخ پرسید مادرت زنـده اسـت؟ گفتم: بله زنده است. گفت: «از او برای خودت طلب دعا خیر بکن کـه خداوند متعال ذهنت را برای تعلیم علوم دینی بگشاید.» هنگـامی‌کـه از سفر برگشتم از مادرم تقاضای دعا کردم او هم برایم دعای خیر کرد.

وقتی بزرگ شدم وارد شهر بغداد شدم، آن جا عربی وفقه را آموختم بعد به ری برگشتم، در مسجد جامع شهر ری مشغول خواندن کتاب «مختصر المزنی» شدم. یک روز یکی از اساتید آمد و سلام کرد او مرا نمی‌شناخت در حالیکه نمی‌دانست چه می‌گویم به خواندنم گوش داد و سپس به سوی من اشاره کرد و گفت: «باید مثل این بیاموزیم خواستم به او بگویم اگر مادرت زنده است از او برای خودت طلب دعا کن، اما خجالت کشیدم. [طبقات الشافعیه ٣٩٠/٤ـ٣٩١]

دعای پیدا کردن گم‌شده

جعفر خلدی نگین انگشتری داشت که از دستش در رود خانهٔ دجله افتاد اما دعایی داشت که برای پیدا کردن گم‌شده می‌خواند؛ آن دعا را خواند نگین را در لای برگ‌ها یافت.

قشیری می‌گوید: «من از حاتم سجستانی شنیدم که او از قول ابونصر سراج می‌گفت که دعای پیدا کردن گم‌شده این است: «یا جامع الناس لیوم لاریب فیه اجمع علیّ ضالّتی» امام نووی می‌گوید: «من چندین بار تجربه کرده‌ام و این دعا را برای پیدا کردن گم‌شده در کوتاه‌ترین زمان مفید یافتم. من از استاد خود ابوالبقاء این دعا را شنیده‌ام و او اولین کسی است که آن را به من تعلیم داده است.

[بستان العارفين نووي ص ١١٦]

دمیری در کتاب حیاة الحیوان الکبری نوشته است. که جعفر خلدی هنگام جدا شدن از ابوالحسن مزیّن از او خواست که به او چیزی بیاموزد. ابوالحسن مزیّن گفت: «هنگامی‌که چیزی گم کردی یا خواستی کسی را ملاقات کنی که دیدن او برای تو به ظاهر دشوار بود پس این دعا را بخوان: «یا جامع الناس لیوم لاریب فیه انّ الله لا یخلف المیعاد اجمع بینی و بین کذا»

جعفر خلدی می‌گوید: «هر گاه من دعای فوق را خوانده‌ام به چیزی که گم کرده بودم دست یافته‌ام.» [حياة الحيوان الكبري دميري ٤٢/١]

دعا محفوظ ماندن از بلا و مصیبت

در کتاب المجالسه دینوریّ واقعه ذیل آمده است:

عبدالجبار بن کلیب می‌گوید: «با ابراهیم بن ادهم همسفر بودم که در راه حیوان درّنده‌ای جلوی ما ظاهر شد ابراهیم بن ادهم به ما گفت: این دعا را بخوانید «اللهم احرسنا بعینک اللتی لا تنام و احفظنا برکنک الذی لا یرام و ارحمنا بقدرتک علینا، لا نهلک و انت رجاؤنا یا الله یا الله یا الله»

عبدالجبار می‌گوید: «وقتی ما این دعا را خواندیم حیوان وحشی پا به فرار گذاشت. و هر گاه من با مشکل و مصیبتی رو به رو می‌شدم دعای فوق را می‌خواندم جز خیر و خوبی با چیز دیگری مواجه نمی‌شدم.» [حياة الحيوان دميري ١٠/١]

نیازهای خود را فقط از خداوند متعال طلب کن

قاضی حسین می‌گوید: «نزد قفّال بودم که مردی روستایی آمد و گفت: «همراهان پادشاه الاغم را بزور از من گرفته‌اند.» قفال به او گفت: «برو غسل کن و دو رکعت نماز حاجت بخوان، روستایی سوالش را مجدداً تکرار کرد قفال هم به او همان جواب قبلی را داد. روستایی رفت تا غسل کند و نماز بخواند. قفال شخصی را فرستاد تا الاغش را بیاورد وقتی مرد روستایی از نماز فارغ شد، دید که الاغش کنار در مسجد است گفت: «الحمدلله الذی ردّ علیّ حماری» شکر خدایی را که الاغم را به من برگرداند. هنگامی‌که مرد روستایی رفت یکی از

حاضرین از قفال دلیل این کارش را پرسید. قفال گفت: «می‌خواستم او بر دینش پایبند باشد و شکر خدا را بجای آورد.» [طبقات الشافعیه ۵۵/۵]

دعای ابراهیم أدهم

ابراهیم ادهم سوار کشتی بود که طوفان شروع شد. مردم داد و فغان راه انداختند یکی گفت: «این ابراهیم بن ادهم است از او بخواهیم دعا کند تا طوفان آرام گیرد ابراهیم بن ادهم در گوشه کشتی در حالی‌که چادری بر سر انداخته و ایستاده بود یکی پیشش رفت و گفت: «ای ابو اسحاق نمی‌بینی مردم به چه مصیبتی گرفتاراند؟».

ابراهیم سرش را بلند کرد و گفت: «خدایا قدرتت را به ما نشان دادی، رحمتت را نیز به ما نشان ده.» طوفان ایستاد و کشتی آرام گرفت. [وفیات الأعیان ابن خلّکان ۳۲/۱]

گزیده‌ای از دعاهای قبول شده یاران پیامبر گرامی اسلامﷺ

۱ـ عاصم بن ثابترضی الله عنه

عاصم بن ثابت با خدایش عهد و پیمان بسته بود که هرگز مشرکی را لمس نکند و اجازه ندهد تا مشرکی به او دست زند. بعد از اینکه خبر شهادتش به حضرت عمر رسید. حضرت عمر فرمود: «خداوند متعال همان گونه که در حیاتش او را از لمس مشرک حفظ کرد، بعد شهادتش از جسد او نیز حفاظت کرد. داستانش از قرار ذیل است:

بعد از شهادت عاصم، هذیل خواست سر عاصم را از تن مبارکش جدا کند و به سلافه بنت سعید بفروشد؛ زیرا سلافه نذر کرده بود اگر سر عاصم به او برسد در کاسه سرش شراب بنوشد و این کینه به سبب آن بود که عاصم دو پسر سلافه را کشته بود اما خداوند متعال از جسد

عاصم بوسیله زنبور حفاظت کرد همان گونه که او را از قریش که همیشه در تعقیبش بودند حفظ کرد، زیرا عاصم در جنگ بدر عقبه بن ابو معیط را از آنان کشته بود و عاصم قبل از شهادتش دعا کرد خدایا! من از دینت حفاظت می‌کنم تو از جسمم نگهداری کن.

[فتح الباري، التحفة المستطابه في كرامات الصحابه رشيد راشد ٧٦ـ٧٧]

۲ـ حبیب بن مسلمه

حبیب بن مسلمه فرمانده لشکری بود که قرار بود به جنگ اعزام شود. حبیب گفت: «من از آن‌حضرتﷺ شنیدم که فرمود: «هرگاه گروهی کنار هم جمع شدند که عدّه‌ای دعا کردند و سایرین آمین گفتند خداوند متعال حتماً دعایشان را اجابت خواهد کرد».

سپس حبیب دست به دعا برداشت و بعد از حمد و ثنای خداوند متعال چنین گفت: «خدایا! از ریختن خون ما جلوگیری کن و اجر و پاداشی که به شهدا داده‌ای به ما نیز بده. طولی نکشید که فرمانده لشکر دشمن آمد و بدون جنگ تسلیم شد. [التحفة المستطابه ٧٧ـ٧٨]

۳ـ عبدالله بن جحش

سعید بن مسیب روایت می‌کند: شخصی یک روز قبل از جنگ احد از عبدالله بن جحش شنید که فرمود: «خدایا! به ذات بسیار عظیم تو قسم یاد می‌کنم، فردا با دشمن چنان بجنگم که مرا شهید کنند، سپس شکمم را پاره کنند، گوش و بینیم را ببرند، وقتی تو از من سوال کنی که چرا چنین شده ای؟ بگویم فقط به خاطر تو.» فردای آن روز شهید شد، شکمش را پاره کرده، و گوش و بینیش را بریده بودند.

[رواه البيهقي، و الحاكم، و الطبراني]

زبیر بن بکّار می‌گوید: «به او (عبدالله بن جحش) می‌گفتند (مثله شده در راه خدا) شمشیرش در جنگ احد شکست پیامبرﷺ به او چوب خوشه خرمایی دادند که از آن به جای شمشیر استفاده می‌کرد و این شمشیر به یادگار از او باقی ماند تا اینکه یکی از مردم ترکیه شمشیرش را به دویست دینار خرید. [التحفة المسطابه رشید راشد ص ۹۳]

۴ـ مسلمه بن مخلّد

مسلمه بن مخلّد صحابی مشهور، و حاکم مصر و آفریقا، اولین کسی بود که دستور ساخت مناره برای اذان در مصر در سال ۵۳ هـ ق داد وی مستجاب الدعوه بود خداوند به او کرامات زیادی داده بود؛ من جمله وقتی به فلاتی می‌رسید و دست به دعا بلند می‌کرد باران می‌بارید. هنگامی‌که وارد آفریقا شد آن جا پر از حیوانات وحشی و مار بود به آنان گفت: «بیرون روید.» حیوانات وحشی و مارها بچه‌های خود را برداشتند و رفتند. [التحفة المستطابه رشید راشد ص۹۵]

۵ـ سعید بن زید

عروه بن زبیر می‌فرماید: «زنی بنام اروی بنت اوس نزد مروان بن حکم از سعید بن زید شکایت کرد و ادّعا داشت که سعید زمین او را غصب کرده است سعید گفت: «آیا من بعد از اینکه حدیث پیامبرﷺ را شنیده‌ام؟ زمین او را غصب کرده‌ام.» مروان پرسید: «از آن‌حضرتﷺ چه شنیده‌ای؟» سعید گفت: «من از رسول اکرمﷺ شنیدم که فرمودند «هر کس یک وجب از زمین کسی را غصب کند روز قیامت آن زمین تا هفت زمین پایین‌تر بر گردن او آویخته خواهد شد». مروان به سعید گفت: «حق با تواست و از تو دلیلی نمی‌خواهم.» سعید بن زید دعا کرد و گفت: «خدایا اگر این زن به دروغ بر من چنین ادّعایی کرده او را

کور بگردان و در زمینش بمیران.» می‌گویند آن زن قبل از مرگش کور شد. روزی در زمینش داشت راه می‌رفت که در چاله‌ای افتاد و مرد قبل از مرگ خودش اقرار می‌کرد که دعای سعید من را به چنین روز سیاهی نشاند. [رواه البخاري و مسلم]

۶ـ سعد بن ابی وقاص﷛

جابر بن سمره روایت می‌کند: که اهل کوفه از حضرت سعد﷛ پیش حضرت عمر شکایت کردند: «حضرت عمر﷛ سعد را بر کنار کرد و عمّار را بر جای او نشاند. آنان از نحوه نماز حضرت سعد نیز شکایت داشتند حضرت عمر﷛ فرمود: «ای سعد اهل کوفه از نحوهٔ امامت تو شکایت دارند. حضرت سعد فرمود: «به خدا سوگند نماز من مانند نماز آن‌حضرت بوده نه چیزی کم و نه زیاد. نحوهٔ نماز عشا به این صورت بوده است که دو رکعت اوّل را با آرامش و سکون و دو رکعت آخر را کمی سبکتر اداء کرده ام. حضرت عمر﷛ فرمود: «گمان می‌رفت که چنین کنی.»

حضرت عمر﷛ شخصی را همراه با سعد برای تحقیق و بررسی شکایت مردم کوفه از او، به کوفه فرستاد آن‌ها از همه مساجد کوفه تحقیق کردند جز خوبی چیزی نمی‌شنیدند، تا اینکه به مسجد بنی عبس وارد شدند مردی از اهل مسجد بنام اسامه بن قتاده بلند شد و گفت: «سعد کسی است که همراه لشکر مسلمانان به جهاد نمی‌رود، هنگام تقسیم برابری و عدالت را رعایت نمی‌کند، هنگام قضاوت عدل و انصاف را رعایت نمی‌کند.»

حضرت سعد فرمود: «من سه دعا می‌کنم. خدایا! اگر این بنده‌ات دروغ می‌گوید و فقط برای ریا و تظاهر بلند شده او را عمری طولانی بده، فقیر و تنگ دستش بگردان و گرفتار مصیبتش کن. بعدها وقتی

کسی حالش را می‌پرسید می‌گفت: «پیرمردی مسن، غرق در فتنه و بلا که دعای سعد گریبانش را گرفته. عبدالملک بن عمیر می‌گوید: «من آن شخص را دیدم چنان پیر شده بود که ابروهایش بر چشم هایش افتاده بود با این حال او در کوچه و بازار به دختران مردم تعرض می‌کرد.»

[رواه البخاري و مسلم]

عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه می‌گوید: «زنی به حضرت سعد با چشم بد نظر می‌کرد سعد او را از این کارش منع کرده بود اما دست بردار نبود. تا اینکه یک روز داشت به حضرت سعد نگاه می‌کرد حضرت سعد به او گفت: «خداوند چهره‌ات را زشت و نازیبا بگرداند چهره‌اش بالفور به پشت سرش برگشت.» [رواه ابن ابي الدنيا و ابن عساكر]

سرانجام توهین به صحابه کرام رضی الله عنهم

عامر بن سعد رضی الله عنه می‌گوید: «روزی سعد از جایی رد می‌شد شخصی را دید که دارد به حضرت علی، طلحه و زبیر رضی الله عنهم توهین می‌کند حضرت سعد فرمود: «تو به گروهی اهانت می‌کنی که آنان وفات کرده‌اند دست از بدگویی آنان بردار و گر نه تو را نفرین خواهم کرد.»

آن شخص گفت: «مرا چنان از دعایت می‌ترسانی، گویا پیامبر هستی؟ حضرت سعد گفت: خدایا! اگر این مرد افراد نیکی را که وفات کرده‌اند ناسزا می‌گوید امروز او را مایه عبرت دیگران بگردان.»

چند لحظه بعد شتر ماده‌ای آمد، مردم از ترس راهش را باز کردند شروع به لگدمال کردن آن شخص کرد مردم در حالی‌که بسوی سعد می‌دویدند می‌گفتند: «ای ابو اسحاق الله تعالی دعایت را اجابت نمود.»

[رواه ابو نعيم، و ابن منده، و الطبراني]

قیس می‌گوید: «شخصی در حضور سعد به حضرت علی رضی الله عنه اهانت کرد سعد گفت: «خدایا! این شخص به دوستی از دوستانت ناسزا

می‌گوید قبل از اینکه این جمع را متفرق کنی قدرت خود را به او نشان ده.» قیس می‌گوید: «قسم به خدا هنوز آن جمع متفرق نشده بودند که پاهای سواریش سست شد او را بر زمین انداخت، سرش شکست و مرد.» [رواه الحاکم]

۷ـ حضرت عباس رضی الله عنه

زبیر بن بکّار در کتاب انساب آورده است: حضرت عمر رضی الله عنه از حضرت عباس خواست که برای نزول باران دعا کند حضرت عباس دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا شکی نیست که هر چه بلا و مصیبت بر ما می‌آید بر اثر گناهان خود ما هستند و زوال شان جز با توبه و استغفار امکان‌پذیر نیست مردم برای طلب باران از من تقاضای دعا کرده‌اند به خاطر نسبتی که با پیامبر تو دارم دستان گناه کارمان را پیش تو دراز می‌کنیم و توبه می‌کنیم، به ما باران رحمت بده.» باران رحمت شروع به باریدن کرد. [التحفة المستطابه رشید راشد ص ٤٢]

۸ـ حضرت خالد بن ولید رضی الله عنه زهر نوشید

در زمان خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه حضرت خالد بن ولید رضی الله عنه خواست پیش یک کشیش مسیحی برود مسیحیان یک نفر را با سم پیش حضرت خالد فرستادند حضرت خالد سم‌ها را در دست گرفت و این دعا را خواند: «بسم الله و بالله ربّ الأرض و السمآء بسم الله الذی لا یضر مع إسمه داء»

بنام خدا: خدایی که پروردگار زمین و آسمان است، بنام خدایی که با نام او هیچ مرضی نمی‌تواند آسیبی برساند.

بعد سم‌ها را نوشید. آن مسیحی برگشت و به قومش چنین گفت: «ای قومْ او سم کشنده را خورد امّا به او هیچ آسیبی نرسید با آنان صلح کنید زیرا آنان می‌توانند شما را شکست دهند.»

[رواه ابو نعيم من طريق الكلبي]

۹ـ دعای حضرت خبیب بن عدیّ﷛ هنگام به دار آویخته شدن

هنگامی‌که مشرکین می‌خواستند حبیب بن عدی را به دار بیاویزند گفت: «خدایا! کسی نیست که سلام مرا به آن‌حضرت برساند پس تو سلام مرا برسان.» وقتی بالای دار برده شد دست به دعا برداشت شخصی از ترس دعایش، خود را به زمین انداخت خبیب چنین دعا کرد: خدایا تعداد ایشان برای تو معلوم است همه را هلاک بگردان.» یک سال نگذشت که همه آنان هلاک شدند و از بین رفتند به جز آن یک نفر که خود را از ترس دعای خبیب به زمین انداخت.

[التحفة المستطابه رشيد راشد ص ٧٤]

۱۰ـ دعای حُممه دوسی﷛

حُمَید بن عبدالرّحمن می‌گوید: «حممه دوسی یکی از یاران آن‌حضرتﷺ بود. در زمان خلافت حضرت عمر﷛ برای پیکار با دشمن راهی اصفهان شد قبل از عزیمت چنین دعا کرد: «خدایا! حُممه مشتاق ملاقات با تو است اگر حممه در این ادّعایش صادق است او را به این آرزویش برسان و اگر دروغ می‌گوید او را گرفتار ناملایمات و ناخوشی‌ها بگردان و او را از این مسافرتش زنده بر نگردان.» حممه رفت و در اصفهان وفات کرد. [رواها الامام احمد، و أبوداود، و ابن أبي شيبه]

۱۱ـ مقام و منزلت براء بن مالک

انس بن مالک می‌گوید: «که رسول الله فرمودند: «بسا انسانهای ژولیده موی، خاک آلود و غبار آلودی هستند که کسی به آنان اعتنایی نمی‌کند اما نزد الله تعالی چنان عزیز و گرامی هستند که اگر بر چیزی سوگند یاد کنند الله تعالی آنان را در سوگندشان راستگو قرار می‌دهد یکی از آنان براء بن مالک است.» [أخرجه الترمذي في كتاب المناقب]

در جایی دیگر حضرت انس می‌گوید: «که برادرش براء همراه با لشکر مسلمانان با دشمن رو به رو شدند مسلمانان متحمل شکست گردیدند، به براء گفتند، آن‌حضرت فرموده است، اگر تو بر چیزی سوگند یاد کنی خداوند متعال تو را در سوگندت راستگو قرار می‌دهد پس برای پیروزی مسلمانان هم که شده سوگند یاد کن، حضرت براء بر پیروزی مسلمانان سوگند یاد کرد و مسلمانان پیروز شدند.»

سپس در جایی دیگر مسلمانان با دشمن در حال نبرد بودند در اوایل مسلمانان شکست خوردند از حضرت براء خواستند که سوگند یاد کند حضرت براء سوگند یاد کرد که خدایا! ما را بر دشمن پیروز بگردان و مرا به آن‌حضرت ملحق کن. مسلمانان پیروز شدند و حضرت براء شهید شد. [رواها أبو نعيم، و الحاكم في المستدرك]

۱۲ـ حکایت پیر زن مهاجر و دعای او

حضرت انس می‌گوید: «ما در صفّه پیش آن‌حضرت بودیم که پیرزنی نابینا و مهاجر همراه پسرش آمد، مدتی نگذشت که وبای مدینه پسرش را از پای در آورد چند روز مریض شد و بعد وفات کرد آن‌حضرت چشمان کودک را بست و دستور کفن و دفنش را داد هنگامی‌که می‌خواستیم غسلش دهیم آن‌حضرت به من گفت: «ای

انس! پیش مادرش برو و او را آگاه کن.» من رفتم و به مادرش اطلاع دادم. مادرش آمد و نزدیک پاهای کودکش نشست هر دو پایش را گرفت و پرسید: «فرزندم وفات کرده؟» گفتیم: آری. دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا! تو آگاهی که من با میل خود مسلمان شدم و دست از عبادت بت‌ها کشیدم با شوق و رغبت به سوی پیامبرت هجرت کردم. خدایا! با مرگ فرزندم مشرکان را بر من مخندان و مرا متحمّل مصیبتی که توانش را ندارم مکن.» حضرت انس می‌گوید: «قسم به خدا هنوز دعای پیر زن تمام نشده بود که پسرش پاهایش را حرکت داد و پارچه را از روی چهره‌اش برداشت و نشست و با ما غذا خورد. آن پسر تا زمان وفات آن‌حضرتﷺ و وفات مادرش زنده بود.»

[رواها ابن عدي، و ابن أبي الدنيا، و البيهقي]

فصل پنجم

توبه و استغفار

فواید پایبندی به نماز جماعت

حضرت انس رضی الله عنه می‌گوید: من نزد آن‌حضرت ﷺ بودم که شخصی آمد و گفت: من مرتکب گناهی شده‌ام حدّ الهی را بر من اجرا کن آن‌حضرت چیزی نفرمودند تا آنکه وقت نماز فرا رسید آن شخص همراه پیامبر ﷺ و صحابه نماز را با جماعت خواند وقتی نماز تمام شد دو باره برخاست و گفت: ای رسول خدا ﷺ من مرتکب گناهی شده‌ام حدّ الهی را بر من اجرا کن آن‌حضرت ﷺ فرمودند: همراه ما نماز خواندی؟ آن مرد گفت: بله خواندم. پیامبر ﷺ فرمودند: الله تعالی حدّ یا گناهت را بخشید. [متفق علیه]

بخشوده شدن گناهان در روز قیامت

حضرت ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: «الله تعالی روز قیامت بنده‌اش را با خود نزدیک می‌کند تا آنجا که او را در کنف حمایت و رحمت خود می‌گیرد و از چشم دیگران او را پنهان می‌کند و در عالم خلوت اعمال نامه‌اش را به او می‌دهد و می‌گوید: «بخوان! این اعمال نامه تو است او شروع به خواندن نیکی هایش می‌کند کاملاً خوشحال و مسرور می‌شود الله تعالی به او می‌گوید: «ای بنده‌ی من! آیا می‌دانی من این اعمال نیک تو را قبول کردم؛ بنده از خوش حالی سر بسجده می‌گذارد الله تعالی می‌گوید سرت را بلند کن و دو باره اعمال نامه‌ات را بخوان او دوباره شروع به خواندن اعمال نامه‌اش می‌کند و با گناهان خود رو به رو می‌شود چهره‌اش سیاه و کبود می‌شود، جان و تنش به لرزه می‌آیند و از الله تعالی شرم و حیا می‌کند خداوند متعال می‌گوید: «من همه این گناهانت را بخشیده‌ام.» باز سر به سجده می‌گذارد انسان‌های دیگر از چیز دیگری به جز از سجده او اطلاع پیدا نمی‌کنند و در حالی‌که از

حقیقت امر خبر ندارند به یک دیگر می‌گویند خوشا به حال این بنده که اصلاً مرتکب گناهی نشده است.» [جامع العلوم و الحکم ۲۰۱/۲ـ۲۰۲]

حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «**گناه صغیره با اصرار و مداومت** تبدیل به کبیره می‌شود و گناه کبیره با توبه و استغفار بخشیده می‌شود.»

امیدوار بودن به مغفرت الهی

از امام احمد رحمه الله سوال کردند: کسی که درآمدش از راه مشکوک باشد آیا نماز و ذکرش فایده‌ای برای او دارد؟ فرمودند: «اگر پایبند به نماز و ذکر باشد امیدوارم شامل این وعده الهی باشد.»

﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ﴾ [توبه/۱۰۲]

و کار خوبی را با کار بدی می‌آمیزند امید است که خداوند توبه آنان را بپذیرد بی‌گمان خداوند دارای مغفرت فراوان و رحمت بیکران است.

عطاء می‌گوید: «کسی که در مجلسی از مجالس ذکر الله تعالی شرکت کند خداوند متعال آن را کفاره ده مجلس از مجالس گناه می‌گرداند.» [جامع العلوم و الحکم ۱۷۲/۲]

تأثیر یاد الله و گریه در بخشش گناهان

از حضرت حسن سوال کردند: «فردی گناه و معصیت می‌کند اما همواره زبانش مشغول ذکر و یاد الله است عاقبتش چگونه خواهد بود؟» فرمودند: «بدون شک ذکر و یاد الله کمک و حمایت خوبی است.» [جامع العلوم و الحکم ۱۷۱/۱]

عطیّه کوفی می‌گوید: «بزرگان ما گفته‌اند کسی که بر گناهانش گریه کند گناهانش معاف و به جای آن نیکی نوشته می‌شود.»

بشر بن حارث می‌گوید: «فضیل بن عیاض فرمود: «گریه‌های روز سبب مغفرت گناهان نهان و آشکار خواهد شد و گریه‌های شب سبب بخشش گناهان پنهان خواهد شد.» [جامع العلوم و الحکم ۲۰۰/۲]

اعمال نیک سبب مغفرت گناهان می‌شود

یکی از بزرگان از شخصی پرسید آیا تا به حال گناهی مرتکب شده ای؟ آن مرد گفت: بله. بزرگ گفت: «آیا می‌دانی که خداوند آن گناهانت را در اعمال نامه‌ات نوشته است؟» مرد جواب داد آری گفت: «پس چنان اعمال نیک انجام بده تا مطمئن شوی الله تعالی آن را از اعمال نامه‌ات پاک کرده است.»

واقعه‌ی توبه‌ی فضیل بن عیاض

فضیل بن عیاض که در ابتدا یک راهزن بود داستان توبه‌اش به شرح ذیل است: او عاشق دختری بود و داشت از دیوار خانه آن دختر بالا می‌رفت تا به او برسد شنید که کسی این آیه را تلاوت می‌نمود: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» آیا وقت آن برای مؤمنان فرا نرسیده است که دلهای شان به هنگام یاد خدا و در برابر حق و حقیقتی که خداوند فرو فرستاده است بلرزد و کرنش کند. فضیل تا این آیه را شنید گفت: «خدایا! وقت آن فرا رسیده است.» از دیوار پایین آمد و به یک ویرانه خالی از سکنه رفت در آن جا چند نفر را دید که قصد سفر دارند عدّه‌ای از آنان می‌گویند الآن حرکت کنیم گروهی می‌گویند صبح که هوا روشن شد حرکت می‌کنیم تا از دست فضیل راهزن در امان باشیم فضیل توبه کرد و به آن‌ها گفت: «بروید در امان هستید.»

[وفیات الأعیان ابن خلّکان ص ٤٧/٤]

واقعه‌ی گناهکاری که از عذاب الله می‌ترسید

حضرت ابوهریره‌ﷺ می‌گوید: «که آن‌حضرتﷺ فرمودند: «مرد گناه کاری هنگام مرگش به فرزندانش توصیه کرد بعد از مرگ پیکرش را بسوزانند و خاکسترش را دو نیم کنند، نصفش را در دریا بریزند و نیم دیگرش را در خشکی.» زیرا به گفته او اگر الله بر او تسلط پیدا کند او را سخت گرفتار عذاب خواهد کرد. وقتی فرزندان مرد به وصیتش عمل کردند خداوند متعال به دریا و خشکی دستور داد تا خاکستر جسد او را جمع کنند سپس الله تعالی از او سوال کرد: «چرا چنین کردی؟» گفت: «خدایا! تو آگاهی که من از بیم عذاب تو چنین کردم.» الله تعالی او را بخشید. [متفق علیه]

پیشه‌ی عارفان

یکی از عارفان می‌گوید: پیشه عارف شش چیز است:

۱ـ هنگامی‌که ذکر و یاد الله به میان آید افتخار می‌کند؛

۲ـ اما وقتی ذکر خودش به میان آید و مردم او را ستایش می‌کنند خود را حقیر و ناچیز می‌شمارد؛

۳ـ وقتی به آیات و نشانه‌های خلقت الهی نظر کند پند و عبرت می‌گیرد؛

٤ـ هنگامی‌که قصد و اراده انجام معصیتی را بکند از ارتکاب آن خود داری می‌کند؛

٥ـ هنگامی‌که از عفو و بخشش خداوند متعال ذکری به میان آید خوشحال می‌شود؛

٦ـ هنگامی‌که در خلوت گناهانش را به یاد آورد استغفار می‌کند.

[تنبیه الغافلین ابو اللیث سمرقندي ص ٥٢]

واقعه‌ی توبه زاذان

یک روز عبدالله بن مسعودﷺ از محله‌ای در شهر کوفه عبور می‌کرد، عدّه‌ای عیاش را مشاهده کرد که دور هم جمع شده‌اند و شراب می‌نوشند. در میان شان یک آواز خوان بنام زاذان بود که ساز می‌زد و آواز می‌خواند بسیار خوش آواز هم بود. هنگامی‌که عبدالله بن مسعودﷺ صدایش را شنید گفت: «چه خوب می‌شد اگر با این آواز قرآن مجید تلاوت می‌شد.» این را گفت و شالی که داشت آن را بر سرش انداخته و رفت. زاذان صدای عبدالله بن مسعودﷺ را شنید و پرسید: «این کیست؟» گفتند: «عبدالله بن مسعود صحابی مشهور آن‌حضرتﷺ، زاذان دو باره پرسید: «او چه گفت؟» جواب دادند که او گفته» عجب صدای خوبی است اگر کلام الله مجید با آن تلاوت شود. لرزه و ترس و وحشتی در قلب زاذان افتاد چوبی که در دست داشت آن را شکست و به دنبال عبدالله بن مسعود به راه افتاد شالش را گرفت و دور گردن خود پیچید و شروع کرد به گریه کردن، عبدالله بن مسعود او را در بغل گرفت و هر دو گریه کردند. سپس عبدالله بن مسعود فرمود چگونه با کسی که او را الله دوست دارد صحبت نکنم زاذان از گذشته‌اش توبه کرد ملازمت و همراهی ابن مسعود را اختیار کرد و به یادگیری قرآن و علوم دینی مشغول شد تا اینکه در علوم دینی پیشوای همگان شد.

[تنبیه الغافلین أبوالليث ص ٦٠]

ذلّت و پستی گناه، عزّت و شرافت توبه

ابو جعفر سائح می‌گوید: «بازرگانی بود به نام حبیب ابو محمّد که معامله ربوی انجام می‌داد. یک روز از کنار چند کودک که مشغول بازی

بودند عبور کرد بچه‌ها به یکدیگر گفتند که ربا خوار آمد حبیب این سخن کودکان را شنید، سرش را پایین انداخت و گفت: «خدایا! راز مرا برای کودکان افشا کردی تمام اموال خود را جمع کرد و گفت: «خدایا! من غلام تو هستم نفس خود را با این مال از تو می‌خرم گردن مرا از آتش جهنّم آزاد کن.» وقتی صبح شد تمام دارایی خود را صدقه کرد و خود به عبادت الله تعالی مشغول شد. روزی دوباره گذرش به آن محلّه افتاد و از آن جا عبور می‌کرد وقتی کودکان او را دیدند به یک دیگر گفتند ساکت باشید که حبیب عابد آمد حبیب به گریه افتاد و گفت: «خدایا سرزنش و مذمّت، ستایش و تمجید از جانب تو است.»

[جامع العلوم و الحکم ۱۵۷/۲ـ۱۵۸]

نمایان شدن اثر گناه در چهره

ابو عمرو بن علوان می‌گوید: «روزی برای خرید به بازار رفتم ناگاه چشمم به زنِ زیبایی افتاد به نگاهم ادامه دادم وقتی متوجه شدم استرجاع (انا لله و انا الیه راجعون) خواندم و استغفار کردم و به خانه بازگشتم پیرزنی به من گفت: «آقا چهره‌ات سیاه شده است.» وقتی در آیینه به چهره‌ام نگاه کردم دیدم، چهره‌ام سیاه شده به فکر فرو رفتم که این سیاهی غیر طبیعی بر اثر چیست؟ یادم آمد که بر اثر آن نگاه است در گوشه‌ای نشستم و شروع به استغفار کردم تا چهل روز از الله تعالی طلب آمرزش کردم، تا اینکه به این فکر افتادم که پیش شیخ (مرشدم) جنید بروم به بغداد رفتم هنگامی‌که درِ اتاقش را کوفتم گفت: «بیا داخل ای ابا عمرو! تو در رحبه گناه می‌کنی و ما در بغداد برای تو استغفار می‌کنیم.»

[طبقات الشافعیه سبکي ۲٦۲/۲]

فصل ششم

تقــوا و خداترسی

تقوای حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

قیس می‌گوید: «حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه غلامی داشت که بنابر قرار داد غلّه (مبلغی که بنا به قرار داد غلام روزانه یا ماهیانه آن را به آقای خود بدهد) از در آمد خود چیزی به حضرت ابوبکر صدیق تقدیم می‌کرد. روزی مقداری خوراکی آورد که حضرت ابوبکر صدیق از آن لقمه‌ای برداشت غلام گفت: «شما هر روز که می‌آوردم می‌پرسیدید از چه راهی کسب کرده ای؟» اما امروز نپرسیدید فرمود: «از شدت گرسنگی فرصت نشد که بپرسم حالا بگو از کجا آورده‌ای؟» غلام گفت: «من در زمان جاهلیت بر قومی گذر کردم و برای آن‌ها عمل جادویی انجام دادم و آن‌ها قول دادند که به من چیزی بدهند امروز از آنجا عبور کردم جشن عروسی داشتند آن‌ها این خوراک را به من دادند.» حضرت ابوبکر فرمود: «تو مرا هلاک کردی.» بعد از آن دستش را در حلقش فرو کرد و آن‌را استفراغ نمود.

[الورع احمد بن حنبل ص ۵۰]

تقوای عمر بن عبدالعزیز رحمه الله

فاطمه دختر عبدالملک «همسر عمر بن عبدالعزیز- می‌گوید: «روزی عمر بن عبدالعزیز عسل خواست در خانه عسل نبود من به یکی از خدمتکاران دیناری دادم تا بر یکی از مرکب‌های پیک سوار شود و به بعلبک برود و عسل بیاورد، او رفت و عسل آورد. به عمر گفتم: «شما عسل خواسته بودید، این هم عسل. اندکی از عسل‌ها خورد و بعد پرسید: عسل‌ها را از کجا آوردی؟» گفتم: «به یکی از خدمتکاران دیناری دادم تا به بعلبک برود و عسل بیاورد.» عمر بن عبدالعزیز آن خدمتکار را احضار کرد و به او دستور داد که عسل‌ها را در بازار

بفروشد و یک دینار ما را بیاورد و بقیه پول را برای سواری‌های پیک علف بخرد بعد فرمود: «اگر استفراغ من فایده‌ای داشت عسلی را که خورده بودم استفراغ می‌کردم.» [الورع امام احمد ص ٥٠ـ٥١]

لیث بن ابی رقیه می‌گوید: «غنایم جنگی را نزد عمر بن عبدالعزیز آوردند که در میان شان عنبر بود عمر بن عبدالعزیز به آن‌ها دست زد و بعد دستور داد که آن‌ها را ببرند و بفروشند بعد دستش را بویید. هنگامی‌که بوی خوش عنبر را حس کرد آب خواست و دست هایش را شست پرسیدم چرا دست هایت را شستی؟ فرمود: «ای لیث! من از تو تعجبم می‌کنم: عنبر تنها فایده‌ای که دارد بوی خوش آن است خورده یا نوشیده نمی‌شود.»

در جای دیگر آمده یک روز از غنایم جنگی، مُشک پیش عمر بن عبدالعزیز آوردند هنگامی‌که بوی خوش آن‌ها را احساس کرد، دست بر بینی‌اش گذاشت تا نبوید، و دستور داد تا آن‌ها را ببرند.

[سیره عمر بن عبدالعزیز ابن حکم ص ٥٤ـ٥٥]

حال دوست دارم بخورم

حاکم اردن دو سبد خرمای تازه برای عمر بن عبدالعزیز فرستاد او پرسید: «اینها چه هستند؟» گفتند: «اینها را حاکم اردن برای شما فرستاده است.» پرسید: «اینها را از اردن چگونه و با چه آورده‌اند؟» گفتند: «به وسیله سواری‌های پیک فرمود: «من هم مانند عموم مردم نمی‌توانم از سواری‌های پیک استفاده‌ی شخصی بکنم.» دستور داد تا آن‌ها را بفروشند، و برای سواری‌های پیک علف بخرند. راوی می‌گوید: «برادزاده عمر بن عبدالعزیز که در مجلس حاضر بود به من اشاره کرد و گفت: «آن را ببر و قیمتش را در بازار معلوم کن و بعد بیار که من می‌خرم.» قیمت شان چهارده درهم بود؛ برادر زاده‌اش آن‌ها را

خرید یکی را برای خود برداشت و سبد دوّم را برای عمر فرستاد. وقتی عمر بن عبدالعزیز سبد را دید پرسید: «این چیست؟» گفتم: «هر دو را برادر زاده‌ات خرید، یکی برای خود نگهداشت و این یکی را به شما هدیه کرد.» عمر بن عبدالعزیز فرمودند: «حال دوست دارم بخورم.» [سیره عمر بن عبدالعزیز ابن حکم ص ٥٤_٥٥]

تأثیر تقوای عمر بن عبدالعزیز بر همسرش

عمر بن عبدالعزیز به همسرش فاطمه بنت عبدالملک گفت: «این گوهری که در زیور آلات تواست آیا خبر داری پدرت آن‌را چگونه و از کجا به دست آورده است؟ اگر صلاح می‌بینی آن را درون جعبه‌ای گذاشته مُهرش می‌کنم و در امن ترین جای بیت المال آن را به امانت می‌گذارم. اموال دیگری که داریم آن‌ها را خرج زندگی مان می‌کنیم اگر به آن نیاز پیدا کردیم آن را بر می‌داریم و اگر قبل از تو وفات نمودم قول می‌دهم که آن را به تو باز گردانند.» همسرش گفت: «هر گونه صلاح می‌بینی عمل کن.» عمر بن عبدالعزیز گوهر را درون جعبه‌ای گذاشت و آن را در بیت المال به امانت گذاشت. عمر بن العزیز وفات کرد بعد از وفاتش یزید بن عبدالملک آن را به خواهرش فاطمه که همسر عمر بن عبدالعزیز بود برگرداند اما فاطمه از پذیرفتنش امتناع کرد و گفت: «چیزی را که داده‌ام پس نمی‌گیرم یزید بن عبدالملک آن‌را میان همسران و عروسانش تقسیم کرد.» [سیره عمر بن عبدالعزیز ابن حکم ٦٢]

زهد و پرهیزگاری عمر بن عبدالعزیز

عمه عمر بن عبدالعزیز پیش فاطمه همسر عمر بن عبد العزیز آمد و گفت: «می‌خواهم با امیر المومنین صحبت کنم.» فاطمه گفت: «بنشین تا سرش خلوت شود.» هنگامی‌که غلام آمد تا چراغِ شخصیِ عمر را ببرد

همسرش فاطمه به عمه عمر بن عبدالعزیز گفت: «حال می‌توانی پیش عمر بروی زیرا وقتی او به امور مردم رسیدگی می‌کند از شمع بیت المال استفاده می‌کند و هنگامی‌که به کارهای شخصی خود مشغول باشد آنگاه چراغ شخصی خود را روشن می‌کند.» هنگامی‌که عمه‌اش وارد شد دید چند قرص نان، مقداری نمک و روغن جلوی امیرالمومنین گذاشته و شام می‌خورَد عمه‌اش گفت: «ای امیرالمومنین! من آمده‌ام تا چیزی از شما بخواهم اما قبلش می‌خواهم مطلبی را به شما بگویم.» عمر بن عبدالعزیز پرسید: «آن مطلب چیست؟» عمه‌اش گفت: «در فکر غذای بهتری برای خودتان باشید.» عمر گفت: «بودجه‌اش را ندارم اگر می‌داشتم حتما این کار را می‌کردم.» سپس عمه‌اش گفت: «ای امیر المومنین! عمویت عبدالملک ماهیانه به من مقداری پول می‌داد بعد آن ولید برادرت به من بیشتر می‌داد اما از وقتی که تو خلیفه شدی اصلاً به من چیزی نداده ای.» عمر بن عبدالعزیز گفت: «ای عمه جان! عمویم عبدالملک و برادرانم ولید و سلیمان از بیت المال به تو پول می‌داده‌اند ولی بیت المال مال شخصی من نیست که به تو بدهم اما من حاضرم از اموال شخصی وحقوق ماهیانه خود به تو چیزی بدهم.» عمه‌اش پرسید مال شخصی شما چه قدر است؟ عمر گفت: «سرمایه شخصی من حدود دویست دینار است.» عمه‌اش گفت: «من از این سرمایه‌ات چیزی نمی‌خواهم عمر گفت: من هم چیزی دیگری ندارم که به تو بدهم» بعد از آن عمه‌اش برگشت.

[سیره عمر بن عبدالعزیز ابن حکم ص۶۳ـ ٦٤]

واقعه‌ی عجیبی از تقوی و پرهیزگاری یک زن

عبدالله بن احمد بن حنبل می‌گوید: «زنی نزد پدرم آمد و پرسید ای ابوعبدالله! من شب‌ها زیر نور چراغ بافندگی می‌کنم وقتی چراغی

نمی‌یابم زیر نور ماه بافندگی می‌کنم. آیا بر من لازم است که به مشتری بگویم کدام بافتنی زیر نور چراغ و کدام زیر نور ماه است؟» پدرم جواب داد اگر دو بافتنی با هم فرق دارند بایدبه مشتری گفته شود. سپس پرسید: «آه و ناله مریض شکوه و گلایه به حساب می‌آید یا نه؟» پدرم گفت: «امیدوارم که شکوه و گلایه نباشد بلکه بیان حالت ناخوشی و بدحالی باشد.» آن زن بلند شد ورفت. پدرم گفت: «فرزندم! من تا بحال نشنیده‌ام کسی چنین سئوالاتی بپرسد ببین این زن کیست و از کجاست؟» عبدالله می‌گوید: «دیدم وارد خانه بشر حافی شد فهمیدم خواهر اوست. آمدم پیش پدر، و گفتم خواهر بشرحافی بود. آنگاه پدر گفت: «این زن نمی‌تواند غیر از خواهر بشر حافی کسی دیگر باشد.» در واقعه‌ای دیگر عبدالله می‌گوید: «یک روز مُخّه خواهر بشر حافی پیش پدرم آمد. و گفت: «ای ابو عبدالله سرمایه من دو دانق است که با آن پنبه می‌خرم آن‌ها را می‌ریسم و نصف درهم می‌فروشم که یک دانق خرج یک هفته من است. شبی یکی از سربازان حکومتی مشغول گشت زنی و نگهبانی بود من زیر نور مشعل او دو رشته نخ بافتم بعد متوجه شدم که از نور بیت المال استفاده کرده‌ام و باید عوضش را بدهم حال چگونه عوضش را بپردازم. پدرم گفت: «سرمایه‌ات که دو دانق می‌باشد هر دو را بده و بعد منتظر باش تا خداوند متعال عوض بهتری به تو دهد.» من به پدرم گفتم: «به آن زن گفتی دو دانق که تمام دارایی آن زن بود آن‌ها را بدهد.» پدرم گفت: «فرزندم سوالش جای تاویل نداشت.» سپس پدرم پرسید «این زن کی بود؟» گفتم: «مُخّه خواهر بشر حافی بود.» گفت: «او فقط برای پرسش همین سوال آمده بود.»

بشر حافی می‌گوید: «من زهد را از خواهرم آموختم زیرا او سعی می‌کرد از ساخته دست انسانی چیزی نخورد.»

[وفیات الاعیان ابن خلکان ۲۷۷/۲۷۶/۱]

تقوی در پس دادن کالا

عبدالله بن مبارک می‌گوید: «غلام حسان بن ابی سنان از اهواز به او پیغام داد که امسال مزارع نی شکر دچار آفت شده‌اند هرچه پول داری شکر بخر. حسان بن ابی سنان از مردی با قیمت خیلی پایین شکر خریداری کرد و در این معامله حدود سی هزار درهم سود برد حسان پیش فروشنده آمد وگفت: «غلامم به من خبر داده بود که شکر گران می‌شود اما من بدون اینکه تو را از موضوع با خبر کنم شکرهایت را با قیمت پایین خریدم اکنون شکرها را بردار پولم را پس بده فروشنده گفت: «حالا که خودت مرا از موضوع آگاه ساختی این فایده را برایتان حلال نمودم حسان بر گشت اما دلش آرام نگرفت و وجدانش ناراحت بود دوباره پیش فروشنده برگشت و گفت: «اصلاً به خاطر خبر غلام نیست من خودم دوست دارم تا این معامله فسخ شود نهایتاً با اصرار زیاد شکرها را پس داد.» [جامع العلوم و الحکم ص ۱۰/۲]

واقعه‌ی حجاج بن دینار

حجاج بن دینار به شخصی مقداری خوردنی داد و دستور داد آن‌ها را به بصره ببر و روزی که به بصره آمدم آن‌ها را بفروش. راوی می‌گوید: «وقتی حجاج به من خبر داد که به بصره آمده قیمت پایین بود. من چند روزی صبر نمودم تا قیمت‌ها بالا رفت بعد آن‌ها را فروختم. حجاج بن دینار برای من پیغام فرستاد که تو به من خیانت کردی و بر خلاف گفته‌ام عمل کردی تمام پول‌ها را بین فقرای بصره تقسیم کن.» [جامع العلوم و الحکم ابن رجب ۱۰/۲ـ۱۱]

پرهیزگاری عالمان و قاضیان

غنام بن حفص می‌گوید: «پدرم پانزده روز بیمار شد به من صددرهم دادو گفت: «اینها را ببر به خزانه دار بده و بگو این حقوق پانزده روز پدرم است که به علت بیماری نتوانسته است سر کارش که قضاوت باشد حاضر شود.» [وفیات الاعیان ۱۹۸/۲]

محمد بن قحطبه به شهر کوفه آمد وگفت: «من دنبال معلمی هستم که فرزندانم را تعلیم دهد ضمنا باید حافظ قرآن، عالم به سنت رسول الله ﷺ، علم آثار، فقه، نحو، شعر و تاریخ باشد.» به او گفتند به غیر از داوود طایی کسی دیگر در همه علوم فوق مهارت ندارد محمد بن قحطبه برای داوود ده هزار درهم فرستاد و گفت: «با آن به مشکلات زندگی‌ات رسیدگی کن داوود طایی نپذیرفت و درهم‌ها را پس گرداند مرتبه دوم بیست هزار درهم همراه دو غلام فرستاد و گفت اگر قبول کنی هر دو آزاد خواهند شد.» داوود طایی گفت: «می‌ترسم به جای قبول کردن دراهم و آزادی آن غلامان ریسمانی برگردن من بیندازند و مرا به سوی آتش ببرند» سپس دراهم را با هر دو غلام باز گرداند.

[وفیات الاعیان: ۲۶۰/۲]

حکایت پرهیزگاری یک زن

در میان قبیله قریسی زنی عرب زبان بود یک روز خادم شوهرش که اخته (بی‌خایه) بود بدون اطلاع نزد این زن آمد در حالی‌که او چادر بر سر نداشت خانم از این بابت بسیار پریشان شد موهای سرش را تراشید و گفت: «دوست ندارم موهایی بر سر داشته باشم که نگاه نامحرم به آن افتاده است.» [عیون الاخبار ابن قتیبه ۸۷/٤]

ابوالفتوح عجلی در کتاب (شرح مشکاة الوجیز و الوسیط) در ابتدای کتاب نکاح این واقعه را ذکر کرده است.

که شیخ ابو عبدالله خضری را از ناخن‌های چیده شده ی زن سوال کردند که آیا مرد بیگانه می‌تواند به آن‌ها نگاه کند یا خیر؟

شیخ بدون اینکه جوابی دهد سرش را پایین انداخت همسر شیخ که دختر شیخ ابوعلی شبوی بود به شیخ گفت: «چرا فکر می‌کنی؟ من از پدرم شنیدم که در جواب چنین سوالی فرمود: «اگر ناخن‌های دست زن باشند مرد بیگانه می‌تواند به آن‌ها نگاه کند چرا که دست زن عورت نمی‌باشد بر خلاف ناخن‌های پای زن زیرا پای زن، عورت می‌باشد.» شیخ خضری از این جواب خوشحال گردید و گفت: «اگر رابطه و تعلقم با اهل علم فقط فهمیدن همین یک مسئله باشد برای من کافی است.» اما ابن خلکان که خودش این واقعه را در کتاب وفیات خود ذکر کرده است در تفصیلی که در این واقعه بین ناخن‌های دست و پای زن آمده است اشکال وارد کرده است و فرموده «بزرگان گذشته ما گفته‌اند که دست‌های زن فقط در نماز عورت نیستند ولی از لحاظ نگاه مرد بیگانه فرقی بین دست و پای زن نمی‌باشد.»

[وفیات الاعیان ٢١٥/٤]

واقعه فرار حسن از دست مأموران حجاج

هنگامی که حسن از دست مأموران حجاج فرار می‌کرد به منزل حبیب (ابو محمد) پناه برد حبیب از او پرسید: «ای ابو سعید! آیا ورد و ذکر خاصی بین خود و خدایت نداری تا در چنین مواقعی بخوانی تا از چشم دشمنانت پنهان بمانی؟»

سپس گفت «بیا داخل منزل.» مأموران هم به دنبالش وارد منزل شدند هر چه تلاش کردندحسن را پیدا نکردند و بر گشتند هنگامی‌که

حجاج را از موضوع آگاه ساختند حجاج گفت: «حسن در خانه حبیب بوده است اما الله تعالی او را از چشم مأموران من پنهان کرده است.»
[جامع العلوم و الحکم ۲/۲۲۳ـ۲۲۴]

خدای عمر که ما را می‌بیند

حضرت عمرﷺ در دوران خلافتش ریختن آب در شیر را ممنوع کرده بود یک شب حضرت عمرﷺ در اطراف مدینه مشغول گشت زنی بود از پشت دیوار خانه‌ای شنید که مادری به دخترش گفت: «در شیرها آب بریز.» دختر در پاسخ گفت: «چگونه در شیرها آب بریزم حال آنکه امیر المومنین از آن منع کرده است.» مادرش گفت: «مردم آب می‌ریزند تو هم آب بریز امیر المومنین از کجا خبر می‌شود؟» دختر گفت: «اگر عمر نمی‌داند خدای عمر که می‌داند من کاری را که امیر المومنین از آن منع کرده نمی‌کنم.» حضرت عمرﷺ این گفت و گوی مادر ودختر را شنید فردای آن شب حضرت عمرﷺ فرزندش عاصم را خواست وبه او گفت به این آدرس برو و از چنین مادر و دختری تحقیق کن؛ عاصم رفت و تحقیق کرد معلوم شد دختری از قبیله بنی هلال است. حضرت عمرﷺ به فرزندش عاصم گفت: «با این دختر ازدواج کن زیرا بزودی از او فرزندی به دنیا خواهد آمد که بر عرب‌ها سرداری خواهد کرد.» عاصم با آن دختر ازدواج کرد خداوند به آنان دختری داد که عبدالعزیز بن مروان با آن دختر ازدواج کرد و خداوند به آنان عمر بن عبدالعزیز را عطا کرد. [سیره عمر بن عبدالعزیز ابن حکم:۲۲ـ۲۳]

پس خداوند متعال کجاست

نافع می‌گوید: «روزی حضرت عبدالله بن عمرﷺ از مدینه منوره بیرون تشریف بردند و همراه ایشان خادمان نیز بودند وقت غذا که

رسید خدمت گذاران سفره غذا را پهن نمودند همه برای خوردن نشستند چوپانی که گوسفند می‌چراند از آنجا گذشت و سلام کرد. حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما جواب سلام را داده و او را برای خوردن غذا تعارف کرد. او گفت: «من روزه ام.» حضرت ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: «در این روزهای بسیار گرم که باد خشک و سوزان می‌وزد در صحرا روزه گرفته‌ای؟» او عرض کرد: «من دارم ایام خالیه خود را تکمیل می‌کنم «این اشاره بود به آیه‌ای از قرآن مجید که خداوند متعال خطاب به اهل جنت می‌فرماید»:

﴿كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ﴾
(بخورید و بنوشید گوارا عوض اون اعمالی که شما در
زمان گذشته (در دنیا) انجام داده اید)

سپس حضرت ابن عمر رضی الله عنهما برای امتحان او گفت: «ما می‌خواهیم گوسفندی بخریم قیمت آن را بگیر ویکی بیاور تا آن را ذبح کنیم و به تو هم گوشت دهیم تا با آن افطار کنی.» او گفت این گوسفندان مال من نیستند ومن غلامی بیش نیستم اینها گوسفندان آقای من هستند. حضرت ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: «آقای تو از کجا با خبر می‌شود به او بگو گوسفند را گرگ خورده است.» او به طرف آسمان اشاره کرد وگفت: «فأین الله پس الله کجاست؟ (یعنی پرورردگارم مرا می‌بیند من چگونه می‌توانم بگویم او را گرگ خورده است.) حضرت ابن عمر رضی الله عنهما با تعجب و لذت این را تکرار می‌فرمود: یک چوپان می‌گوید أین الله أین الله؟ (خداوند متعال کجاست؟ خداوند متعال کجاست؟) بعد از این حضرت ابن عمر رضی الله عنهما به شهر برگشت و از آقای او، غلام و گوسفندانش را خرید غلام را آزاد کرده و گوسفندان را به او هدیه داد.

[احسن المحاسن ابواسحاق ص ١٨٦ـ١٨٧]

معنی تقوی از زبان حضرت ابوهریره‌ﷺ

شخصی از حضرت ابوهریره‌ﷺ از معنی و مفهوم تقوی سوال کرد. حضرت ابوهریره‌ﷺ از سوال کننده پرسید: آیا تا بحال از زمین پر از خار گذر کرده ای؟ آن مرد گفت: بله. حضرت ابوهریره فرمود: «با خارهای آن چه کردی؟» آن شخص گفت: «از روی خارها می‌پریدم یا پارا کنار آن‌ها می‌گذاشتم و کاملا مواظب بودم تا خاری در پایم نرود.» حضرت ابوهریره‌ﷺ فرمودند تقوی همین است.

ابن معتز در اشعارش به همین مطلب اشاره می‌کند و می‌گوید:

«تقوی یعنی ترک کردن گناهان کوچک و بزرگ. مانند کسی باش که پای در میدان پر از خار می‌گذارد و کاملا مواظب است تا خاری در پایش نرود گناهان کوچک را ناچیز و کم نشمار زیرا وجود کوه‌های بزرگ از سنگ ریزه‌های کوچک است.» [جامع العلوم و الحکم ۱٤٨/٢]

ترس از خداوند متعال چراغ راه پرهیزگاران است

ابن جریج می‌گوید: «یک شب حضرت عمرﷺ در حال گشت زنی بود از پشت دیوار خانه‌ای صدای زنی را شنید که می‌گفت: «شب بسیار طولانی و تاریکی است من دوستی نمی‌بینم تا با او ملاعبت کنم مرا به خدا سوگند اگر خوف و ترس از الله مانع نمی‌بود من این تخت را به حرکت در می‌آوردم.»

حضرت عمرﷺ رفت پیش آن زن و پرسید: «تو را چه شده است که این گونه می‌نالی؟» آن زن گفت چند ماه است که شوهرم را برای جهاد فرستاده‌ای حال دلم برایش تنگ شده است حضرت عمرﷺ پرسید: «آیا قصد واراده گناه را داری؟» زن گفت: ا«ز انجام عمل زشت و فحشا به الله پناه می‌برم.» حضرت عمرﷺ فرمود: «پس چند روزی

صبر کن من به او پیغام می‌فرستم تا بیاید.» پس از آن‌حضرت عمرﷺ پیش دخترش ام المومنین حضرت حفصهﷺ آمد و گفت: «سوال مهمی برای من پیش آمده است و آن اینکه یک زن نهایتش چه مدت می‌تواند دوری شوهرش را تحمل کند؟» حضرت حفصهﷺ شرم کرد و سرش را پایین انداخت. حضرت عمرﷺ فرمود: «در باب بیان حق جای شرم و حیا وجود ندارد.» حضرت حفصهﷺ با انگشتان دست خود اشاره کرد سه الی چهار ماه. حضرت عمرﷺ برای همه فرماندهان نامه نوشت که هیچ فرمانده‌ای حق ندارد افراد لشکر خود را بیش از چهار ماه از خانه هایشان دور نگهدارد. [تاریخ الخلفاء سیوطي ۱٤۱_۱٤۲]

معنی و مفهوم تقوی از زبان بزرگان دین

حسنﷺ می‌گوید: «تا زمانی که متقین از بعضی چیزهای حلال از ترس این که مبادا حرام باشند پرهیز کنند آن‌ها در تقوی به سر می‌برند.»

حضرت ابن عمرﷺ می‌فرماید: «دوست دارم میان من و حرام پرده و مانعی از حلال باشد که هیچ گاه آن را برندارم.»

[جامع العلوم و الحکم/۱٦۱_۱٦۲]

عمر بن عبدالعزیزﷺ می‌گوید: «تقوی این نیست که انسان شب‌ها را به عبادت و روزها را با روزه سپری کند بلکه تقوی عبارت است از ادای فرایض الهی و پرهیز از محرمات، و اگر اضافه برآن عملی انجام داده شود پس چه بهتر.» [جامع العلوم و الحکم ۲۰٦/۱]

حضرت ابن عمرﷺ می‌فرماید: «پس دادن یک دانق از مال حرام بهتر از خرج کردن صد هزار در راه الله است.»

یکی از بزرگان دیگر می‌گوید: «گذشتن از یک دانقی که الله آن را نمی‌پسندد بهتر از پانصد حج است.»

عبدالله بن مبارک می‌گوید: «به نظر من باز گرداندن یک درهم از مال حرام بهتر از صدقه کردن ششصد هزار درهم است.»

حسن بصری رحمه الله می‌گوید: «هرگاه خواستم نگاهی کنم، سخنی گویم، دست برای انجام کاری دراز کنم، و یا پای برای انجام کاری پیش گذارم؛ اول نگاه کردم که آیا در آن معصیت الله است یا طاعتش، اگر طاعت بوده انجام دادم و اگر معصیت بوده از انجامش پرهیز کردم.»

محمد بن فضل بلخی می‌گوید: «چهل سال است که قدمی برای غیر الله تعالی بر نداشته ام.» [جامع العلوم والحكم ١٦٦/١]

حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در تفسیر آیه: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ﴾ (از خدا بترسید چنان که حق تقواست.) می‌گوید: «منظور از تقوای الهی این است که اطاعت و فرمانبرداری او شود، نافرمانی معصیت او نشود. ذکر الله همیشه در یادها زنده باشد و از یادها نرود، شکر نعمت‌هایش بجا آورده شود، کفر و ناسپاسی نعمت‌هایش نشود.»

[اخرجه الحاكم في المستدرك:٢٩٤/٢]

چند نصیحت از بزرگان در باب تقوی

حضرت عمر بن عبدالعزیز رحمه الله در نامه‌ای به فرزندش چنین توصیه کرد: «فرزندم! تو را به ترس از الله توصیه می‌کنم زیرا کسی‌که از الله بترسد خداوند از او محافظت می‌کند و هر کس به الله قرض دهد (در راه الله انفاق کند) خداوند متعال به او پاداش نیکو می‌دهد و هر کس شکر نعمت‌های او را بجای آورد خداوند متعال در نعمت‌هایش خواهد افزود. تقوا همیشه و همواره مورد توجه تو باشد و آن را درون قلبت قرار ده.»

عمربن عبدالعزیز﷬ برای فردی نامه نوشت و او را چنین توصیه کرد: تو را به خدا ترسی توصیه می‌کنم زیرا خداوند متعال بدون تقوا عملی را نمی‌پذیرد بغیر از اهل تقوا برکسی رحم نمی‌کند و بدون تقوا اجر و پاداشی نمی‌دهد. توصیه کنندگان به تقوی زیاداند اما عاملین به آن کم اند، خداوند ما و شما را از پرهیزگاران قرار دهد.

[جامع العلوم و الحکم ۱۵۱/۲]

یکی از بزرگان برادرش را چنین توصیه نمود تو را و خدا ترسی توصیه می‌کنم زیرا تقوی با ارزشترین چیزی است که در دل پنهان داری و زیباترین چیزی است که ظاهر خود را به آن آراسته‌ای و بهترین ذخیره برای آخرت توست. خداوند متعال ما و شما را در رسیدن به تقوی یاری و کمک نماید و اجر و پاداشی که به پرهیزگاران می‌دهد به من و شما نیز بدهد.

ابن سماک به برادرش چنین توصیه کرد:

تو را به تقوای خداوندی توصیه می‌نمایم که در خفا راز دار توست و در آشکارا مراقب و محافظ تو، خدا را در همه جا و همه وقت مد نظر داشته باش و از او بقدری بترس که با تو نزدیک است و بر تو قدرت و توانایی دارد. بدان که در همه حال زیر نظر او هستی، اینگونه نباشد که از دست قدرت و توانایی او به قدرت دیگری پناه بری، باید هوشیار و مراقب باشی و از او خیلی بترسی.

[جامع العلوم و الحکم ۱۵۲/۲ـ۱٥٤]

حکایت سلیمان بن یسار

سلیمان بن یسار با یک نفر از مدینه به قصد حج بیرون رفتند تا در منطقه ابواء خیمه زدند. رفیقش گفت: «من به بازار می‌روم تا چیزی بخرم.» سلیمان در خیمه ماند. سلیمان بسیار زیبا و پرهیزگار بود. زنی

اعرابی که در آن اطراف بود وقتی زیبای سلیمان را دید در حالی‌که برقعه و دستکش داشت آمد. وارد خیمه ی سلیمان شد برقعه‌اش را برداشت و گفت: «حاجت مرا برآورده کن.» سلیمان فکر کرد سائل گرسنه‌ای است و غذا می‌خواهد بلند شد تا به او نانی بدهد. زن گفت: «من نان نمی‌خواهم من از شما چیزی می‌خواهم که یک زن از شوهرش می‌خواهد.» سلیمان گفت: «تو را شیطان نزد من فرستاده.» سپس سرش را میان دو دستش گذاشت و شروع به گریه کرد وقتی آن زن این حالت سلیمان را دید برقعه‌اش را بر چهره انداخت و با حسرت و ندامت برگشت رفیق سلیمان که وسایل سفر را خریده بود برگشت و دید که چشمان سلیمان ورم کرده‌اند و گلویش گرفته، پرسید: «چرا گریه کرده‌ای؟» سلیمان گفت: «چیزی نیست یاد دختر کوچکم که وفات کرده بود افتادم.» رفیقش گفت: «خیر موضوع چیزی دیگری است.» دخترت ۳ سال پیش وفات نموده است رفیقش بسیار اصرار کرد تا اینکه سلیمان قضیه را برای او تعریف نمود آنگاه رفیقش شروع به گریه کرد. سلیمان از او پرسید: «تو چرا گریه می‌کنی؟» گفت: «من لایق و سزاوار گریه‌ام نه تو.» سلیمان پرسید: «چرا؟ گفت: «من اگر جای تو می‌بودم شاید صبر نمی‌کردم و مرتکب گناه و معصیت می‌شدم.» پس از این گفت و گوی کوتاه هر دو شروع به گریه کردند. هنگامی‌که سلیمان به مکه رسید پس از طواف و سعی بین صفا و مروه نزدیک حجر الاسود آمد ونشست و خواب رفت. مردی بسیار زیبا و خوش چهره‌ای را در خواب دید از او پرسید: خداوند بر تو رحم کند تو دیگر کیستی؟ گفت: «من یوسف بن یعقوب هستم.» سلیمان پرسید: «یوسف صدّیق؟» گفت: بله. سلیمان گفت: «قضیه شما و زن عزیز مصر بسیار عجیب بود.» حضرت یوسف‌عليه‌السلام فرمودند: «اما قضیه شما و زنیکه در ابواء نزد تو آمد عجیب‌تر بود.» [حلیة الاولیا ۱۹۲/۱۹۱/۲]

خداترسی عبدالرحمن القسّ

عبدالرحمن بن ابی عمار یکی از عابدان شهر مکه بود با عطاء بن ابی رباح بسیار مشابهت داشت. یک روز بدون اینکه عمدی در کار باشد صدای کنیزی به نام سلامه را شنید که داشت برای آقای خود آواز می‌خواند. از صدای کنیز خیلی خوشش آمد، آقای آن کنیز که متوجه قضیه شد عبدالرحمن را دید. وبه او گفت: «اگر مایلی آن را پیشتان می‌فرستم تا برایتان آواز بخواند یا اینکه خودت بیا پیش او تا برایت آواز بخواند.» عبدالرحمن نپذیرفت مولای کنیزک گفت: «پس او را در جایی می‌نشانم تا تواو را نبینی و فقط آوازش را بشنوی.» عبدالرحمن بازهم نپذیرفت آقای آن کنیزک آنقدر اصرار نمود تا اینکه عبدالرحمن پذیرفت فقط از پشت پرده آوازش را بشنود. وقتی صدایش را از پشت پرده شنید آقای آن کنیزک گفت: «اگر دوست داری او را می‌آورم تا جلوی تو نشسته و برایت آواز بخواند.» عبدالرحمن در ابتدا نپذیرفت اما پس از اصرار زیاد قبول کرد تا کنیزک در حضور عبدالرحمن برای او آواز بخواند و هر دو عاشق هم شدند مردم مکه از این موضوع باخبر شدند یک روز کنیزک به عبدالرحمن گفت: «به خدا سوگند که تو را دوست دارم.» عبدالرحمن گفت: «من نیز دوستت دارم.» کنیزک گفت من دوست دارم تو را در بغل بگیرم. عبدالرحمن گفت: «من هم دوست دارم.» کنیزک گفت: «پس چه کسی مانع توست اینجا که کسی نیست» عبدالرحمن آیه ذیل را خواند
﴿الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾

دوستان در آن روز (روز قیامت) با هم دشمن هستند بجز پرهیزگاران سپس بلند شد و برای همیشه رفت تا به مناسک حج مشغول شود. [الاغاني ابوالفرج اصفهاني ٦/٨ـ٧]

فصل هفتم

پرهیز و اجتناب از حرام

نقش ترک مال حرام در اجابت دعا

عکرمهٔ بن ابی عمار از قول اصفر نقل کرده و می‌گوید: «از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه سوال شد: چگونه از میان یاران پیامبر ﷺ مستجاب الدعوه شدید؟» فرمودند: «من تا بجال لقمه‌ای نخورده‌ام مگر اینکه کاملا اطلاع یافته‌ام از کجا و چگونه به دستم رسیده است.»

[جامع العلوم ابن رجب ۲۲۷/۱]

حضرت موسی علیه السلام مردی را دید که دستانش را به دعا بلند کرده با گریه و تضرع دعا می‌کند و از الله چیزی می‌خواهد. حضرت موسی را بر حال آن بنده رحم آمد وگفت: «خدایا بنده‌ات با گریه و زاری از تو می‌خواهد تو که رحمتت از همه بیشتر است با این دعا و تضرع او چه کردی؟» خداوند متعال فرمودند: «ای موسی اگر قرار بود که او دستهایش را بلند کند و از رحمت‌های من قطع امید کند من در خواسته او نظر نمی‌کردم تا زمانی که او در حق من نظری نمی‌انداخت.» [جامع العلوم والحکم ۲۲۹/۱]

چند واقعه از بزرگان در این باب

مردی علف هرزه و خشک داشت و از جایی عبور می‌کرد که یک نفر دسته ی کوچک وناچیز از آن‌ها را برداشت؛ حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما به او گفت: «اگر اهل مِنا هر کدام یک مشت از آن علفها بردارند آیا چیزی باقی می‌ماند؟» آن شخص گفت: خیر. حضرت ابن عمر رضی الله عنهما فرمودند: «خوب پس چرا برداشتی؟»

سلمان بن حرب می‌گوید: «من از حماد بن زید شنیدم که می‌گفت: «من همراه پدرم داشتم از جایی عبور می‌کردم کاهی از دیوار خانه‌ای برداشتم، پدرم گفت: «چرا برداشتی؟» گفتم: «فقط یک کاه بود نه چیزی

دیگر.» گفت: «اگر همهٔ مردم هر کدام یک کاه بردارند آیا کاهی بر دیوار باقی می‌ماند؟» [کتاب الورع امام احمد ص ۱۱]

یک روز کهمس بن حسن ماهی خورده بود از دیوار خانه همسایه گِلی بیرون کرد و دست‌هایش را با آن شست پس از مدتی گفت: «من امروز پس از چهل سال گریه می‌کنم که چرا آن گِل را بدون اطلاع و اجازه همسایه‌ام برداشتم.» [احسن المحاسن ابو اسحاق ص ۳۴۸]

گفت و گوی رابعه با پدرش

یک روز رابعه به پدرش گفت: «پدرجان! خداوند مرا معاف نکند اگر تو را مجبور کنم از مال حرام و از راه نادرست برای من چیزی بخری» پدرش گفت: «اگر مال حلالی نیافتم چه کنم؟» رابعه گفت: «در دنیا گرسنگی را تحمل کنیم بهتر از آن است که در آخرت گرفتار عذاب جهنم شویم.» [وفیات الاعیان ۲۸۵/۲]

پرهیز و اجتناب از مال مشکوک

موسی بن عبدالله می‌گوید: «پدرم غلامی داشت آن را برای تجارت به اصفهان فرستاد و به او چهار هزار درهم داد پس از مدتی اطلاع یافت که غلام وفات نموده و حدود شانزده هزار درهم بجا گذاشته است.پدرم برای بدست آوردن پول‌ها رفت و آن جا با خبر شد که غلام از راه معامله ربوی این همه پول را بدست آورده است. پدرم چهار هزار درهم خود را برداشت و بقیه را گذاشت.»

[کتاب الورع امام احمد ص:۲۷ـ۲۸]

مسور بن مخرمه طعام‌ها و خوراکی‌های زیادی احتکار کرده بود. یک روز ابری در آسمان دید، پریشان شد که مبادا باران ببارد و خوراکی‌ها خیس و فاسد شوند سپس گفت: «کارم بجایی رسیده است

که از دیدن چیزی ناراحت می‌شوم که برای عموم مسلمانان مفید می‌باشد» با خودش عهد کرد تمام آنچه را که احتکار کرده بدون فایده و سود بفروشد. وقتی حضرت عمر از این موضوع با خبر شد به او گفت: جزاک الله خیرا. [جامع العلوم والحکم ص ۱۱/۲]

سفیان بن عیینه می‌گوید: «تا زمانی که انسان دو کار را انجام ندهد به حقیقت ایمان دست نخواهد یافت.

۱ـ میان خود و حرام پرده و مانعی از حلال قرار دهد؛

۲ـ از انجام گناه و آنچه که مشکوک و مشابه با گناه است خود داری کند.» [کتاب الورع امام احمد]

احمد بن ابی حواری می‌گوید:

«آرزو داشتم تا ابو سلیمان دارانی را در خواب ببینم تا اینکه یک سال پس از وفاتش او را در خواب دیدم و از او پرسیدم: «ای استاد! الله تعالی با تو چه کرد؟» گفت: «ای احمد! یک روز توده‌ای از خار دیدم یک دانه برداشته تا با آن دندان هایم را خلال کنم. نمی‌دانم خلال کردم یا انداختمش؛ حال مدت یک سال است که من در حساب و کتاب آن به سر می‌برم.» [بستان العارفین نووي ص ۱۰۸]

حریص بودن برخوردن مال حلال

خلف بن صمیم می‌گوید: «ابراهیم بن ادهم را در شام (سوریه) دیدم و از او پرسیدم شما اینجا چکار می‌کنید؟

گفت: «من برای جهاد و مرزبانی به اینجا نیامده‌ام بلکه آمده‌ام تا یک شکم سیر از مال حلال بخورم.» [بستان العارفین ص ۱۱۲]

فضیلت تغذیه از مال حلال

ابو عبدالله ناجی می‌گوید: «برای قبولی اعمال نیک پنج شرط وجود دارد؛

۱ـ ایمان به خداوند متعال و شناخت او؛

۲ـ شناخت حق و جانب داری از آن؛

۳ـ اخلاص در اعمال؛

٤ـ پیروی از گفتار و کردار آن‌حضرتﷺ

٥ـ تغذیه از مال حلال.

اگر یکی از شرایط فوق یافت نشود اعمال نیک به درگاه الهی پذیرفته نخواهند شد زیرا اگر الله را شناختی اما از جانب حق پیروی نکردی سودی ندارد و بر عکس هم به همین صورت یعنی اگر بر جانب حق بودی و از الله شناختی نداشتی فایده‌ای ندارد. اگر هر دو شرط فوق در تو یافت شوند اما اخلاص در اعمال نداشتی سودی برای تو در پی نخواهد داشت. و اگر الله را شناختی و از حق پشتیبانی کردی و اخلاص در اعمال نیز داشتی اما بر راه و روش آن‌حضرت ﷺ نبودی سودی ندارد و اگر بر هر چهار تای فوق عامل بودی اما خدای نکرده تغذیه‌ات از مال حرام بود باز هم سبب نجات تو از آتش جهنم نخواهد شد.» [جامع العلوم و الحکم ص ۲۱۵/۱]

واقعه امام الحرمین (شیخ جوینی)

در سرگذشت امام الحرمین شیخ جوینی این واقعه ذکر شده است که پدر امام الحرمین در ابتدا با نویسندگی امرار معاش می‌کرد، بالاخره پولی پس انداز کرد و با آن کنیزی حسین و نیکو خرید هر دوی شان از طریق نویسندگی شیخ امرار معاش می‌کردند تا اینکه کنیز حامله شد

شیخ در دوران حاملگی کنیزک به تربیت و تغذیه کنیزک توجه خاصی داشت. هنگامی‌که بچه به دنیا آمد شیخ به کنیز توصیه کرد که کسی دیگر حق ندارد بچه مان را شیر دهد. یک روز شیخ وارد منزل شد دید کنیزک مریض شده است و بچه گریه می‌کند. زن همسایه بچه را در آغوش گرفته و به او شیر می‌دهد وقتی شیخ این صحنه را دید بسیار پریشان شد. بچه را گرفت و انگشتش را در دهان بچه فرو برد و او را وادار به استفراغ کرد پس از آن گفت: «تحمل مرگ بچه برای من آسان‌تر است از اینکه ببینم طبیعتش با نوشیدن شیر کسی دیگر فاسد شود.» واز امام الحرمین نیز نقل است: هنگامی‌که در جلسات مناظره دچار سستی و بی رمقی می‌شد می‌گفت: «این از آثار شیر آن زن است.» [وفیات الاعیان ۱۶۹/۳]

واقعه محمد بن منکدر

محمد بن منکدر پارچه‌های پنج درهمی و ده درهمی داشت. یک روز در نبودش غلام، یکی از پارچه‌های پنج درهمی را به ده درهم فروخت؛ وقتی محمد آمد و از موضوع با خبر شد به جست و جوی مشتری پرداخت او را پیدا کرد و به او گفت: «غلامم به اشتباه پارچه پنج درهمی را به ده درهم به شما فروخته.» مشتری گفت: «اشکالی ندارد من از معامله ایی که کردم راضی هستم.» محمد گفت: «اما من چیزی را که برای خود نمی‌پسندم برای دیگران نیز نمی‌پسندم یکی از این سه راه را انتخاب کن:

۱ـ یکی از پارچه‌های ده درهمی را بردار؛

۲ـ پنج درهم به تو میدهم؛

۳ـ پارچه را بده ما نیز درهم هایت را می‌دهیم. مشتری گفت: «حالا که این قدر اصرار می‌ورزید پنج درهم بدهید.» محمد بن منکدر پنج

درهم به او داد، مشتری که بادیه نشین بود پرسید: «این شیخ کیست؟ به او گفتند محمد بن منکدر.

مشتری گفت: «لا اله الا الله این کسی است که در زمان قحط سالی از او بخواهیم طلب باران کند.» [الجرداني ص:۷۰]

فصل هشتم

زهد و بی‌رغبتی

زهد پیامبر گرامی اسلامﷺ

از حضرت ابن عباس‌ﷺ نقل شده که حضرت عمر بن خطاب‌ﷺ فرمود: «روزی به محضر رسول اکرمﷺ حاضر شدم ایشان بر حصیری نشسته بود داخل شدم و کنار ایشان نشستم، دیدم که فقط یک ازار به خود بسته است و هیچ لباس دیگری به تن ندارد به همین خاطر نشان حصیر بر پهلوهایش ظاهر بود آنچه در خانه‌اش دیدم مقداری جو، مقداری برگ برای رنگ و دباغت پوست‌ها و یک پوست خام بود که به جایی آویزان بود (کل دارایی ایشان همین بود).

با دیدن این وضیعت بی اختیار اشکهایم جاری شد آن‌حضرت فرمود: «ای پسر خطاب چرا گریه می‌کنی؟، عرض کردم: «ای پیامبر خدا! چگونه گریه نکنم در حالی‌که می‌بینم نشان حصیر بر بدن شما نمایان است و کل دارایی شما فقط همین است و از طرفی کسری وقیصر در باغ‌ها ونهرها (یعنی در فراوانی مال و ثروت دنیا) زندگی می‌کنند و شما که پیامبر خدا و برگزیده او هستید در این وضعیت به سر می‌برید؟ رسول خداﷺ فرمود:«ای ابن خطاب آیا راضی نیستی که مال ما آخرت باشد و دنیا مال آن‌ها». [حیاة الصحابه ۲۹۰/۲]

حضرت عایشه‌ﷺ می‌فرماید: «لیوانی که شیر و عسل داشت خدمت آن‌حضرتﷺ آوردند.» آن‌حضرتﷺ فرمود: «دو نوشیدنی و دو غذا را در یک لیوان جمع کرده اید؟ (یعنی هر یک از شیر و عسل هم نوشیدنی و هم غذا است) من اینها را نمی‌خورم» توجه کنید! من اینها را حرام نمی‌پندارم اما دوست ندارم خداوند روز قیامت مرا در مورد بعضی چیزها سوال کند. من به خاطر خداوند تواضع اختیار می‌کنم. هر کس به خاطر خداوند تواضع کند خداوند متعال او را بلند مرتبه می‌گرداند و هر کس تکبر کند خداوند او را پست و ذلیل می‌گرداند و

هر کس میانه روی اختیار نماید خداوند او را غنی می‌سازد و هر کس موت را یاد کند خداوند او را دوست می‌دارد. [حیاة الصحابه ۲۹٤/۲]

زهد حضرت ابوبکر صدیقﷺ

حضرت ابوبکرﷺ هنگام وفاتش به دخترش حضرت عایشهﷺ گفت: «ببین دخترم هر چه به دارایی‌ام بعد از خلافت افزوده شده آن را به بیت المال باز گردان.» حضرت عایشهﷺ می‌فرماید: «من نگاه کردم دیدم دارایی پدرم یک بچه شتر، یک پارچه مخملی که قیمتش بیشتر از پنج درهم نبود و یک آسیاب دستی بود. وقتی کالاهای فوق نزد حضرت عمرﷺ آورده شد فرمودند: «رحمت خدا بر حضرت ابوبکر باد زیرا او سختی‌های زیادی در زمان خلافتش تحمل کرده است.»

[وفیات الاعیان ۵/۳]

زهد و بی‌رغبتی حضرت عمرﷺ

حضرت ابوحازم روایتی نقل می‌کند که یک بار حضرت عمرﷺ پیش دخترش حضرت حفصهﷺ تشریف برد، او آبگوشت سرد و نان جلویش گذاشت و بر آبگوشت روغن ریخت. حضرت عمرﷺ فرمود: «در یک کاسه دو نوع خورشت (یعنی هم آبگوشت و هم روغن) وجود دارد من هرگز تا زنده‌ام چنین غذایی نمی‌خورم.»

[حیاة الصحابه ۳۰۲/۲]

عبدالرحمن بن ابولیلی می‌فرماید: «چند نفر از عراق نزد حضرت عمرﷺ آمدند. حضرت عمرﷺ به آن‌ها غذا داد، حضرت عمر احساس کرد که آن‌ها کم خورده‌اند (زیرا آن‌ها در منطقه خود غذاهای چرب و نرم می‌خوردند و غذای حضرت عمر ساده بود.) حضرت عمرﷺ فرمود: «ای اهل عراق! اگر می‌خواستم برای من نیز مثل شما غذاهای

چرب و نرم آماده می‌شد اما می‌خواهیم از چیزهای دنیا کمتر استفاده کنیم و در عوض آن در آخرت به ما بیشتر برسد آیا نشنیده‌اید که خداوند متعال در قرآن مجید در مورد عده‌ای فرموده است.

﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا﴾

(شما لذایذ و خوشی‌های خود را در زندگی دنیا برده اید و از آن بهره مند شده اید.)

[حیاة الصحابه ۳۰۳/۲]

پیش من آروغ نزن

حضرت ابو جحیفه رضی الله عنه می‌فرماید: «یک روز من آبگوشت پرچربی خورده بودم و در حالی‌که آروغ می‌زدم محضر آن‌حضرت ﷺ آمدم آن‌حضرت ﷺ فرمود: «ای ابا جحیفه! جلوی من آروغ نزن زیرا کسانی‌که در دنیا بیشتر می‌خورند و بیشتر شکمشان را پر می‌کنند روز قیامت بیشتر گرسنه می‌شوند.» [حیاة الصحابه ۳۲۲/۲]

توصیه‌ی حضرت عمر رضی الله عنه به فرزندش عبدالله

حضرت عمر رضی الله عنه پیش پسرش حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما رفت در آن لحظه جلوی حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوشت گذاشته بود، حضرت عمر درباره گوشت پرسید، حضرت عبدالله گفت: من اشتها به گوشت پیدا کردم» حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: «آیا هرگاه دلت به چیزی اشتها پیدا کند آن‌را تهیه می‌کنی و می‌خوری؟ برای اینکه شخصی فضول خرج به حساب آید همین کافی است که هرچه را دلش به آن اشتها پیدا کند بخورد.» [حیاة الصحابه ۳۲٤/۲]

گفت و گوی فرزندان حضرت عمرﷺ با او

عکرمه بن خالد می‌گوید: «حضرت حفصه و عبدالله (دو فرزند حضرت عمر) با ایشان صحبت کردند و از او خواستند. تا کمی به وضع خوراک خود برسد. تا از قدرت و توانایی بیشتری بر کارهای خلافت برخوردار باشد. حضرت عمرﷺ از آن دو (عبدالله و حفصه) پرسید این نظر هر دوی شما است؟ گفتند: بله حضرت عمرﷺ فرمودند: «من متوجه خیر خواهی شما شدم اما من دو رفیقم (پیامبر و ابوبکر) را دیدم که چنین زندگی داشتند اگر من راه آن‌ها را بگذارم می‌ترسم همراه آن دو به منزل مقصود نرسم.»

[تاريخ الخلفاء سيوطي ص ۱۲۸]

زهد حضرت علیﷺ

حضرت مجمع بن سمعان تیمی می‌گوید: «حضرت علیﷺ شمشیر به دست گرفت و به بازار رفت و فرمود: «چه کسی این شمشیر را از من خریداری می‌کند. اگر من چهار درهم در اختیار می‌داشتم که با آن برای خود یک ازار بخرم این شمشیر را نمی‌فروختم.»

[حياة الصحابه ۳۱۰/۲]

حضرت عبدالله بن زریر می‌گوید: «روز عید قربان نزد حضرت علی رفتم ایشان جلوی ما غذای خزیره گذاشت (خزیره غذایی است که گوشت را با آب درديگ می‌نهند چون پخته شود آب بر آن می‌افزایند) ما عرض کردیم خداوند شما را صحیح و سالم نگه دارد اگر به ما مرغابی می‌دادید خوب بود چون الله تعالی مال و ثروت را فراوان کرده است. فرمود: «ای ابن زریر! من از رسول اللهﷺ شنیدم که فرمود (لا يحل للخليفة من مال الله الا قصعتان قصعة ياكلها هو واهله و قصعة يضعها

بین یدی الناس) از مال خدا فقط دو کاسه غذا برای خلیفه جایز است. یک کاسه برای خوراک خود و خانواده‌اش و یک کاسه برای کسانی‌که پیش او می‌آیند تا جلوی آن‌ها بگذارد). [حیاة الصحابه ۳۱۰/۲]

زهد ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه

وقتی حضرت عمر رضی الله عنه به شام رفتند مردم و بزرگان آنجا به استقبال ایشان آمدند حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: «برادرم کجاست؟» مردم پرسیدند: «برادرت کیست؟» ایشان فرمود: «ابوعبیده» مردم گفتند: «ایشان همین حالامی آید» وقتی ابوعبیده آمد و از سواری‌اش پیاده شد حضرت عمر رضی الله عنه او را به آغوش گرفت وقتی وارد خانه‌اش شد جز شمشیر، سپر و کجاوه شترش چیز دیگری ندید. حضرت عمر رضی الله عنه خطاب به ایشان فرمود: «چرا مثل یاران دیگرت وسایل و امکانات نداری؟» او جواب داد ای امیرالمومنین! همین امکانات تا رسیدن به قبر برایم کافی است.

[حیاة الصحابه ۳۱۰/۲]

زهد حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما

عبیدالله بن عدی که غلام حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما بود از عراق آمد و در محضر حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما حاضر شد و پس از سلام گفت: «هدیه‌ای برای شما آورده ام.» ایشان فرمود: «چه هدیه‌ای است؟» عرض کرد گوارش است پرسید: «گوارش چه هست؟» عرض کرد چیزی هست که برای هضم غذا می‌خورند فرمود: «من مدت چهل سال است که شکمم را از غذا پرنکرده‌ام این به چه کارم می‌آید؟»

[حیاة الصحابه ۳۲۰/۲]

زهد سلمان فارسی رضی الله عنه

حضرت حسن رضی الله عنه می‌فرماید: «حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه از بیت‌المال پنج هزار درهم حقوق می‌گرفت و حدود سی هزار نفر تحت امارت و فرماندهی‌اش بود ایشان عبایی داشت که هنگام خوابیدن یک سمت آن را پهن می‌کرد و قسمت دیگرش را بالای خود می‌انداخت؛ موقع خطبه و سخنرانی همین عبا را می‌پوشید وقتی حقوقش را دریافت می‌کرد فوراً همه را در راه خدا خرج می‌نمود و از طریق بافندگی با برگ‌های درخت خرما امرار معاش می‌کرد.»

[حیاة الصحابه ۳۱٤/۲]

زهد عمر بن عبدالعزیز رحمه الله

یک شب عمر بن عبدالعزیز بعد از نماز عشا به منزل خود تشریف برد وقتی دخترانش متوجه ورود او به منزل شدند دست هایشان را جلوی دهان گرفتند ایشان از دایه پرسید. «چه شده؟» دایه گفت: «آن‌ها شام عدس و پیاز خورده‌اند و دوست ندارند بوی دهانشان به مشام شما برسد.» عمر بن عبدالعریز گریه کرد و سپس خطاب به دخترانش گفت: «آیا شما دوست دارید که غذاهای لذیذ و چرب و نرم بخورید و روز قیامت پدرتان را در آتش جهنم بیندازند.» دخترانش شروع به گریه کردند و عمر بن عبدالعزیز برگشت.

[سیره عمر بن عبد العزیز ابن حکم ص ۵۷]

علت دیر آمدن عمر بن عبدالعزیز برای نماز جمعه

در یکی از روزهای جمعه عمر بن عبدالعزیز با تأخیر به نماز جمعه رسید مردم که از اصل موضوع آگاهی نداشتند به نوعی او را به خاطر تاخیرش نکوهش و ملامت نمودند عمر گفت: «پیراهنم را شسته بودم و منتظر ماندم تا خشک شود.»

روزی مسلمه بن عبدالملک، برادر خانم عمر بن عبدالعزیز برای عیادت او به منزل ایشان رفتد و دید که پیراهن عمر چرکین است. به خواهرش فاطمه که همسر عمر بود گفت: «چرا پیراهنش را نمی‌شویید؟»

همسرش گفت: «عمر فقط همین یک پیراهن را دارد اگر او را بشوییم بدون پیراهن می‌ماند.» [سیره عمر بن عبدالعزیز ابن حکم ص ۵۰]

زهد و سخاوت ابن خفیف

شیخ ابوعبدالله بن خفیف وقتی به نماز جمعه می‌رفت هر چه درهم و دینار که در جیب داشت در راه خدا صدقه می‌کرد. و پایان هر سال نیز همه دارایی خود را در راه خدا انفاق می‌کرد و لباس‌های اضافه‌اش را به فقرا و مساکین می‌داد و گاه چنین می‌شد فقط لباسی که برتن داشت آن‌را برای خود نگه می‌داشت.

خدمتکارش می‌گوید: «شیخ به من گفته بود که شبی ده عدد کشمش برای افطاریش ببرم یک شب بر حال ایشان رحمم آمد و پانزده عدد کشمش بردم نگاهی به من کرد و گفت: «چه کسی به شما گفته است که پانزده عدد بیاوری؟» ده تا از کشمش‌ها را خورد و پنج تای دیگر را کنار گذاشت.» [طبقات الشافعیه سبکي ۱۵۲/۳]

حکایت تاج الدوله و زهد ابونصر

روزی تاج الدوله بن الپ ارسلان به ملاقات شیخ ابونصر مقدسی رفت. شیخ اهمیتی به حضور تاج الدوله نداد و از جای خود برنخاست. تاج الدوله از شیخ پرسید: که یک حاکم در چه مال هایی می‌تواند تصرف کند؟ شیخ پاسخ داد: «در مال هایی که از طریق جمع آوری مالیات بدست می‌آید» تاج الدوله بلند شد و رفت. پس از مدتی به نزد شیخ مبلغی پول فرستاد و گفت: اینها را بین اطرافیان و همراهان خود تقسیم کن، شیخ قبول نکرد و گفت: «ما به این پول‌ها نیازی نداریم.» وقتی فرستاده تاج الدوله بلند شد فقیه ابوالفتح نصر الله بن محمد که در مجلس حضور داشت به شیخ گفت: «شما می‌دانید که ما خیلی به آن پول‌ها نیاز داریم اگر می‌پذیرفتی و میان ما تقسیم می‌نمودی بهتر بود.»

شیخ فرمود: «زیاد خودت را به خاطر از دست دادن آن پول‌ها ناراحت نکن، چشم به مال دنیا دوخته‌ای بزودی خداوند به تو چنان مال و دارایی می‌دهد که نه تنها نیازهای کنونی بلکه نیازهای آینده‌ات را نیز با آن برطرف کنی.» [طبقات الشافعیه سبکي ۲۵۳/۵]

واقعه‌ی عجیب از زهد و بی رغبتی

شیخ ابوالحسن علی بن محمد و برادرش یک جامه و یک عمامه داشتند. وقتی یکی بیرون می‌رفت دومی به علت نبود جامه در خانه می‌ماند. روزی یکی به ملاقات شیخ آمد دید که شیخ جامه بر تن ندارد شیخ گفت: «ما وقتی لباس‌های خود را می‌شوییم مصداق این گفته قاضی ابوطیب طبری می‌شویم که می‌گوید: «گروهی هستند هنگامی‌که

لباس‌های زینت خود را می‌شویند تا خشک شدن لباس درون خانه می‌مانند.» [طبقات الشافعیه سبکي ۲۱۱/۷]

حقیقت زهد و ایثار

شقیق بلخی می‌گوید: «ابراهیم احوال مرا جویا شد؟ گفتم: وقتی الله به من چیزی عطا می‌کند می‌خورم و هنگامی‌که چیزی برای خوردن ندارم صبرمی کنم.»

ابراهیم گفت: «این خصلت و عادت سگ‌های بلخ است.» من از او پرسیدم خودت بگو چکار می‌کنی؟ فرمودند: «وقتی خداوند به من چیزی عطا می‌کند دیگران را برخود ترجیح میدهم وایثار می‌کنم. وقتی چیزی نمی‌یابم شکر خدا را بجا می‌آورم.» [وفیات الاعیان ۳۲/۱]

حکایت سفیان و رابعه عدویه

سفیان ثوری به ملاقات رابعه عدویه رفت هنگامی‌که دید از نظر مالی اصلا وضعیت مناسبی ندارد و در تنگنا قرار دارد بر حال او ترحم کرد و گفت: «می بینم وضع خوبی نداری اگر همسایه‌ات فلانی را از وضع خود خبر دهی مطمئنا به تو رسیدگی خواهد کرد.» رابعه در پاسخ گفت: «تو مال و اموال مرا چگونه می‌بینی ما پایبند به احکام شرع هستیم این خود عزتی است که ذلت در پی ندارد، غنا و بی نیازی است که فقری به همراه ندارد. مونس و همدمی است که ترس و وحشتی در پی ندارد. به خدا سوگند شرمم می‌آید که از خداوند که مالک حقیقی است دنیا بخواهم پس چگونه از غیر او سوال کنم.» سفیان بلند شد وگفت: «تا بحال چنین سخنی نشنیده بودم.»

[وفیات الاعیان ۲۷۶/۲]

زهد داوود طایی

ابو ربیع اعرج می‌گوید: «شبی بعد از نماز مغرب به منزل داوود طایی رفتم. او چند تکه نان خشک برایم آورد. من بعد از خوردن آن‌ها تشنه شدم. بلند شدم تا از کوزه‌ای که در آنجا بود آب بنوشم اما آبش گرم بود به داوود گفتم: «خداوند بر تو رحم کند. از یک کوزه سفالی خوب استفاده کن تا آب را سرد نگه دارد.» ایشان به من گفتند: «اگر آب سرد نوشیده، غذایی خوب ولذیذ بخورم و از لباس گرم و نرم استفاده کرده، پس برای آخرتم چه چیزی ذخیره کنم.»

[وفیات الاعیان ۲۶۱/۲]

کنیز داوود طایی به او گفت: «دوست داری غذای چرب و نرمی برای شما آماده نمایم» داوود گفت: بله. دوست دارم، کنیز غذای خوبی درست نموده وجلوی داوود گذاشت، داوود از کنیز پرسید که وضع و حال یتیمان فلانی چطور است؟ کنیز گفت: «آن‌ها هنوز وضع خوبی ندارند.» داوود گفت: «این غذا را برای آن‌ها ببر.» کنیز گفت: «شما خود مدت هاست غذای خوبی نخورده اید.» داوود گفت: «اگر آن‌ها بخورند اجر وپاداشش برای همیشه باقی می‌ماند اما اگر من بخورم فقط شکمم را سیر کرده‌ام.» کنیز گفت: «شما غذا نمی‌خورید.» داوود گفت: «در مدتی که نان ثرید کنم و غذا بخورم می‌توانم پنجاه آیه تلاوت کنم.»

[وفیات الاعیان ۲/ ۲۶۱]

کم‌خوری حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما

مردی به عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: «برای شما گوارش بیاورم» ایشان پرسیدند گوارش چه هست؟ آن مرد گفت «برای هضم غذا مفید است.» عبدالله بن عمر رضی الله عنهما فرمودند: «من مدت چهارده ماه است که

یک شکم سیر غذا نخورده ام، نه به این علت که چیزی نداشته‌ام زیرا من زمانی را به یاد دارم کسانی بودند که گرسنگی را بر سیری ترجیح می‌دادند.» [الورع امام احمد ص ٦١]

بشربن حارث می‌گوید: «برای مومن شایسته نیست که شکم را از مال حلال سیر کند زیرا سیری شکم انسان را به سوی حرام سوق می‌دهد.» [الورع ص ٦٣]

حکایتی عجیب از زهد و پارسایی

بازرگانی به ابن حطیئه لخمی (یکی از اساتید بزرگ قراءات هفتگانه) لباس پشمین سیاه رنگی هدیه کرد وسوگند یاد کرد که نباید شیخ هدیه او را رد کند. شیخ به او گفت: «لباس را بر روی آن میخ بگذار تا سی سال آن لباس بر روی میخ بود و شیخ به آن دست نزد.» [وفیات الاعیان ١٧٠/١]

زهد سعید بن عامر (حاکم شهر حمص)

حضرت عمرﷺ به شهرهای شام سفر می‌کرد وقتی به شهر حمص رسید به ساکنین شهر حمص دستور داد فقیرترین فرد شهر خود را معرفی کنند. مردم سعید بن عامر حاکم امیر خود را ـ معرفی کردند. حضرت عمرﷺ پرسید: سعید بن عامر کیست؟ مردم گفتند «امیر و حاکم ما است» حضرت عمرﷺ با تعجب پرسید: «حاکم شما فقیر است مگر او حقوق ندارد؟» مردم گفتند: «حقوق خود را در راه خدا انفاق می‌کند و برای خود چیزی نگه نمی‌دارد.» حضرت عمرﷺ شروع به گریه کرد سپس هزار دینار درون کیسه‌ای گذاشت و دست فردی فرستاد و گفت: «سلام مرا به سعید بن عامر برسان وبه او بگو این

پول‌ها را امیرالمومنین برای شما فرستاده است تا با آن نیازهای زندگیت را برطرف کنی.»

وقتی فرستاده پول‌ها را به سعید داد، سعید گفت: (انا لله و انا الیه راجعون)

همسرش که از موضوع اطلاع نداشت پرسید: «چه شده است؟» امیرالمومنین وفات کرده است؟ سعید گفت: «بلا و مصیبتی بزرگتر از این.» سپس پرسید زلزله یا فاجعه‌ای پیش آمده؟ سعید گفت: مشکل و مصیبتی بزرگتر از این.» بار سوم پرسید: آیا خبری از قیامت شده است؟ سعید گفت: «از این هم بزرگتر» همسرش پرسید: پس بگو چه شده است؟سعید گفت: «مال دنیا این فتنه بزرگ درون خانه ما آمده است.» همسرش گفت: «هر گونه که مایلی خرجشان کن.» سعید گفت: «کمکم می‌کنی؟» همسرش گفت: بله. سعید پول‌ها را درون یک میله ی تو خالی قرار داد و آن را درون دستشویی پنهان نمود تا لشکری از مجاهدین به شهر حمص آمد. سعید همه پول‌ها را به مجاهدین داد.

همسرش گفت: «چرا کمی برای خودمان نگذاشتی تا به نیازهای خود می‌رسیدیم.» سعید گفت: «من از آن‌حضرتﷺ شنیدم که فرمودند: «اگر یکی از حوران بهشت به این دنیا سرک بکشد تمام دنیا را بوی مشک و عنبر فرا می‌گیرد.»

به خدا سوگند من تو را برآنها ترجیح نمی‌دهم همسرش ساکت شد.

[الزهد امام احمد ۱۸۵]

مردی از حاتم اصم پرسید: «ای ابوعبدالرحمن! اول، وسط و آخر زهد چیست؟» فرمود: «اولش توکل و اعتماد بر خداوند متعال است. وسطش صبر و استقامت و انتهایش اخلاص است.»

[وفیات الاعیان ۲۹/۳]

زهد حضرت ابوذرﷺ

مردی به خانهٔ ابوذر غفاریﷺ رفت. نگاهی به درون خانه انداخته و گفت: «ای ابوذر! شما در خانه تان کالا و وسایل زندگی ندارید.» حضرت ابوذر فرمود: «من ترجیح می‌دهم کالا و اثاثیه را به خانه آخرت بفرستم.» مرد گفت: «اما تازمانی که در این دنیا هستی نیاز به وسایل خانه داری.» حضرت ابوذرﷺ فرمود: «مالک این دنیا ما را تنها نخواهد گذاشت.» [مختصر منهاج الصادقين ٣٦٨]

فصل نهم

قدردانی و شکرگذاری

قدردانی و شکر گذاری آن‌حضرتﷺ

حضرت علیؓ می‌فرماید: «یک مرتبه رسول اکرمﷺ گروهی از خانواده‌اش را در راه خدا فرستاد و در حقشان چنین دعا کرد: «اللهم إنّ لک عليّ ان رددتهم سالمين أن أشكرک حق شكرک» (بارالها اگر اینها را صحیح و سالم برگردانی بر من لازم است که حق شکر و سپاست را بجا آورم.) مدتی نگذشت که آن‌ها صحیح و سالم برگشتند. رسول اکرمﷺ فرمود: «الحمدلله على سابغ نعم الله». (حمد و سپاس شایسته ذات الله تعالی است به خاطر نعمتهای کاملش).

حضرت علی فرمود: «ای رسول خدا مگر شما نگفتید: اگر خداوند آن‌ها را صحیح و سالم برگرداند. حق شکر و سپاس الهی را بجای می‌آوردید؟»

آن حضرتﷺ فرمود: «مگر من چنین نکردم.» [حياة الصحابه ۶۶۶/۲]

شکرگذاری اصحاب و یاران پیامبرﷺ

حضرت عمرؓ از کنار مرد مبتلا به بیماری جذام گذر کرد که کر ولال هم بود آنگاه به همراهانش گفت: «آیا چیزی از نعمتهای خداوند در وجود او می‌بینید» آن‌ها گفتند: نه. حضرت عمرؓ فرمود: «ولی من می‌بینم.» مگر نمی‌بینید که هنگام قضای حاجت به راحتی ادرار می‌کند از درد به خودش نمی‌پیچد و ادرارش راحت بیرون می‌شود همه اینها از نعمتهای الهی هستند. [حياة الصحابه: ۶۶۷/۲]

حضرت عمرؓ طی نامه‌ای به حضرت ابو موسی اشعری نوشت: به رزقی که در دنیا به تو می‌رسد قناعت کن. چرا که خداوند رحمان بعضی از بندگانش را بیشتر رزق می‌دهد و بعضی را کمتر، ولی هر دو وضعیت امتحان الهی می‌باشند. کسی را که روزی زیاد عنایت کرده

است به او نگاه می‌کند که آیا شکر نعمتها را بجای می‌آورد یا نه. در واقع شکر گذاری و قدر دانی از نعمتهای خداوند که به انسان ارزانی داشته است یک فریضه است. حضرت علی‌ﷺ می‌فرماید: «هنگام بدست آوردن نعمت فورا شکر آن را باید بجا آورد و با بجا آوردن شکر است که نعمت، افزایش می‌یابد در واقع شکر نعمت و ازدیاد نعمت. هر دو به یک ریسمان بسته اند. از این رو افزایش نعمت از جانب خداوند منقطع نمی‌شود مگر زمانی که شکر نعمت از جانب بنده منقطع گردد.» [حیاة الصحابه ٦٦٨/٢]

در جای دیگر حضرت علی‌ﷺ می‌فرماید: «امکان ندارد که خداوند از یک طرف دروازۀ شکر را باز نماید و از طرفی دیگر دروازه افزایش نعمت را ببندد، از یک طرف دروازه دعا را باز نماید، و ازطرفی دیگر دروازه اجابت و قبولیت دعا را ببندد، از یک طرف دروازه توبه را باز نماید و از طرفی دیگر دروازه آمرزش گناهان را ببندد؛ چرا که الله تعالی می‌فرماید:

﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر/٦٠]

مرا بخوانید (تا دعای) شما را بپذیرم

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ [ابراهیم/٧]

(اگر شکر گذاری کنید (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود.)

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ [بقره/١٥٢]

(پس به یاد من باشید تا به یاد شما باشم)

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [نساء/١١٠]

کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند، سپس
از خداوند طلب آمرزش نماید، خدا را آمرزنـده و مهربـان
خواهد یافت

[حیاة الصحابه ۶۶۹/۲]

حضرت عایشه ﷺ می‌فرماید: «هر انسانی که آب سرد مـی‌نوشـد و آب به راحتی از گلویش فرو مـی‌رود و سـپس بـه راحتـی آن را دفـع می‌نماید شکر این نعمت بر او واجب است.» [حیاة الصحابه ۶۶۹/۲]

گفت و گوی حسن بصری و فرقد بن یعقوب

حضرت حسن بصری از فرقد بن یعقوب پرسید: من مطلع شدم که شما فالوده نمی‌خورید.» فرقد گفت: «ای ابو سـعید! مـی‌ترسـم نتـوانم شکرش را بجا آورم.»

حضرت حسن بصری ﷺ فرمود: «ای نادان! آیا شـکر آب خنکـی را که می‌نوشی می‌توانی بجا آوری؟ آیا این فرمودهٔ الله را نشنیده ای

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾

[بقره: ۱۷۲]

(ای کسانی که ایمان آورده اید از چیزهـای پـاکیزه ایـی
بخورید که روزی شما ساخته ایم.)

[وفیات الاعیان ۷۲/۲]

بازخواست خداوند متعال از نعمت‌هایش

مطرف بن عبدالله روایت می‌کند: که پدرش می‌گوید: «یک مرتبه من پیش آن‌حضرت ﷺ رفتم ایشان آیات ذیل را تلاوت کردند

﴿أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾ [تکاثر/۲-۱]

مسابقه افزون طلبی و نازش (به مال و منال) شمارا به
خود مشغول و سرگرم می‌دارد تا وقتی که (می‌میرید) و
به گورستانها می‌روید.

وبعد فرمودند: «انسان در دنیا به سرمایه و دارایی خود می‌نازد. آیا او سهمی جز آنچه که خورده و نیست کرده، یا صدقه کرده و برای آخرتش ذخیره کرده یا پوشیده و کهنه کرده دارد.» [الورع امام احمد ۱۰۹]

حضرت حسن‌ می‌فرماید: «وقتی آیه ذیل نازل شد.

﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [تکاثر/۸]

سپس در آن روز از ناز و نعمت باز خواست خواهید شد.

یاران آن‌حضرت ﷺ از ایشان سوال نمودند: «ای پیامبر خدا! ما از چه نعمتی سوال می‌شویم. حال آنکه شمشیرها بر گردنهای ما قرار دارد و همیشه در حال جنگ به سر می‌بریم و چیزی برای خوردن نداریم.»

آن حضرتﷺ فرمودند: «گروهی بعد از شما خواهند آمد که شما از آن‌ها بهترید یکی از آن‌ها ظهر یک کاسه غذا و شب یک کاسه می‌خورد، صبح یک لباس به تن دارد و شب لباسی دیگر، از منازل و خانه‌های خود مانند خانه کعبه حفاظت و نگهداری می‌کنند. و چاقی در میان آن‌ها عام می‌شود.» [الورع امام احمد ۱۱۰]

حسن و قتاده می‌گویند: «انسان‌ها در روز قیامت بجز از سه چیز از نعمتهای دیگر سوال می‌شوند. مگر اینکه خداوند با لطفش بگذرد و معاف کند. وآن سه عبارت‌اند از:

۱ـ تکه پارچه‌ای که با آن عورت خود را می‌پوشاند.

۲ـ تکه نانی که با آن شکمش را سیر می‌کند.

۳ـ خانه و سر پناهی که او را از گرمی و سردی حفاظت می‌کند.

[الورع امام احمد ص ۱۱۰]

ابو وائل کلبه‌ای از نی داشت که با اسبش در آن زندگی می‌کرد. هنگامی‌که به جهاد می‌رفت آن را ویران می‌کرد و نی‌هایش را صدقه می‌کرد. و وقتی از جهاد بر می‌گشت دو مرتبه آن را می‌ساخت.

[الورع امام احمد ص ۱۱۰]

فضیلت حمد و ستایش خداوند متعال

ابوعبدالرحمن جیلی می‌گوید: وقتی کسی به برادر مسلمان خود سلام می‌دهد و حال او را جویا می‌شود طرف مخاطب می‌گوید: حمد و ستایش خداوند متعال را برای شما بجای می‌آورم.

فرشته سمت چپ به فرشته سمت راست می‌گوید: این جمله این شخص را برای او چه می‌نویسی؟ فرشته طرف راست می‌گوید اسم او را در جمع حمد کنندگان و ستایش کنندگان می‌نویسم و هنگامی‌که کسی از عبدالله حالش را جویا می‌شد او در جواب می‌فرمود: حمد و ستایش خدا را بجای می‌آورم به خاطر سلامتی شما و تمام انسان‌ها.

[مختصر منهاج القاصدین ص ۳۰۸]

نعمت اعضای بدن

یک مرتبه شخصی پیش صاحب بصیرتی از فقر و تنگدستی خود شکایت نمود. و از این بابت خیلی ناراحت بود. آن بزرگوار از او پرسید: «آیا دوست داری که کور باشی و در عوض ده هزار درهم داشته باشی؟» فقیر در جواب گفت: خیر. دوباره پرسید دوست: «داری لال باشی و در عوض ده هزار درهم داشته باشی؟» فقیر جواب داد: خیر. سپس پرسید: «دوست داری دست و پا نداشته باشی و در عوض بیست هزار درهم داشته باشی؟» جواب داد: خیر. پرسید: دوست داری که دیوانه و مجنون باشی و در عوض ده هزار درهم به تو بدهند؟ در

جواب گفت: خیر. در آخر گفت: «خجالت نمی‌کشی از فقر و تنگ دستی می‌نالی در حالی‌که خداوند متعال چیزهایی به ارزش پنجاه هزار درهم به تو داده است.» [مختصر منهاج القاصدین ص ۳۲۱]

گفت و گوی ابن سماک و هارون الرشید

ابن سماک هارون الرشید را پند و نصیحت می‌کرد تا اینکه هارون الرشید به گریه آمد و لیوانی آب خواست. ابن سماک گفت: «ای امیر المومنین! اگر از نوشیدن این آب منع شوی و در عوض نوشیدن آن از تو تمام دارایی‌ات را بخواهند آیا حاضری قبول کنی؟» هارون گفت: بله.

ابن سماک گفت: «پس گوارا بنوش.» وقتی آب را نوشید ابن سماک گفت: «ای امیر المومنین! اگر راه خروج این آب بسته شود و در عوض باز شدنش از تو تمام سرمایه‌ات را بخواهند آیا حاضری بدهی؟» هارون گفت: بله. [مختصر منهاج القاصدین ۳۲۲ـ۳۲۱]

فرموده‌های جنید در باب شکرگذاری

جنید می‌گوید: «بالاترین درجه تکبر و غرور خود بینی است و پایین ترین درجه‌اش این است که غرور به ذهنت خطور کند.» در جای دیگر می‌گوید: «شکر گذاری حقیقی آنست که انسان خود را لایق و شایسته نعمت نداند.»

می‌گوید در دوران کودکی که من هفت ساله بودم داشتم، بازی می‌کردم که سرّی سقطی و گروهی در مورد شکر گذاری با هم صحبت می‌کردند. سرّی سقطی از من پرسید: «بچه جان شکر چیست؟» گفتم: «شکر واقعی آن است که نا سپاسی نعمت‌های الهی

نشود.» وقتی این جوابم را شنید گفت: «می ترسم بهره‌ات در زندگی همین زبانت باشد.»

جنید می‌گوید: «من همواره بر این گفته سری سقطی گریه می‌کنم.»

[طبقات الشافعیه ۲/۲٦٦]

هر کس چهار چیز را پیشه کند به چهار چیز دست خواهد یافت

یکی از بزرگان می‌گوید: «هر کس بر چهار چیز عامل باشد به چهار چیز دست خواهد یافت.

۱ـ هر کس شکر نعمتهای خداوند را بجای آورد. در نعمت‌هایش افزوده خواهد شد؛

۲ـ هر کس از صدق دل توبه کند توبه‌اش حتما پذیرفته خواهد شد.

۳ـ هرکس استخاره کند پشیمان نخواهد شد؛

٤ـ هر کس در کارها و امور مهم زندگی خویش مشوره کند از راه درست و صحیح محروم نخواهد شد.

[اعانة الطالبین ۱/۲٤۷]

مراتب شکرگذاری

شکر گذاری سه درجه و مرتبه دارد:

۱ـ کسی‌که از تو بالاتر است و به تو احسان می‌کند. با اطاعت و فرمانبرداری از دستوراتش از او تشکر کن؛

۲ـ کسی‌که با تو برابر است با عوض دادن از احسان و خوبی او شکر گذاری کن؛

۳ـ و کسی‌که از تو پایین‌تر است و به تو احسان می‌کند با اضافه دادن از او تشکر و قدر دانی کن.

[عیون الاخبار ابن قتیبه ۳/۱٦۷]

پنج چیزند که به هدر رفته‌اند

۱ـ چراغی که جلوی نور خورشید روشن است؛
۲ـ بارانی که بر زمین بی حاصل و شوره زاری می‌بارد؛
۳ـ زنی زیبا و خوش چهره‌ای که در عقد و ازدواج عنینی باشد؛
٤ـ غذای لذیذ و خوش مزه‌ای که جلوی مست و مدهوش بگذارند که نمی‌داند چه می‌خورَد؛
٥ـ نیکی کردن به کسی‌که تشکر و قدر دانی را بلد نیست.

[عیون الاخبار ابن قتیبه ۱٦۹/۳]

واقعه‌ی شگفت‌آور از صبر و شکر

پسر حضرت عروه بن زبیرﷺ وارد اصطبل شد. اسبش او را لگدی زد که بر اثر شدت جراحت وفات کرد. حضرت عروه که در سفر بود وقتی به مدینه آمد و از موت فرزندش اطلاع یافت گفت: «خدایا! شکرت را بجا می‌آورم که من چهار فرزند دادی یکی را از من گرفتی و سه تای دیگر را برای من گذاشتی.» [احسن المحاسن رقي ص ۱٦٦]

فصل دهم

سرمایه و دارایی دنیا

حقیقت دارایی دنیا

نافع می‌گوید: «حضرت عبدالله عمر رضی الله عنهما از مال دنیا فقط مالی را می‌پسندید که در راه خدا انفاق می‌شد، گاه خود در یک مجلس سی هزار را یکجا صدقه می‌کرد.» [ورع امام احمد ٤٦]

ابوبکر بن مسلم می‌گوید: «چرا زندگی دنیا این قدر مورد پسند و مطلوب انسان‌ها است. اگر به خاطر لذت بردن و خوش گذرانی است پس ای کاش نه دنیای باشد و نه صاحب دنیایی. زیرا مقصود من از زندگی دنیا فقط عبادت خداوند متعال است.» [الورع امام احمد ص٥]

نامه حسن بصری به عمر بن عبدالعزیز رحمه الله

حضرت حسن بصری رحمه الله طی نامه‌ای به عمر بن عبدالعزیز در مورد مذمت دنیا چنین می‌نویسد: متوجه باش! که دنیا سرای فانی است نه سرای باقی، خداوند متعال جهت سرزنش و نکوهش حضرت آدم علیه السلام او را روانه دنیا کرد تا می‌توانی از زینت و آرایش دنیا دوری اختیار کن. زیرا بهترین توشه، دوری ازآن است. و این را بدان که دوری از دنیا فقر به همراه دارد کسی‌که به او ارزش و بها دهد ذلیل خواهد شد. و هر کس که همواره در فکر جمع آوری آن باشد نیز ذلیل است.

مثال گرفتار شدن به دنیا همانند سم است که موقع خوردن متوجه آن نیستی اما خیلی زود تو را هلاک خواهد کرد. تا می‌توانی از این سرای فریب کار دوری اختیار کن.

برای به دست آوردن دل مردم تلاش کن و از نارضایتی آنان پرهیز کن. شادی دنیا غم و اندوه در پی دارد. صفا و صمیمیتش روزی به کدورت تبدیل خواهد شد. اگر خداوند متعال از مذمت دنیا اطلاعی به بندگانش نمی‌داد و برای آن مثالی نمی‌آورد. خود دنیا برای بیدار کردن

خوابیده و آگاه کردن جاهل کافی بود. در حالی‌که خداوند متعال از حقیقت آن ما را خبر داده است دنیا در نزد الله قدر و منزلتی ندارد و از روزی که آن را آفریده به آن نظر رحمت نکرده است.

بر آن‌حضرتﷺ کلیدهای خزانه‌های دنیا عرضه شد اما آن‌حضرتﷺ از پذیرفتن چیزی که خداوند آن را نپسندیده است ابا ورزید. الله تعالی به بندگان نیک و صالحش بنا به انتخاب خودشان دنیا نداد. اما به دشمنانش مال و ثروت داد. آیا کسی‌که مال و ثروت دارد و فریب آن را خورده است گمان می‌کند که خداوند به او عزت و کرامت داده است و فراموش کرده است که پیامبرﷺ از شدت گرسنگی سنگ به شکم می‌بست. [مختصر منهاج القاصدین ص ۱۹۹]

چهرهٔ واقعی دنیا در روز قیامت

حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: «روز قیامت دنیا به شکل پیر زنی زشت و نازیبا با چشمان آبی و دندان‌های بزرگ پیش انسان‌ها آورده می‌شود و از آن‌ها پرسیده می‌شود. آیا این را می‌شناسید؟ مردم می‌گویند: «ما از آشنایی با این به خدا پناه می‌بریم.» سپس گفته می‌شود: این همان دنیایی است که به خاطرش با همدیگر می‌جنگیدید. و قطع صله رحم می‌کردید. با همدیگر بغض و کینه می‌ورزیدید. و فریب آن‌را می‌خوردید. سپس دنیا با آن قیافه و منظره زشتش به جهنم انداخته می‌شود. آن هنگام است که دنیا می‌گوید: خدایا کجا هستند هواداران و طرفداران من؟

ندا می‌رسد هواداران و طرفدارنش را نیز در جهنم بیندازید.»

دنیا و آخرت در گفتار بزرگان

یکی از بزرگان می‌گوید: «اگر دنیا به کسی روآورد او را در گِل می‌افکند. وقتی از کسی روی گرداند او را اندوهگین و ناراحت می‌کند. وقتی خود را به کسی بچسباند او را پست و ذلیل می‌کند.»

امام شافعی رحمه الله می‌فرماید: «خیر دنیا و آخرت در پنج چیز نهفته است و بس:

۱) استغنا و بی‌نیازی قلبی؛
۲) دور کردن اسباب آزار و اذیت از سر راه مردم؛
۳) کسب مال حلال؛
٤) برگزیدن لباس خدا ترسی؛
٥) در هر حال اعتماد داشتن برخداوند متعال. [بستان العارفین ص ۸۵]

شخصی به حاتم اصم گفت: «شنیده‌ام شما بدون اینکه با خود توشه‌ای بردارید از بیابانها و کویرها گذر می‌کنید.»

حاتم گفت: «اینگونه که شما می‌گویید نیست من با خود توشه بر می‌دارم. من اعتقاد دارم که تمام دنیا در ملک خداوند متعال است، وتمام انسان‌ها بندگان او هستند. اسباب روزی کاملا در اختیار اوست، فیصله او مطمئنا به تحقق خواهد پیوست آن شخص وقتی جواب حاتم را شنید گفت: «ای حاتم! بهترین توشه را تو به همراه داری، از مراحل سخت سفر اخروی نیز می‌توانی با این توشه عبور کنی.»

[وفیات الاعیان ۲۷/۲]

امام شافعی رحمه الله می‌فرماید: «هر کس که خوشی‌ها و لذت‌های زندگی و دوستی دنیا بر او غلبه کرد. بالاجبار پیش اهل دنیا کرنش می‌کند. اما کسی‌که قناعت داشته باشد هیچ گاه به صاحبان دنیا بهایی نخواهد داد.»

[بستان العارفین ۱۲۹ـ۱۳۰]

شخصی از سفیان ثوری‌ﷺ خواست که او را نصیحت کند:
سفیان فرمود: «برای زندگی دنیایت به اندازه ماندنت در آن تلاش کن و برای زندگی آخرتت به اندازه ماندن و بقایت در آن تلاش کن.»
[وفیات الاعیان ۳۸۷/۲]

خطر فخرفروشی کردن به مال دنیا

حضرت عائشه‌ﷺ می‌فرماید: «یک مرتبه پیراهن جدیدی پوشیدم. در آن لحظه به پیراهنم نگاه می‌کردم و احساس خوشی و سرور می‌کردم. حضرت ابوبکرﷺ فرمود: «به چه نگاه می‌کنی؟ خداوند در این لحظه (با نگاه رحمت) به تو نگاه نمی‌کند»
عرض کردم چطور؟ فرمود: «آیا نمی‌دانی که هر گاه بنده از زینت دنیا احساس عجب و سرور کند خداوند او را دوست نمی‌دارد تا زمانی که آن زینت را از خود دور نسازد.»
حضرت عایشه می‌فرماید: «فورا آن پیراهن را از تنم بیرون آوردم و صدقه کردم.»
حضرت ابوبکرﷺ فرمود: «شاید این صدقه کفاره آن گناه (عجب) بشود.»
[حیاة الصحابه ۳۲۸/۲]

انتخاب سودمند

حضرت عایشه‌ﷺ می‌فرماید: «زمانی که الله تعالی به پیامبرش دستور داد که به همسرانش حق انتخاب دهد، آن‌حضرتﷺ به من گفت: (آیا الله تعالی، رسولش و آخرت را اختیار می‌کنی یا زینت و آرایش زندگی دنیا را؟» در جواب گفتم: «خدا، رسولش و سرای آخرت را می‌پسندم سپس پرسیدم: «آیا همسران دیگر را خبر کرده‌ای؟
فرمودند: خیر.

گفتم: «پس اطلاعشان نده.»

فرمودند: «خداوند متعال مرا نذیر و بیم‌دهنده مبعوث کرده نه آزاردهنده و پریشان‌کننده.» [وفيات الاعيان ۱۷/۳]

گفت و گوی فتح بن خاقان و متوکل

فتح بن خاقان می‌گوید: «یک روز به نزد متوکل رفتم. ایشان سرش پایین بود و به فکر فرو رفته بود پرسیدم: «ای امیرالمومنین! چرا به فکرفرو رفته‌ای؟ به خدا سوگند کسی بر روی زمین، زندگی بهتر و نعمتهای بیشتری از شما ندارد.» متوکل گفت: «ای فتح! هر کس که منزلی بزرگ، همسری نیک و کسب و کار درستی داشته باشد از من زندگی بهتری دارد. ما او را نمی‌شناسیم که آزار و اذیتش کنیم و او نیازمند دربار ما نیست که تحقیر شود.» [تاريخ الخلفاء سيوطي]

مامون می‌گوید: «صورت واقعی دنیا را ابونواس در قطعه شعر خود به تصویر کشیده است که می‌گوید: «شخص عاقل و دانا به این مسئله پی برده است که دنیا، دشمنی است که خود را در لباس دوست نشان می‌دهد.»

حقیقت دنیا

دنیا سرای راستی و نجات است برای آن کسی‌که به حقیقتش پی ببرد. و جایگاه غنا و ثروت است. برای هر کس که برای آخرتش توشه‌ای جمع کند. محل نزول وحی الهی، درود ملائکه و سجده گاه پیامبران است و جای کسب و تجارت اولیا و دوستان خداست که سودشان در این معامله جلب رضایت و رسیدن به بهشت است.

[عيون الاخبار ابن قتيبه ۳۲۹/۲]

واقعه‌ی هشام بن عبدالملک و سالم بن عبدالله

هشام بن عبدالملک وارد خانه کعبه شد. سالم بن عبدالله را در آن جا دید به سالم گفت: «از من چیزی بخواه سالم گفت: «شرمم می‌آید که در خانهٔ خدا از غیر خدا چیزی بخواهم، وقتی سالم بیرون آمد هشام هم در پی‌اش بیرون آمد و گفت: «اکنون که از مسجد خارج شدیم از من چیزی بخواه.»

سالم گفت: «از چیزهای دنیا بخواهم یا آخرت.»

هشام گفت: «از نیازهای زندگی دنیایت.»

سالم گفت: «من تا بحال دنیا را از صاحب حقیقی آن که خداوند متعال باشد سوال نکرده‌ام پس چگونه از غیر او سوال کنم.»

[احسن المحاسن ص ١٦٦]